

چند مقاله در زمینه
موانع نهادی توسعه اقتصادی

مترجم:
زهرا کریمی

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

بیگ‌زاده آروق، صفر

شیوه‌نامه نگارش قانون / صفر بیگ‌زاده؛ [برای] دفتر مطالعات حقوقی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. -- تهران: مجلس شورای اسلامی، مرکز پژوهش‌ها، ۱۳۸۳.
۲۲۴ ص. -- (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی؛ ۸)

ISBN: 964-91025-74

S.Beig zadeh. manual of style for writing laws. پشت جلد به انگلیسی:

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص [۲۲۱] - ۲۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

چاپ دوم

۱. فن نگارش -- حقوق -- دستنامه‌ها. الف. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

ش ۹ ب ۹۴ K ۸۰۸/۰۶۶۳۴

۳۷۷۷۹-۸۳ م

کتابخانه ملی ایران

- عنوان: چند مقاله در زمینه موانع نهادی توسعه
- مؤلف: صفر بیگ‌زاده
- ناشر: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
- نوبت چاپ: چاپ اول ۱۳۸۲
- چاپ دوم ۱۳۸۴
- تعداد: ۲۲۰۰ نسخه
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نگاران شهر

● مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است.

● کلیه حقوق برای مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی محفوظ است.

فراسوي مجران:
راهبرد توسعه در آسيا•

- Sen Amartia; "Beyond the Crisis: Development Strategies in Asia", Asia and Pacific Lecture, at the Conference on the Second Intellectual Dialogue on *Building Asia's Tomorrow: Promoting Sustainable Development and Human Security*, Singapore, 12 July 1999.

نويسنده: آمارتيا سن

نهادهای مناسب برای تسریع آهنگ
رشد اقتصادی، چه نهادهایی هستند
و چگونه باید آنها را ایجاد کرد؟•

- Rodrik Dani; "Institutions for High-Quality Growth: What they are and How to Acquire them", National Bureau of Economic Research, Working Paper, No. 7540, Feb. 2000.

نویسنده: دنی رودریک

توسعه اقتصادي،
به مثابه خوديابي •

- Rodrik Dani & Rickardo Hosman:"Economic Development as Self-Discovery", Working Paper 8952, National Bureau of Economic Research, May 2002.

نويسنده: دني رودريك و
ريكاردو هاسمن

اشتغال، عدالت اجتماعي و
رفاه اجتماعي•

- Stiglitz Joseph E.; "Employment, Social Justice and Societal Well-being", International Labour Review, Vol. 141(2002), No. 1-2.

این مقاله بر اساس سخنرانی در سازمانی جهانی کار در خصوص برنامه اشتغال جهانی (ژنو ۱ تا ۳ نوامبر ۲۰۰۱) تنظیم شده است. نویسنده از مباحث ارزشمند دیوید اللمن (David Ellerman) و جری لوینسون (Jerry Levinson) و حمایت مالی بنیادهای فورد و راکفلر سپاسگزاری می‌نماید. دیدگاه‌های ارائه شده صرفاً به نویسنده تعلق دارد و دیدگاه هیچ سازمانی محسوب نمی‌شود.

نویسنده: ژوزف استیگلیتز

حق مالکیت و تأمين مالي

- Johnson Simon, John McMillan, Christopher Woodruff; "Property Rights and Finance", NBER Working Paper 8852, March 2002.
<http://www.nber.org/papers/w8852>.
sjohnson@mit.edu. McMillan: cmillan_john@gsb.stanford.edu.
Woodruff: cwoodruff@ucsd.edu.

نویسنده: سیمون جانسون، جان مک‌میلان و کریستوفر وودرف

موانع برقراري حاکمیت قانون
در کشورهای سوسیالیستی سابق

- Hoff Karla, Joseph E. Stiglitz: "After the Big Bang: Obstacles to the Emergence of the Rule of Law in Post-Communist Societies", NBER Working Paper 9282, Oct. 2002.
khoff@worldbank.org, jes322@columbia.edu

نویسنده: کارلا
هاف و
ژوزف
استیگلitz

*

~~پیشگفتار مترجم~~

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم ۱۱

۱. فراسوي بحران: راهبرد توسعه در آسیا

نویسنده: آمارتیا سن	
۲۴	آسیا و درك عمومی از توسعه
۲۵	ارزیابی گذشته برای ساختن آینده
۲۵	توسعه اقتصادی و مکمل‌های نهادی
۲۷	نهادهای و آزادی‌ها
۲۸	تجربه ژاپن: عملکرد بخش عمومی و فرصت‌های فردی
۲۹	توسعه انسانی: راهبردی شرقی
۳۳	راهبرد شرقی و تفاوت‌های چین و هند
۳۵	بحران‌های موقت و معطلات مزمن
۳۷	بحران اخیر در شرق و جنوب شرقی آسیا
۳۸	آسیب‌پذیری و توسعه ناهموار
۳۹	جدای از یکدیگر سقوط می‌کنیم
۴۰	ایمنی و برابری
۴۱	نقش دموکراسی
۴۳	امنیت، بحران آسیا و صدای فقرا
۴۶	پایان سخن و نتیجه‌گیری
۴۹	پینوشته‌ها
۵۲	منابع و مآخذ

۲. نهادهای مناسب برای تسریع آهنگ رشد اقتصادی، چه نهادهایی هستند و چگونه باید آنها را ایجاد کرد؟

نویسنده: دنی رودریک	
۵۷	چکیده
۵۸	مقدمه
۶۰	کدام نهادها حائز اهمیت هستند؟
۷۰	چگونه نهادهای مناسب ایجاد می‌شوند؟ نظام‌های سیاسی مشارکتی امکان رشد با کیفیت بالا را
۷۹	فراهم می‌آورند
۹۱	پایان سخن و نتیجه‌گیری
۱۰۰	منابع و مآخذ

۳. توسعه اقتصادی، به مثابه خودیابی

نویسنده: ریکاردو هاسمن و دنی رودریک	
۱۰۵	چکیده
۱۰۵	مقدمه
۱۱۴	چارچوب مفهومی

۱۱۵	بهینه اجتماعی: حالت اطلاعات کامل
۱۱۶	بهینه اجتماعی: اطلاعات ناقص
۱۱۷	تعادل در اقتصاد غیر متمرکز
۱۱۹	مسأله سیاستگذاری
۱۲۴	شواهد تجربی
۱۲۵	برآورد مزیت نسبی
۱۳۰	جذب سرمایه خارجی
۱۳۶	آثار انتشار در داخل و کپی‌برداری از محصول
۱۴۰	پایان سخن
۱۴۸	منابع و مآخذ

۴. اشتغال، عدالت اجتماعی و رفاه اجتماعی

نویسنده: ژوزف استیگلیتز

۱۵۳	مقدمه
۱۵۴	نیروی کار و اقتصاد نئوکلاسیک
		سیاست‌های همسو با سازوکار بازار: پذیرش ریسک با کیست؟
۱۵۹	
۱۶۳	سطح اشتغال
		نیروی کار به مثابه ابزار، در مقابل نیروی کار به مثابه هدف، و توسعه به مثابه ...
۱۷۰	
۱۷۲	نقش جامعه بین‌المللی
۱۷۷	جمع‌بندی پایانی
۱۸۲	منابع و مآخذ

۵. حق مالکیت و تأمین مالی

نویسنده: سیمون جانسون، جان مک میلان و

کریستوفر وودرف

۱۸۷	چکیده
۱۸۷	مقدمه
۱۹۱	داده‌ها
۱۹۱	نمونه مورد بررسی
۱۹۲	سؤالات تحقیق
۱۹۳	اندازه‌گیری حقوق مالکیت
۱۹۶	شاخص نبود امنیت حقوق مالکیت
۱۹۸	سرمایه‌گذاری مجدد سود
۲۰۱	تأمین مالی
۲۰۴	ارزیابی
۲۰۴	چارچوبی برای تصمیم‌گیری در امر سرمایه‌گذاری
۲۰۹	عوامل مؤثر بر سرمایه‌گذاری مجدد سود
۲۰۹	ویژگی‌های اساسی
۲۱۲	ویژگی‌های جایگزین
۲۱۵	دسترسی به اعتبارات و تسهیلات بانکی
۲۱۶	کنترل قدرتمند بودن نتایج

۲۱۷	نارسائي‌هاي تعابير ارائه شده
۲۱۹	جمعبندي
۲۲۰	پي‌نوشت‌ها
۲۲۴	پيوست الف: نمونه و پژوهش
۲۲۶	پيوست ب: متغيرهاي مالي
۲۲۹	پيوست ج: بخش‌هاي منتخب از پرسشنامه
۲۴۵	منابع و مآخذ

۶. موانع برقراري حاکمیت قانون در کشورهای سوسیالیستی سابق

نویسنده: کارلا هاف و
ژوزف استیگلیتز

۲۵۱	چکیده
۲۵۱	مقدمه
۲۵۹	نگاهی به خصوصی‌سازی در روسیه
۲۶۱	تقاضا برای برقراري حاکمیت قانون تقاضا برای استقرار حاکمیت قانون (انتخاب حال و آینده)
۲۷۰	جمعبندي و نتیجه‌گيري
۲۸۰	منابع و مآخذ

پیشگفتار مترجم

سالها در جستجوی علل توسعه نیافتگی کشورهای «جهان سوم» کتابها را زیرورو می کردم و در مکاتب مختلف به دنبال پاسخ سؤال خود بودم: چرا آن چه در کشورهای فقیر وجود دارد، سست و غیرمؤثر است، هر چند دقیقا از روی الگوهای مشابه کشورهای صنعتی نسخه برداری شده باشد؟ آشنایی با مکتب نهادگرایی، دنیای تازه‌ای به رویم گشود. متأسفانه این آشنایی بسیار دیر هنگام حاصل شد. طی سال‌های طولانی تحصیل در مقاطع مختلف دانشگاهی، حتی در بررسی سیر اندیشه‌های اقتصادی، به این مکتب هیچ اشاره‌ای نشده بود. امروزه که خود به تدریس در دانشگاه مشغولم، دریافته‌ام که در چارچوب برنامه درسی رسمی، فرصت چندانی برای طرح دیدگاه‌های متفاوت با نظریات رایج نئوکلاسیکی وجود ندارد. به نظر می‌رسد که با تجدید نظر در مباحث مطرح شده در درس مختلف، باید دانشجویان را با دیدگاه‌های متضاد آشنا ساخت و این تفکر را تقویت کرد که سؤالات اقتصادی فقط یک پاسخ منحصر به فرد ندارند و می‌توان از زوایای مختلف و با دیدگاه‌های متفاوت یک موضوع را بررسی کرد و به جواب‌های متنوعی رسید. مکاتب اقتصادی، هر یک به نوبه خود تلاش نموده‌اند که به شناخت قانونمندی‌های حاکم بر روابط انسانی یاری رسانند و در عین حال، ابزارهایی را برای مقابله با معضلات اقتصادی ارائه نمایند. مکتب نهادگرایی با فراتر رفتن از چارچوب بازار، تأثیر نهادهای غیربازاری را در فعالیت‌های اقتصادی بررسی کرده است.

در اوایل قرن بیستم، بررسی تأثیر عملکرد نهادهای اجتماعی بر عملکرد اقتصادی مورد توجه گروهی از اقتصاددانان قرار گرفت. آثار ویلن، کمونز و میچل توجه بسیاری را به خود جلب نمود و دیدگاه‌های این گروه که به مکتب نهادگرایی شهرت یافت در سال‌های دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در آمریکا به سرعت گسترش پیدا کرد؛ ولی با بروز رکود بزرگ در فاصله بین دو جنگ و اوج‌گیری نظریات کینزی پس از جنگ جهانی دوم و سپس افزایش نفوذ ریاضیات در اقتصاد، دیدگاه‌های نهادگرایان در حاشیه قرار گرفت. (ساموئلز، ۱۹۸۸)

با بروز بحران کاهش تولید در جهان، به دنبال خشکسالی در آفریقا و جهش قیمت نفت در دهه ۱۹۷۰، سیاست‌های مدیریت تقاضا اثربخشی خود را از دست داد. علاوه بر این، رشد اقتصادی در دهه ۱۹۶۰ با رشد سریع دولت در تمامی کشورهای جهان همراه بود. دستگاه‌های اجرایی عریض و طویل در بسیاری از کشورها به فساد و انعطاف‌ناپذیری گرفتار شدند و بار مالی سنگینی را بر بنیه مالی کشورها، به ویژه کشورهای در حال توسعه، وارد کردند. مجموعه این عوامل، صحت دیدگاه‌های کینزی را زیر سؤال برد.

فروپاشی اتفاق نظر در نظریه اقتصادی در دهه ۱۹۷۰، زمینه مناسبی را برای بروز مکتب نهادگرایان جدید فراهم آورد. دیدگاه نهادگرایان در طول دهه‌های اخیر به نحو روزافزونی مورد توجه اقتصاددانان کشورهای مختلف جهان قرار گرفته و در مطالعات علم اقتصاد جایگاه شایسته‌ای یافته است. اهدای جایزه نوبل در اقتصاد به گونار میردال، جیمز بوکانان، سیمون کوزنتس، رونالد کوز، داگلاس نورث و آمارتیا سن، که هر یک به نحوی تأثیر عوامل ساختاری و نهادی در مسائل اقتصادی را مد نظر قرار داده‌اند، نشانگر اهمیت و جایگاه شایسته علمی این دیدگاه است.

بنابراین، مکتب نهادگرایی به دو شعبه تقسیم شده است: مکتب نهادگرایان قدیم و مکتب نهادگرایان جدید. نهادگرایان قدیم (ویلن، کمونز و میچل) معتقدند که رفتار فردی در درون نهادها شکل می‌گیرد. لذا نهادها تعیین‌کننده تصمیمات اقتصادی بشر

هستند. نهاد گرایان جدید بر این باورند که نهادها محدودیت‌های معینی را بر مجموعه انتخابات فردی تحمیل می‌کنند.

اقتصاد نهاد گرای جدید تلاش می‌کند که ابزار تحلیلی اقتصاد رایج را تعدیل کند و توان آن را افزایش بخشد و سپس ساختار گسترش یافته تحلیلی را برای تبیین پدیده‌هایی که در گذشته نفوذناپذیر به نظر می‌آمدند، به کار گیرد.

از دیدگاه سیاستگذاری، تفاوت‌های اساسی در میان هواداران نهاد گرایی جدید وجود دارد. در یک سو هواداران بازار قرار می‌گیرند و در سوی دیگر اقتصاددانانی که با تکیه بر نظریه بازی‌ها، از سیاست‌های بازار آزاد انتقاد می‌کنند. (هاگسون، ۱۹۹۳)

یکی از موضوعات مهم در آثار نهاد گرایان، بررسی نقش نهادهایی است که به مثابه‌ی ترمز و مانعی بر سر راه توسعه نیروهای تولیدی قرار می‌گیرند.

دیدگاه نهاد گرایی، در مطالعات اقتصاد توسعه، تحول ایجاد کرده است. تجربه ناموفق بکارگیری الگوهای رشد نئوکلاسیک در کشورهای در حال توسعه، ناتوانی این الگوها در شناخت اهمیت نهادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در کشورهای «جهان سوم» و تبیین مشکلات توسعه نیافتگی، بررسی تفاوت‌های اساسی ساختارها و نهادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته را ضروری ساخته است.

اقتصاد نهاد گرای جدید برای سخنگویی به علل توسعه پایدار کشورهای صنعتی در طول سه قرن گذشته و تداوم توسعه نیافتگی در «جهان سوم»، بر ویژگی بازدهی صعودی نهادی تأکید می‌ورزد. بر اساس تحلیل نهاد گرایان، بازده صعودی عملکرد نهادها و وابستگی آنها به مسیر طی شده، ایجاد تحول در ساختارها و نهادهای اقتصادی - اجتماعی و تغییر در مسیر تاریخی را دشوار می‌سازد. بنابراین، نهادها نقش کلیدی در تحقق و تداوم توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی دارند.

در کل ساختار نهادی کشورهای در حال توسعه، به صورت مانعی بر سر راه تحولات نهادی عمل می‌کند. تحول نهادی در مرکز فرایند بلند مدت توسعه اقتصادی قرار دارد.

تحولات نهادی حلقه مفقوده میان توسعه و رشد است. می‌توان توسعه اقتصادی را رشد اقتصادی همراه با تحولات نهادی، «کارآمد» تعریف نمود. انعطاف‌ناپذیری‌های نهادی، حتی ممکن است در بلندمدت به عامل بازدارنده تحولات نهادی مبدل شوند و سبب تداوم حیات نهادهای غیرکارآمد گردند.

هرچند در سال‌های اخیر مکتب نهادگرایی در ایران نیز مورد توجه بسیاری از اقتصاددانان و سیاستگذاران قرار گرفته و برخی از آثار داگلاس نورث و آمارتیا سن به فارسی ترجمه شده است، با وجود این بسیاری از مقالات ارزشمند اقتصاددانان نهادگرا دور از دسترس دانشجویان و علاقمندان به علم اقتصاد قرار دارد. به همین دلیل تصمیم گرفتم که چند مقاله مهم از نهادگرایان مطرح جهان را ترجمه کنم. وجه مشترک تمامی مقالات ارائه شده در این مجموعه تأکید آن‌ها بر ضرورت وجود نهادهای مناسب برای دستیابی به منافع حاصل از سازوکار بازار است. بدون حضور نهادهای مناسب، دستیابی به توسعه از طریق پذیرش سازوکار بازار ممکن نخواهد بود. به همین دلیل این کتاب «موانع نهادی توسعه اقتصادی» نام گرفته است.

مقاله اول این مجموعه به سخنرانی آمارتیا سن در کنفرانس «بازسازی آینده آسیا» اختصاص یافته است. در این مقاله، آمارتیا سن از استراتژی خاص توسعه در آسیا سخن به میان می‌آورد و در تأکید بر نقش نهادها در توسعه، به تفاوت میان چین و هند و علل رشد سریع اقتصادی چین، طی دو دهه گذشته می‌پردازد. سن تأکید می‌کند که گسترش آموزش همگانی و بهداشت و توزیع عادلانه فرصت‌های رشد اقتصادی در چین، زمینه‌ساز جهش اقتصادی این کشور بوده است؛ زیرا زمانی که چین تصمیم می‌گیرد از سازوکار بازار استفاده نماید، زمینه مناسب برای بهره‌گیری عموم از فرصت‌های جدید، از قبل فراهم شده بود. در مورد ژاپن نیز گسترش آموزش عمومی نقش مهمی در تسریع آهنگ توسعه داشته است. بر اساس آن آمارتیا سن «توسعه انسانی» به معنای گسترده آن را راهبرد خاص توسعه آسیایی معرفی می‌کند و با بررسی علل بروز بحران در آسیای جنوب شرقی در سال‌های پایانی دهه ۱۹۹۰، بر ناهموار بودن مسیر توسعه تأکید و بر «لزوم پیش‌بینی اقدامات ایمن‌سازی گروه‌های

آسیب‌پذیر، به عنوان بخش مرکزی توسعه» اصرار می‌ورزد و نشان می‌دهد که تقویت دموکراسی عامل مهمی در جهت از میان بردن محرومیت و کاهش بحران‌های اقتصادی است.

مقاله دوم را تحت عنوان «نهادهای مناسب برای تسریع آهنگ رشد اقتصادی، چه نهادهایی هستند و چگونه باید آنها را ایجاد کرد» دنی رودریک در سال ۲۰۰۰ منتشر کرده است. بحث اصلی مقاله این است که مجموعه سیاست‌های پیشنهادی نهادهای پولی - مالی بین‌المللی در کشورهای مختلف جهان نتایج بسیار متفاوتی را به دنبال داشته است. علت این امر وجود یا فقدان نهادهای ضرور برای تضمین عملکرد صحیح سازوکار بازار است. شواهدی چون شکست سنگین خصوصی‌سازی در روسیه، نارضایتی مردم از اصلاحات اقتصادی در آمریکای لاتین به این دلیل که اصلاحات توجه چندانی به سازوکارهای تأمین اجتماعی و تور حمایتی نداشته است و بحران مالی آسیا که نشان داد آزاد سازی مالی، پیش از تنظیم قوانین و مقررات مناسب، به معنای استقبال از فاجعه است، همه و همه نشانگر اهمیت نقش نهادها در فرایند توسعه هستند. رودریک معتقد است که دموکراسی فرانهادی برای ساختن نهادهای کارآمد است. به همین دلیل، شواهد فراوانی ارائه می‌نماید که نشان‌دهنده نقش دموکراسی مشارکتی در دستیابی به رشد سریع اقتصادی هستند؛ زیرا جوامع دموکراتیک بهتر با شوک‌های خارجی مقابله و پیامدهای توزیعی مناسب‌تری را ایجاد می‌نمایند.

مقاله سوم، «توسعه اقتصادی به مثابه خودیابی»، نوشته ریکاردو هاسمن و دنی رودریک، به علل کشف نشدن مزیت‌های نسبی در کشورهای در حال توسعه، کمبود کارآفرین و نیز سرمایه‌گذاری اندک در عرصه‌های نوین تولیدی می‌پردازد. نویسندگان برای بررسی تحلیلی مسأله، الگویی را در چارچوب تعادل عمومی، برای یک اقتصاد کوچک باز، معرفی می‌نمایند. در این الگو، موارد شکست سازوکار نظام بازار در تشویق سرمایه‌گذاری و کارآفرینی و علل تخصیصی نشدن تولید بحث و بررسی می‌شود. در این مقاله تأکید می‌شود که نهادهای بین‌المللی آزادسازی تجاری را در طول دو دهه گذشته به

تمامی کشورها توصیه کرده‌اند؛ ولی اعمال این سیاست، در کشورهای مختلف نتایج کاملاً متفاوتی را به دنبال داشته است. مشخصاً در کشورهای آمریکای لاتین در دهه ۱۹۹۰، پیامدهای آزادسازی تجاری، بسیار ناامیدکننده بوده است؛ در حالی که موفقیت‌های اقتصادی هند هنگامی رخ داده که تجارت خارجی این کشور به شدت محدود بوده است. هاسمن و رودریک در این مقاله، علل عملکرد ضعیف اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین را انگیزه ضعیف کارآفرینان، سهولت ورود رقبا به بازار و امکان نسخه‌برداری از محصولات تولیدی جدید معرفی می‌کنند. در عین حال تأکید می‌نمایند که حمایت‌های دولت از صنایع، بدون اعمال سیاست‌های مکمل برای عقلایی کردن صنایع و منضبط کردن شرکت‌هایی که هزینه‌های بالایی دارند، می‌تواند پیامدهای مخربی به دنبال داشته باشد.

مقاله چهارم «اشتغال، عدالت و رفاه اجتماعی»، نوشته ژوزف استیگلیتز است که بر مبنای سخنرانی وی در سازمان جهانی کار در نوامبر سال ۲۰۰۱، تنظیم شده و در سال ۲۰۰۲ در مجله بین‌المللی کار به چاپ رسیده است. استیگلیتز در این مقاله تأکید می‌نماید که نظریه‌های رایج اقتصادی در عمل، قدرت چانه‌زنی کارگران را تضعیف می‌کنند. او با ارائه شواهد تجربی نشان می‌دهد که نتایج اعمال مجموعه گسترده‌ای از سیاست‌های اقتصادی - از آزادسازی بازار سرمایه گرفته تا سیاست‌های پولی و مالی توصیه شده از نهادهای بین‌المللی - بر رفاه و اشتغال بخش بزرگی از جمعیت کشورهای در حال توسعه تأثیر منفی داشته‌اند. لذا تأکید می‌کند که در تحلیل‌های اقتصادی، نیروی کار باید به منزله هدف سیاست‌گذاری در نظر گرفته شود، نه ابزار تولید. استیگلیتز معتقد است که اعمال سیاست‌های تقویت‌کننده سازوکار بازار، مثلاً سیاست آزادسازی بازار سرمایه، قدرت چانه‌زنی سرمایه را افزایش می‌دهد؛ در حالی که سخنی از راهکارهای افزایش تحرک نیروی کار در میان نیست. وی همچنین معتقد است که در طراحی سیاست‌های کلان اقتصادی، باید اهدافی چون ارتقای سطح اشتغال، رشد و سطح زندگی مدنظر قرار گیرند. باید مشخص گردد که سیاست‌های طراحی شده برای گروه‌های مختلف چه پیامدهای مشخصی خواهند داشت. استیگلیتز بر این باور است که توسعه به مفهوم وسیع آن، باید کارگران و

امنیت آنان را مد نظر قرار دهد و در این امر، نقش جامعه بین‌المللی حائز اهمیت است؛ در حالی که نهادهای اقتصادی بین‌المللی بر افزایش سطح اشتغال در کشورهای در حال توسعه تأکید نمی‌کنند. وی پیشنهاد می‌کند که صندوق بین‌المللی پول در عملکرد خود تجدید نظر کند و با اعمال سیاست‌های جدید در جهت تأمین شغل برای مردم جهان تلاش نماید.

مقاله پنجم «حقوق مالکیت و تأمین مالی»، نوشته سیمون جانسون، جان مک میلان و کریستوفر وودروف، این سؤال را مطرح می‌سازد که آیا تأمین امنیت حقوق مالکیت، بر سرمایه‌گذاری بخش خصوصی تأثیر عمیق‌تری دارد یا تأمین مالی سرمایه‌گذاری از طریق اعطای تسهیلات اعتباری بانک‌ها؟ در بسیاری از مباحث توسعه‌ای، دسترسی به منابع بانکی، یکی از عوامل مهم و مؤثر در سرمایه‌گذاری مطرح می‌شود؛ ولی نویسندگان این مقاله با بهره‌گیری از مطالعات سایر محققان و انجام دادن کار تحقیقی وسیع، از طریق تکمیل پرسشنامه در میان واحدهای صنعتی کوچک و متوسط در روسیه، اوکراین، رومانی، لهستان و جمهوری اسلواکی، نشان می‌دهند که فقدان سرمایه‌گذاری در بسیاری از شرکت‌ها ناشی از در دسترس نبودن اعتبارات بانکی نبوده و عدم اطمینان از تأمین حقوق مالکیت (به اشکالی چون اخذی گروه‌های مافیایی از تولیدکنندگان، لزوم پرداخت رشوه به نهادهای عمومی برای اخذ مجوز یا کسب حمایت، عدم اطمینان از قوه قضائیه برای تضمین اجرای تعهدات تجاری و...) بزرگ‌ترین مانع سرمایه‌گذاری بخش خصوصی بوده است.

امنیت حقوق مالکیت، شرط لازم برای بهره‌گیری کامل از فرصت‌های سرمایه‌گذاری است. اگر کارآفرینان احساس کنند که حقوق مالکیت، مطمئن و تضمین شده نیست، سود حاصل از فعالیت خود را سرمایه‌گذاری نخواهند کرد و دارایی‌های خودشان را احتمالاً به خارج از کشور منتقل خواهند نمود.

در وضعیت نامطلوب نهادی، حقوق مالکیت مطمئن و تضمین شده، شرط لازم و کافی برای ترغیب کارآفرینان به سرمایه‌گذاری است. قطعاً دسترسی به منابع بانکی، عامل مهمی برای رشد است؛ ولی این شرط فقط زمانی برقرار است که حقوق مالکیت، تضمین

شده باشد. اگر حقوق مالکیت نامطمئن باشد، دیگر مهم نیست که امکان استفاده از منابع مالی وجود دارد یا نه.

آخرین مقاله این مجموعه «موانع برقراری حاکمیت قانون در کشورهای سوسیالیستی سابق»، نوشته کارلا هاف و ژوزف استیگلیتز، به بررسی علل عدم گرایش به استقرار حاکمیت قانون در کشورهای در حال گذار از برنامه‌ریزی متمرکز به اقتصاد بازار، می‌پردازد. نویسندگان این مقاله با بررسی فرایند خصوصی‌سازی در روسیه، نشان می‌دهند ظهور طبقه سرمایه‌دار در این کشور به افزایش گرایش به برقراری حاکمیت قانون منجر نشده است؛ در حالی که بسیاری از کارشناسان نهادهای پولی و مالی بین‌المللی معتقد بودند با خصوصی‌شدن مؤسسات دولتی، برقراری سریع حاکمیت قانون، با اتکا بر اقتصاد بازار امکان‌پذیر خواهد بود؛ زیرا اگر از حقوق مالکیت خصوصی حمایت شود، اعطای حق کنترل دارایی‌ها به افراد می‌تواند نیروی پر قدرتی را برای حمایت از استقرار حاکمیت قانون به وجود آورد.

در این مقاله، شرایط مطلوب برای برقراری حاکمیت قانون بررسی می‌شود. نویسندگان، الگویی را مطرح می‌سازند که در آن کارگزارانی که دارایی‌های خصوصی‌شده را در اختیار دارند، به دنبال منافع هستند که می‌توانند با استفاده از حق مالکیت خویش به دست آورند. این کارگزاران با دو گزینه مواجهند: تولید ثروت یا غارت دارایی. تولید ثروت، در مقایسه با گزینه دوم، در شرایط برقراری حاکمیت قانون، منافع بالاتری را برای اکثریت کارگزاران تضمین می‌کند؛ ولی عدم اطمینان درباره وجود یا فقدان حاکمیت قانون ممکن است بدان منجر شود که افراد راهبرد غارت دارایی‌ها - بهره‌گیری از دارایی‌های عمومی در جهت منافع فردی - را برگزینند. در چنین حالتی تداوم وضعیت فقدان حاکمیت قانون، منافع آنان را تأمین خواهد نمود. علاوه بر این، اطلاع از این امر که حقوق مالکیت در آینده تدقیق و تضمین خواهد شد، ممکن است امروز به تشدید غارت بینجامد.

مجموعه مقالات ارائه شده در این کتاب، راهکارهای ارزشمندی را در زمینه خصوصی سازی، آزاد سازی تجارت خارجی، تدوین راهبرد صنعتی و... در اختیار برنامه ریزان و سیاستگذاران قرار می دهد.

زهرا کریمی

عضو هیأت علمی دانشگاه مازندران

بسیار مفتخرم که سخنرانی در این نشست به من محول شده است. از دو سازمان بسیار ارزشمند (مرکز مبادلات بین‌المللی ژاپن و سازمان مطالعات جنوب شرقی آسیا) که مرا به این کنفرانس دعوت کرده‌اند، بسیار سپاسگزارم.

خوشحالم که این فرصت را یافته‌ام تا در اینجا درباره «آسیا» سخن بگویم. به دو دلیل، عمیقاً از این امکان استقبال کرده‌ام؛ اول به دلیل رضایت شخصی. احساس آسیایی بودن در من بسیار قوی است. من چنین شانسی را داشتم که به مدرسه‌ای بروم که بر آموزش تاریخ آسیا به دانش‌آموزان تأکید ویژه‌ای داشت. این مدرسه را رابینت رانات تاگور، شاعر و متفکر برجسته هندی، تأسیس کرده بود. علاوه بر توجه به آموزش کلاسیک، به ویژه آموزش به زبان سانسکریت، در این مدرسه امکانات ویژه‌ای درباره آموزش تاریخ و فرهنگ آسیا، از جمله چین، ژاپن، کره، تایلند، اندونزی و سنن عربی و فارسی فراهم شده بود.

بخشی از کودکی من در هند و بخشی دیگر در منطقه‌ای که بعد به بنگلادش مبدل شد، گذشت. سه سال از دوران نوجوانی‌ام را در برمه به سر بردم. پدرم در برمه تدریس می‌کرد. بعدها، مدتی را در تایلند به سر بردم. به محض ورود به تایلند، با مردم این کشور احساس نزدیکی می‌کردم. هر زمان که به مناطق مختلف آسیا، از جمله ژاپن، چین، فیلیپین، کره و... سفر کردم، این احساس با من بود. نه تنها به این خاطر که آن چه را در کودکی

درباره این کشورها خوانده بودم به یاد می‌آورد، بلکه به این سبب که در دوران نوجوانی احساس هویت آسیایی ریشه عمیقی در وجود من دوانده بود. خوشحالم که اکنون در سنگاپور هستم. قبلاً یک بار به سنگاپور سفر کرده‌ام. بسیار خوشحالم که دستاوردهای بزرگ اقتصادی و فرهنگی این کشور بزرگ را از نزدیک مشاهده می‌کنم. موفقیت این کشور در توسعه اقتصادی و ساخت یک جامعه چند فرهنگی و هماهنگ، استثنایی بوده است. در سانسکریت کلاسیک، سنگاپور به معنی «شهر شیر»^۱ است، جایگاه سلطان تمام حیوانات جهان. سنگاپور نیز ویژگی‌های شیرگونه بسیاری دارد، از جمله زیبایی خیره‌کننده.

سخنرانی من در این نشست، موضوعات مختلفی را در برمی‌گیرد. موضوعات آشنایی که به توجه بیشتری نیازمندند و موضوعات کمتر مطرحی که بررسی آنها ضروری است.

آسیا و درک عمومی از توسعه

دومین دلیل برای خوشحالی من این است که آسیا، به نظر من، منبع عظیمی برای درک و اطلاع از فرایند توسعه است. تحلیل دقیق دستاوردها و معضلات آسیا، راه مناسبی برای ارزیابی چالش‌ها و موفقیت‌ها در فرایند توسعه است. آسیا تجارب متنوعی از موفقیت‌های بزرگ در عرصه‌های مختلف کسب کرده است. بر این نهایی این تجارب، هم بازننگری در پاسخ‌هایی است که به پرسش‌های معیار داده می‌شود و هم بازننگری در خود پرسش‌ها. در واقع بررسی مشکلات و سختی‌هایی که این منطقه با آن مواجه بوده، می‌تواند منبعی غنی برای درک مشکلات فرایند توسعه باشد. راهبردهای توسعه آسیا (که در این کنفرانس بررسی می‌شود) مسلماً ویژگی‌های منطقه‌ای دارند؛ ولی در عرصه جهانی نیز حائز اهمیت هستند. موضوعی که از من خواسته شده درباره آن صحبت کنم، اهمیت منطقه‌ای و جهانی توسعه در آسیاست.

1. The City of Lion

ارزیابی گذشته برای ساختن آینده

در ابتدا اجازه دهید به طور خلاصه روش بررسی را شرح دهم. اول آن که هر چند مسأله اصلی ما طرح مشکلات و تفاوت‌هایی است که این منطقه در حال حاضر با آن روبه‌روست، مناسب است که برای درک دستاوردهای ویژه آسیا - دستاوردهای واقعاً عظیم این قاره - با تحلیل راهبردهایی که چنین موفقیت‌هایی را امکان‌پذیر ساخته‌اند، بحث را آغاز کنیم. شاید ضروری باشد که امروزه به راه‌های نوین بیندیشیم؛ ولی مسلماً باید از غنای فرهنگی و خلاقیتی که موفقیت‌های منطقه بر آن استوار بوده است، بهره‌گیریم. من عمیقاً معتقدم که پدیده نو باید از بستر گذشته شکل بگیرد.

دوم آن که ارزیابی راهبردها - قدیمی و جدید - را به نحو متمر ثمری می‌توان در سطوح مختلف و از مطالعه جزئیات به سوی نتایج کلی، انجام داد. این مطالعات می‌توانند اهداف مختلفی را دنبال نمایند. مذاکرات این نشست (بنا به ماهیت آن) در سطح کلی انجام خواهد گرفت. اگر نتایج کلی مورد تأیید عموم قرار گرفت، می‌توان در جای خود به مسائل جزئی بیشتری، از جمله ویژگی‌های اجرایی، پرداخت؛ ولی در ابتدا باید تصویر عمومی را به درستی ترسیم کنیم. در این سطح، من معتقدم فلسفه خاصی وجود دارد که موفقیت منطقه آسیا بر آن استوار بوده است. حتی می‌توان از «راهبرد شرقی» نام برد که در ابتدا در ژاپن شکل گرفت و سپس با موفقیت در دیگر کشورها اجرا شد. من همچنین معتقدم که در این فلسفه، که راهبردهای قدیمی را نیز در خود دارد، نشانه‌هایی وجود دارند که بیان می‌دارند با بسط و تکمیل دیدگاه عمومی، می‌توان معضلات و دشواری‌هایی را که اخیراً بروز نموده، از میان برد.

توسعه اقتصادی و مکمل‌های نهادی

این بحث را با تعریف ویژگی‌های فرایند توسعه اقتصادی آغاز می‌کنم که در منطقه و ابتدا در ژاپن، تجربه شده است. در گذشته فرض می‌شد که جهان صنعتی و توسعه اقتصادی، تنها و تنها مختص غرب است. ورود ژاپن به این جهان چنان قدرتمند و قطعی بود که

به نحو اجتناب ناپذیری خود به صورت منبعی برای آموزش و درک ماهیت توسعه اقتصادی مبدل گردید. بعدها، زمانی که رشد چشمگیر شرق و جنوب شرقی آسیا روی داد، منبع دیگری برای درک ماهیت و علل توسعه اقتصادی به وجود آمد، هرچند بسیاری از مفسران - به ویژه در غرب - اعلام کردند که این موفقیت‌ها دلیلی بر صحت دیدگاهی است که بر بهره‌وری تجارت بین الملل تأکید می‌کند. گویی هیچ چیز تازه‌ای رخ نداده است. بررسی دقیق‌تر مشخص می‌کند که فرایند توسعه در ژاپن و شرق و جنوب شرقی آسیا به نحو حیرت‌انگیزی دارای ویژگی‌های نوین است.

این خصوصیات نوین در وهله اول شامل تأکید بر آموزش عمومی به منزله محرک نخستین است. دوم بسط و گسترش بهره‌گیری همگان از امکانات اقتصادی (از طریق تحصیل و آموزش، اصلاحات ارضی و اعطای تسهیلات مالی) است، که امکان دسترسی به فرصت‌ها را افزایش می‌دهد، که این امر خود ناشی از شکل‌گیری بازار است. سوم آن که طرح انتخاب شده برای توسعه، شامل ترکیب عامدانه فعالیت دولت و استفاده از اقتصاد بازار است.

با توجه به این مسائل بنیادی مشخص می‌گردد که این موفقیت‌ها ناشی از درک دقیق این مسأله بوده که ما در جهانی با نهادهای مختلف زندگی می‌کنیم و توانایی ما برای کمک به خودمان و کمک به دیگران به آزادی‌های متنوعی بستگی دارد که به دست آورده‌ایم. این آزادی‌ها شامل فرصت‌های اجتماعی، تربیاتی و تمهیدات بازار و ارتقای توانایی‌های فردی و همچنین افزایش تسهیلات اجتماعی است. در جایی که به بحث مشکلات و معضلات کنونی - و در واقع شکست‌هایی که این منطقه تجربه کرده است - برسم، تأکید خواهم کرد که استفاده دقیق‌تر از این شناخت اساسی (به ویژه درباره تنوع نهادی و راه‌های متفاوت دستیابی به این نهادها) راه حل مشکلات کنونی و راه جلوگیری از بروز بحران‌های مشابه در آینده است؛ ولی این بحث را در جای خود مطرح خواهم کرد.

نهادها و آزادی‌ها

انسان‌ها در دنیایی از نهادها زندگی و کار می‌کنند. فرصت‌ها و چشم‌انداز آینده ما عمیقاً به نهادهای موجود و نحوه عملکرد آن‌ها بستگی دارد. نهادها نه تنها آزادی‌های ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند، بلکه ما می‌توانیم نقش نهادها را، بر اساس سهم آن‌ها در آزادی‌های مان ارزیابی کنیم هر چند مفسران مختلف، نهادهای خاصی (از جمله بازار، وسایل ارتباط جمعی یا نظام توزیع عمومی) را مورد توجه قرار می‌دهند، بررسی آنها به همراه یکدیگر و با ترکیب با دیگر نهادها، برای مشاهده آن چه این نهادها می‌توانند یا نمی‌توانند انجام بدهند، امکان خوبی به دست می‌دهد. در چنین بررسی منسجمی، تمامی نهادها باید بررسی و مطالعه شوند.

ساز و کار بازار، که احساسات بسیاری را بر له و علیه خود برانگیخته، ترتیبات اساسی است که از طریق آن انسان‌ها می‌توانند به تعامل با یکدیگر پردازند و فعالیت‌هایی انجام دهند که برای طرفین معامله، سودآور است. بر این مبنا درک این مطلب واقعاً دشوار است که چگونه یک منتقد منطقی می‌تواند مخالف استفاده گسترده از سازوکار بازار باشد. مشکلاتی که در جوامع بروز می‌کنند، ناشی از وجود بازار نیستند بلکه از دیگر منابع سرچشمه می‌گیرند. برعکس مشکل اینجاست که تمهیدات مناسبی برای استفاده از مبادلات در بازار وجود ندارد. پنهان‌سازی اطلاعات، فعالیت‌های کنترل نشده‌ای که به قدرتمندان اجازه می‌دهد از اطلاعات نامتقارن خود بهره‌گیرند و منابع اقتصادی به چنگ آورند، از عوامل مهمی هستند که سبب بروز مشکلات اساسی در جامعه می‌گردند. برای مقابله با این مشکلات نباید بازار را از میان ببریم؛ بلکه باید تلاش کنیم تا بازار بهتر و عادلانه‌تر عمل کند. در واقع بهره‌گیری از دستاوردهای مهم سازوکار بازار با فراهم آوردن ترتیبات مناسب سیاسی و اجتماعی امکان‌پذیر می‌گردد.

ساز و کار بازار، تحت شرایط ویژه‌ای که فرصت‌های موجود در آن به نحو منطقی در جامعه توزیع شده، موفقیت‌های عظیمی را به وجود آورده است. برای بهره‌گیری از نتایج مطلوب سازوکار بازار، تأمین آموزش همگانی و تسهیلات بهداشتی و درمانی لازم،

دسترسی همگانی به عوامل تولیدی اولیه (مانند زمین برای کشت) و غیره ضروری است و به همین دلیل، لزوم اعمال سیاست‌های عمومی دولت (از جمله تأمین آموزش، بهداشت، اصلاحات ارضی و مانند آن) مطرح می‌شود. حتی زمانی که «اصلاحات اقتصادی» برای فراهم آوردن زمینه برای عملکرد بازار ضروری است، ایجاد فرصت‌های اجتماعی، نیازمند اجرای صحیح سیاست‌های عمومی است؛ زیرا تأمین این فرصت‌ها از طریق تحکیم سازوکار بازار ممکن نمی‌گردد.

تجربه ژاپن: عملکرد بخش عمومی و فرصت‌های فردی

در کشورهای در حال توسعه، اعمال سیاست‌هایی برای خلق فرصت‌های اجتماعی برای همگان بسیار حائز اهمیت است. دسترسی گسترده به امکانات اجتماعی سبب می‌شود که توده‌های مردم مستقیماً در فرایند پیشرفت اقتصادی مشارکت نمایند. تجربه ژاپن و دیگر کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا، که از ژاپن به نحو موفقیت آمیزی تبعیت کردند، اعتبار این باور عمومی را در هم شکست که آموزش عمومی کالایی لوکس است که کشورها پس از ثروتمند شدن قادر به تحمل هزینه‌های آن هستند. این باور در برخی از محافل سیاست‌گذاری، به ویژه در غرب، مسلط بود. شاید مهم‌ترین تأثیر موفقیت کشورهای آسیایی از میان رفتن این بینش بود. این کشورها برنامه‌های توسعه آموزش و دیگر سیاست‌های گسترش امکان بهره‌گیری از تسهیلات اقتصادی را نسبتاً سریع به اجرا گذاشتند و بدین طریق زمینه مناسبی را فراهم آوردند که توده‌های مردم در مبادلات اقتصادی و تحولات اجتماعی مشارکت جویند. این سیاست‌ها زمانی به اجرا گذاشته شد که محدودیت‌های ناشی از فقر عمومی از میان نرفته بود. در واقع اعمال این سیاست‌ها در کاهش فقر نقش مهمی ایفا کرد.

برای مثال، حتی در زمان اصلاحات میجی در نیمه قرن نوزدهم، نرخ باسوادی در ژاپن بالاتر از اروپا بود. با آن که در آن زمان، ژاپن هنوز صنعتی نشده یابه توسعه اقتصادی نوین دست نیافته بود. این در حالی بود که از فرایند توسعه اقتصادی اروپا یک قرن

می‌گذشت. توجه به توسعه توانایی‌های انسانی در مراحل اولیه توسعه ژاپن، در دوران میجی (۱۸۶۸-۱۹۱۱) مورد تأکید قرار گرفت؛ برای مثال در فاصله سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱، هزینه‌های آموزشی، ۴۳ درصد از کل بودجه شهرها و روستاها را در سراسر ژاپن، به خود اختصاص می‌داد.^(۱)

در این دوره، پیشرفت آموزش ابتدایی بسیار سریع بود. این امر را در میان افسران ارتش به خوبی می‌توان دید. در سال ۱۸۹۳، یک سوم نیروهای ارتشی بی‌سواد بودند، در حالی که در سال ۱۹۰۶ تقریباً هیچ‌کس در ارتش بی‌سواد نبود. در سال ۱۹۱۳، هر چند ژاپن هنوز از نظر اقتصادی توسعه نیافته بود، بزرگترین تولیدکننده کتاب در جهان بود. در این کشور بیش از انگلستان و حتی دو برابر آمریکا کتاب تولید می‌شد.^(۲) در واقع اولویت آموزش و توسعه انسانی خیلی زود در ژاپن مورد تأکید قرار گرفت. امروزه آموزش در این کشور تمامی توده‌های مردم را پوشش می‌دهد. قابل توجه است که این اولویت از یک قرن پیش حفظ شده و به طور نسبی با ثروتمندتر شدن ژاپن تشدید نگردیده است.^(۳) این حقیقت که توسعه انسانی، به ویژه آموزش ابتدایی، اولین و قدرتمندترین مددکار فقرا بوده، نه پشتیبان ثروت متمولان، آموزه‌ای است که از راهبرد توسعه ژاپن در سراسر تاریخ جدید این کشور، حاصل می‌شود.

تا حدود زیادی همین اولویت را می‌توان در سراسر شرق و جنوب شرقی آسیا مشاهده کرد، هر چند این راهبرد دیرتر و کندتر اجرا شده است. کره جنوبی، تایوان، هنگ کنگ، سنگاپور، تایلند و دیگر کشورها - مهم‌تر از همه چین - از این دیدگاه عمومی به نحوی برجسته استفاده کرده‌اند.

توسعه انسانی: راهبردی شرقی

می‌توان این سؤال را مطرح کرد که «توسعه انسانی چه می‌کند؟» توسعه انسانی از راه‌های مختلف به زندگی مردم کمک می‌کند. می‌توان بخشی از این آثار را در نقش توسعه انسانی در شکل‌گیری «سرمایه انسانی» دید؛ ولی آثار مثبت توسعه انسانی فراتر از تصویری است که از مباحث سرمایه انسانی حاصل می‌شود.

اول: خلق فرصت‌های اجتماعی نقش مهمی در بسط توانایی‌های انسانی و کیفیت زندگی دارد. گسترش آموزش، بهداشت و مانند آن مستقیماً بر کیفیت زندگی و شکوفایی استعدادها اثر می‌گذارد. شواهد بسیاری در دست است که حتی مردمی که درآمد نسبتاً پایینی دارند، با دسترسی به آموزش و بهداشت، می‌توانند در بهبود کیفیت زندگی به نتایج واقعاً چشمگیری دست یابند. این نظریه را وضعیت مردم چین، پیش از اصلاحات سال ۱۹۷۹، مورد تأیید قرار می‌دهد. پیش از اصلاحات و قبل از دستیابی به توسعه صنعتی و کشاورزی، امید به زندگی در چین بسیار بالا رفته بود؛ در حالی که غالباً امید به زندگی پس از اصلاحات افزایش می‌یابد.

در واقع ماهیت کاربر بودن فعالیت‌های آموزشی و بهداشتی - در کل توسعه انسانی - در مراحل اولیه توسعه اقتصادی، زمانی که دستمزدها پایین است، نسبتاً ارزان است. موضوع مهمی که باید بدان توجه کرد، «هزینه‌های نسبی» است، که گاه در تحلیل‌های توسعه فراموش می‌شود. غالباً سؤال می‌شود که: چگونه یک کشور فقیر - پیش از آن که به توسعه اقتصادی دست یابد - می‌تواند هزینه‌های تأمین آموزش و بهداشت همگانی را تحمل کند؟ این سؤال درست، پاسخ درستی نیز دارد. در یک کشور فقیر دستمزدها پایین و هزینه نیروی کار (در مقایسه با کشورهای ثروتمند) کم است. از آنجا که آموزش و بهداشت همگانی فعالیت‌هایی به شدت کاربر هستند، این فعالیت‌ها در کشورهای فقیر ارزانتر از کشورهای ثروتمند است. کشورهای فقیرتر، که منابع مالی ناچیزی برای مصرف در خدمات عمومی در اختیار دارند، برای دستیابی به هدف آموزش و بهداشت عمومی، در مقایسه با کشورهای ثروتمند، به منابع کمتری نیازمندند.^(۴)

بنابراین، اولین چیزی که باید در نظر داشت نقش مستقیم این راهبرد - که می‌توان آن را «راهبرد شرقی» نامید - اجرای سریع سیاست‌های توسعه انسانی، با تأکید بر افزایش توانایی‌های اساسی انسان‌هاست. اجرای این سیاست‌ها دو اثر عمده دارد: اول آن که (از طریق افزایش سطح سواد و افزایش امید به زندگی، کاهش ضعف و بیماری و مانند آن) بر کیفیت زندگی مردم اثر می‌گذارد، حتی اگر به توسعه اقتصادی و گسترش صنعت در

کشور منجر نشود. در وهله اول باید به این توجه کرد؛ زیرا هدف سیاست‌های دولت باید بهبود زندگی و تأمین آزادی انسان‌ها باشد؛ ولی اثر دومی هم وجود دارد. توسعه انسانی در شکل آموزش و بهداشت همگانی و غیره، توسعه اقتصادی و رشد صنعتی را تسهیل می‌کند، کارایی را بهبود می‌بخشد و زمینه ساز دستیابی به اقتصاد بازار است و تمامی این عوامل، به نوبه خود، در ارتقای کیفیت زندگی مردم موثر می‌باشند. بنابراین دو دستاورد مستقیم و غیرمستقیم وجود دارد.^(۵)

در واقع منافع ناشی از توسعه انسانی بسیار فراتر از اثر مستقیم آن بر کیفیت زندگی است و بر توانایی‌های تولیدی و به تبع آن بر رشد اقتصادی عمیقاً تأثیر می‌گذارد.^(۶) توانایی خواندن و نوشتن و حساب کردن به توده‌های مردم یاری می‌رساند که در فرایند توسعه اقتصادی مشارکت نمایند. برای استفاده از فرصت‌های تجارت جهانی، به ویژه تولید صنعتی، «کنترل کیفیت» و «تولید بر اساس مشخصات دقیق» بسیار ضروری است؛ ولی بهره‌گیری از امکانات تجارت جهانی، برای کارگران بیسوادی که قادر به انجام دادن محاسبات ساده نیستند، ممکن نیست. علاوه بر این، شواهد بسیاری در دست است که نشان می‌دهد بهداشت و تغذیه مناسب بر بهره‌وری و دقت عمل نیروی کار تأثیر بسیاری دارد.^(۷)

آنچه که «معجزه آسیایی» نام گرفته، تا حدود زیادی مبتنی بر اعمال «راهبرد شرقی» و تأکید بر توسعه انسانی و پذیرش عمومی ارتباط اساسی و مکمل دولت و بازار است. رابطه میان توسعه اقتصادی و توسعه انسانی است، که مدت‌های طولانی در مباحث عمومی غربی مورد بی توجهی قرار گرفته بود. امروزه این موضوعات در مرکز مباحث و مطالعات علمی قرار دارند. بانک جهانی که در گذشته به ارتباط میان دولت و بازار نسبتاً بدبین بود، در سال‌های اخیر به سمت پذیرش بیشترین ارتباط حرکت کرده، به ویژه با تأکید بر نقش دولت در آموزش در کتاب «معجزه آسیای شرقی»، که در سال ۱۹۹۳ به چاپ رسید، گام مهمی به جلو برداشته است. هرچند هنوز بقایای بی میلی به پذیرش کامل ارتباط متقابل میان

نهادهای مختلف و مکمل بودن بازار و دولت (که آموزش بخشی از این ارتباط است) از میان نرفته است.^(۸)

در سال‌های اخیر، به ویژه تحت رهبری دبیر کل جدید بانک جیمز ولفنسون^۱ (و هدایت طرح‌های تحقیقی تحت نظارت جوزف استیگلیتز)، ارتباطات بین نهادی به شکل گسترده‌تری مورد توجه قرار گرفته است.^(۹) باید منتظر ماند و دید که پذیرش این امر مهم، تا چه حد در عملکرد روزانه بانک جهانی (و سایر نهادهای بین‌المللی، مثل IMF) اثر خواهد گذارد.

دوم: در مطالعات و تحقیقات تجربی معاصر تأکیدات بسیاری بر اثر آموزش، به ویژه آموزش زنان، بر کاهش نرخ باروری (همراه با کاهش نرخ مرگ و میر کودکان) صورت پذیرفته است. نرخ بالای باروری را با برخوردی منصفانه‌تر می‌توان عاملی منفی در کیفیت زندگی، به ویژه زندگی زنان جوان، دانست؛ زیرا نگهداری مداوم از کودک و پرورش کودک بر رفاه و آزادی زنان آسیب سختی وارد می‌آورد. دقیقاً به همین دلیل، توانمندسازی زنان (از طریق اشتغال خارج از منزل، تحصیل بیشتر و مانند آن) در کاهش نرخ باروری تا این حد مؤثر است؛ زیرا بدین ترتیب زنان جوان دلیلی قوی برای کاهش نرخ زاد و ولد دارند و قدرت آنان در تأثیرگذاری بر تصمیمات خانواده، به نوبه خود، بر توانمندی‌های آنان می‌افزاید. من در جایی دیگر ذکر کرده‌ام که حتی دستاوردها و موفقیت‌های چین در کاهش نرخ باروری، در واقع، بیانگر کارایی محدودیت‌های قانونی سختگیرانه این کشور (یک فرزند برای هر خانواده و غیره) نیست. جریمه‌های اقتصادی و دیگر قوانین تنبیهی در سال ۱۹۷۹ به اجرا گذاشته شدند. موفقیت در کاهش نرخ رشد جمعیت، تا حد زیادی ناشی از گسترش آموزش و اشتغال زنان بوده است. در واقع در بخش‌هایی از هند که آموزش و توانمندسازی زنان پیشرفته‌تر از چین بوده، به ویژه در استان کرالا^۲، نرخ باروری به صورت معناداری پایین‌تر از چین بوده است، علی‌رغم آن که دولت هیچ تحمیلی اعمال نکرده است، حتی کاهش نرخ باروری در

1. James Wolfensohn
2. Kerala

بخش‌هایی از هند که آموزش زنان به سرعت گسترش یافته، سریع‌تر از چین بوده است؛ برای مثال در استان کرالا (که کل جمعیت آن حدود سی میلیون نفر است) گسترش آموزش زنان سریع‌تر از چین بوده است. به همین ترتیب، کاهش نرخ باروری بسیار سریع بوده است. نرخ باروری در چین در فاصله سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۱ (زمانی که سیاست تک فرزندی و دیگر برنامه‌های اجباری مشابه به اجرا گذاشته شد) از ۲/۸ درصد به ۲ درصد کاهش یافت؛ در حالی که طی همین دوره در «کرالا» این نرخ از ۳ به ۱/۸ رسید. کرالا در زمینه آموزش زنان و کاهش نرخ باروری از چین جلوتر بوده است (در حال حاضر نرخ باروری در کرالا کمتر از ۱/۷ و در چین حدود ۱/۹ است). فرایند کاهش باروری در کرالا بر تصمیم آزادانه خانوارها مبتنی بوده است. علاوه بر این، کاهش مداوم میزان مرگ و میر کودکان در کرالا به نحوی بوده که در چین سابقه نداشته است. تا نیمه دهه ۱۹۹۰ نرخ مرگ و میر نوزادان در کرالا (شانزده برای دختران و هفده برای پسران) بسیار پایین‌تر از چین (۳۳ برای دختران و ۲۸ برای پسران) بوده است؛ در حالی که در حدود سال ۱۹۷۹، که سیاست تک فرزندی در چین به اجرا گذاشته شد، میزان مرگ و میر کودکان در هر دو منطقه یکسان بوده است.

توسعه انسانی، علاوه بر تأثیر بر فرایند توسعه اقتصادی و ارتقای کیفیت زندگی مردم، دستاوردهای اجتماعی و جمعیتی خارق‌العاده‌ای دارد. چین به دلیل دستاوردهای ناشی از اجرای برنامه‌های توسعه انسانی امتیازاتی کسب نموده که بسیار ارزشمندتر از نتایج اعمال سیاست‌های اجباری است. این واقعیت که، برخلاف توسعه انسانی ایالت کرالا، در بقیه مناطق هند، به ویژه در شمال هند، تلاش چندانی برای توسعه انسانی صورت پذیرفته، دلیل روشنی بر عملکرد ضعیف هند در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی است.

راهبرد شرقی و تفاوت‌های چین و هند

در بررسی تفاوت‌های میان چین و هند می‌توان این مقایسه را با دقت بیشتری دنبال کرد. در واقع صحت راهبرد شرقی را می‌توان به منزله یکی از نکات متفاوت با دیدگاه مسلط در هند، مطالعه کرد. اهمیت آموزش ابتدایی و سایر ویژگی‌های اصلی برنامه‌های توسعه

انسانی، در هند نادیده گرفته شد. در نتیجه، حتی امروز نیمی از جمعیت بزرگسال هند بیسوادند. اگر بیسوادی سبب شود که بخش بزرگی از مردان و زنان یک کشور نتوانند در فرایند تولید مبتنی بر شاخص‌های جهانی مشارکت جویند و نیز نتوانند تولید با کیفیت را سامان دهند، استفاده از فرصت‌های تجارت جهانی آسان نخواهد بود.

دستگاه اجرایی در هند بیش از حد متورم است. این دستگاه نمی‌تواند روابط مکمل بین دولت و بازار را سامان دهد. علی‌رغم اصلاحات اقتصادی اعلام شده در سال ۱۹۹۱، حل این مشکل تاکنون امکان پذیر نشده است. ضرورت اعمال سیاست‌های موافق با سازوکار بازار در هند را حتی دولت نیز مورد تأکید قرار داده، ولی شکست فاجعه‌آمیز در توسعه انسانی هنوز توجه لازم را به خود معطوف نداشته است. هواداران اصلاحات اقتصادی در هند در سال ۱۹۹۱، بر آزادسازی به مثابه یکی از مسائل ضروری تأکید کردند. با آن که آزادسازی اهمیت بسیار زیادی داشت، ماهیت اصلی آن چه من آن را «راهبرد شرقی» نامیده‌ام، در میان سیاستگذاران هندی نادیده گرفته شد. در واقع کاهش مداخلات بیش از حد دولت در امور اقتصادی، از یک سو و افزایش فعالیت دولت در عرصه فراموش شده آموزش ابتدایی و دیگر فرصت‌های اجتماعی، از سوی دیگر، مکمل یکدیگر هستند.^(۱۰)

تفاوت میان هند و چین به این موضوع ارتباط می‌یابد. چین نیز قبل از اصلاحات سال ۱۹۷۹ دارای اقتصادی بسیار دیوانسالارانه بود؛ ولی دستگاه اجرایی دیوانسالار چین، همراه با اعمال مقاصد سیاسی، آموزش ابتدایی و بهداشت عمومی را بسیار گسترده‌تر از وضعیت پیش از اصلاحات در هند به اجرا گذاشت. پس از اصلاحات اقتصادی در سال ۱۹۷۹، چین از آن چه در زمینه آموزش و توسعه انسانی ایجاد کرده بود، به نحو خارق‌العاده‌ای بهره گرفت. چین پس از اصلاحات از بخشی از راهبرد شرقی سود برد که در دوران قبل از اصلاحات انجام داده بود. بنابراین، بقیه قسمت‌های راهبرد شرقی به موفقیت‌های پیشین افزوده شد.

همان‌گونه که غالباً به درستی گفته می‌شود، چین از زمان اجرای برنامه اصلاحات اقتصادی در سال ۱۹۷۹، از کارایی نظام بازار بیش از هند بهره گرفته است؛ ولی این نیز

صحیح است که تا سال ۱۹۷۹ چین گام‌های بلندی در جهت توسعه انسانی برداشته بود. برنامه‌های توسعه انسانی از همان آغاز از نظر اجتماعی مفید بود و هنگامی که اصلاحات در سال ۱۹۷۹ آغاز شد، چین برای توسعه اقتصادی از زمینه مناسبی برخوردار بود. در واقع توسعه نیافتگی هند در آموزش و بهداشت همگانی - جدای از کاهش کیفیت زندگی مردم - مانعی بسیار بزرگ بر سر راه بهره‌گیری از فرصت‌های تجارت و مبادله جهانی بود.

مطمئناً هند دارای آموزش عالی بسیار گسترده‌ای است (در مقابل هرفارغ‌التحصیل دانشگاهی در چین تقریباً شش نفر دانش‌آموخته از مراکز آموزش عالی در هند وجود دارند) و قطعاً می‌تواند در بخشی از تجارت و مبادله که به مهارت‌های عالی وابسته است، سود جوید؛ برای مثال بنگلور به مرکزی عمده برای فعالیت‌های الکترونیک و تکنولوژیک جهان مبدل شده است. با وجود این چین به باسوادی عموم جمعیت، به ویژه در میان جوانان، دست یافته؛ ولی هند هنوز از باسوادی عمومی فاصله بسیار دارد و این یکی از مهم‌ترین موانع مشارکت هند در اقتصاد جهانی است. حتی یکصد بنگلور و تمامی پیشرفت‌های علوم و فناوری نوین که هند محقانه به آن افتخار می‌کند، قادر نیست به عمق فقر روستایی هند رخنه کند. من درباره این تفاوت در جایی دیگر نوشته‌ام و نمی‌خواهم بیشتر از این به آن پردازم.^(۱۱) چیزی که می‌خواهم به طور ویژه بر آن تأکید کنم، آن است که ناکارایی سیاست اقتصادی - اجتماعی هند، شکست در آموختن از راهبرد شرقی ژاپن و شرق و جنوب شرقی آسیا بوده است. راه درمان این ناکارایی فقط گسترش بازارها و کاهش دیوان‌سالاری نیست، هر چند این سیاست‌ها مهم هستند. برای غلبه بر مشکلات باید از توسعه توانایی‌های انسانی و رابطه مکمل میان نهادهای متفاوت بهره گرفت، که هسته مرکزی راهبرد شرقی را تشکیل می‌دهند.

بحران‌های موقت و معضلات مزمن

وقت آن فرا رسیده که کمی تغییر جهت دهم و فقط به موفقیت‌های بلند مدت پردازم؛ بلکه مشکلات کوتاه مدت را نیز مطرح کنم، که ممکن است موقت باشند؛ ولی نقش مخربی در تجارب موفقیت آمیز و رشد بلندمدت ایفا نمایند. همان‌گونه که شواهد تجربی نشان

می‌دهند، در این جا نیز هند و چین با هم متفاوتند؛ ولی به نحوی متفاوت، که کاملاً هم به زیان هند نیست.

چالش‌های توسعه هم شامل حل مشکلات مزمن و هم جلوگیری از بروز فقر ناگهانی و شدید است. ضرورت خلق نهادها و اجرای سیاست‌های مناسب در مورد این دو چالش، با یکدیگر کاملاً متمایزند. موفقیت در یک عرصه لزوماً موفقیت در عرصه دیگر را تضمین نمی‌کند؛ برای مثال عملکرد چین و هند را در طول نیم قرن گذشته مد نظر قرار دهید. بدیهی است که چین در افزایش امید به زندگی و کاهش مرگ و میر موفق‌تر از هند بوده است. در واقع عملکرد خارق العاده چین، همان‌گونه که اشاره کردم، به قبل از اصلاحات اقتصادی سال ۱۹۷۹ بر می‌گردد. هند از نظر زبان و آداب و رسوم و به خاطر تفاوت در ساختارهای سیاسی (هند دارای دولت فدرال است) کشوری متنوع‌تر از چین است. همان‌گونه که گفته شد، در بخش‌هایی از هند (همانند ایالت کرالا) توسعه انسانی سریع‌تر از چین بوده است. با وجود این، مقایسه توسعه انسانی در دو کشور، در کل به نفع چین است.

با وجود این، علی‌رغم این دستاوردها، چین قحطی‌های بسیار گسترده‌ای را در تاریخ تجربه کرده که در پی شکست جهش بزرگ به جلو در طول سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۵۸، سی میلیون نفر جان خود را از دست داده‌اند. هند بر خلاف چین، از زمان کسب استقلال هیچ‌گاه با قحطی مواجه نبوده است. جلوگیری از قحطی و دیگر بحران‌های فاجعه‌آمیز، موضوع کاملاً متفاوتی از افزایش متوسط امید به زندگی و دیگر دستاوردهاست. من این موضوع را مورد بحث قرار خواهم داد که دموکراسی و مشارکت مردم در سیاست‌گذاری، در تضمین امنیت مردم و پیشگیری از فاجعه - چه بلایای طبیعی و چه بحران‌های ناشی از سیاست‌گذاری - نقش مهمی ایفا می‌نماید.

نابرابری، ویژگی اصلی در گسترش قحطی و دیگر بحران‌های شدید است. البته فقدان دموکراسی خود به معنای وجود نابرابری است - در چنین حالتی، حقوق و قدرت سیاسی نابرابر توزیع شده است - ولی ما باید به طور ویژه ارتباط میان نابرابری سیاسی، شیوه

حکومت غیر دموکراتیک و قحطی و دیگر مشکلاتی را که بر اثر افزایش شدید و گاه ناگهانی نابرابری‌های اقتصادی بروز می‌کنند، مورد توجه قرار دهیم. نقش نابرابری اقتصادی در بروز قحطی از آنجا نشأت می‌گیرد که قحطی ممکن است زمانی ظاهر شود که عرضه محصولات غذایی در کل کاهش چندانی نداشته باشد؛ زیرا تنها ممکن است برخی از گروه‌ها به کاهش شدید قدرت خرید مبتلا شوند (مثلاً بیکاری گسترده و ناگهانی). در چنین حالتی، گرسنگی ناشی از این نابرابری جدید است. قحطی‌ها پدیده‌هایی هستند که قشرهای خاصی از مردم را گرفتار می‌سازند.

بحران اخیر در شرق و جنوب شرقی آسیا

مسائل مشابهی از شناخت ماهیت بحران‌های اقتصادی، از جمله بحران اخیر در شرق و جنوب شرقی آسیا، مطرح می‌شود که ویژگی آن فقر گسترده و بدبختی در میان گروه‌های خاصی از مردم است. اجازه دهید به این مسأله بپردازم.

«یاماموتو تاداشی» و «چیا سیویو» در پیشگفتار کتاب «بحران آسیایی و امنیت انسانی: گفتگوی منطقی برای ساختن فردای آسیا»^۱ بیان داشته‌اند که آسیا محتاطانه به سده بیست و یکم وارد می‌شود.^(۱۲) در واقع زمینه‌های بسیاری برای احتیاط و نگرانی وجود دارند. اگر تلاش کنیم که زمینه‌های نگران‌کننده را به درستی بشناسیم، می‌توانیم با قدرت و مهارت بیشتری با آینده روبه‌رو شویم. من معتقدم که عوامل معینی در این تصویر کلی وجود دارند که باید دقیقاً به آن‌ها توجه شود. اگر به درستی بدانیم که مشکلات چیست، می‌توانیم راه حل‌های مشکلات را بیابیم. برای یافتن راهبردهای جدید توسعه برای آسیا، کار اصلی تعریف شفاف مشکلاتی است که آسیا با آن مواجه است و در گذشته توجه کافی به آن‌ها نشده است.

1. Yamamoto Tadashi and Chia Siow Yue; "The Asian Crisis and Human Security: An Intellectual Dialogue on Building Asia's Tomorrow".

آسیب پذیری و توسعه ناهموار

شاید آشکارترین مشکل آسیا مربوط به درک این موضوع باشد که روزهای خوش موفقیت‌های مطلق - که همه چیز در حال افزایش بود و هیچ چیز کاهش نمی‌یافت - به سر رسیده است. هرچند بخش بزرگی از آسیا بحرانی را که دو سال پیش بروز کرد، به خوبی پشت سر گذاشته، احساس آسیب ناپذیری، دیگر وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. بدیهی است که بحران شدید اقتصادی ممکن است رخ دهد و جریان قدرتمند پیشرفت اقتصادی را، که بسیاری از کشورهای آسیایی آن را قطعی تصور می‌کردند، متوقف نماید.

شناخت این مسأله بسیار مهم است، هر چند هنوز شناخت عمیقی حاصل نشده است. حتی بررسی سریع تاریخ اقتصادی بر این واقعیت تأکید می‌ورزد که پیشرفت اقتصادی به ندرت یکنواخت و مداوم است. این واقعیت در همه کشورهای جهان مشاهده شده است. شکاف و وقفه در حرکت اقتصادی، که بی پایان و مداوم به نظر می‌رسد، بروز می‌یابد. آسیا نمی‌تواند به طور استثنایی از آسیب‌ها مصون باشد. حرکت اقتصادی مبتنی بر «قانون مورفی» نیست که مدعی است اگر چیزی بتواند اشتباه کند، اشتباه می‌کند. خطر بروز وقفه در همه حال وجود دارد. با این که ممکن است همه چیز بسیار قدرتمند به نظر آیند، بازهم در برخی مواقع مشکل بروز می‌کند. باور به آسیب ناپذیری، تفکری کودکانه است؛ مانند نوجوانانی که به هنگام رانندگی تصور می‌کنند که برای آن‌ها حادثه‌ای رخ نخواهد داد. هرچند شناخت آسیب پذیری چندان عمیق نیست، کاربردهای این شناخت بسیار زیاد است. در پرتو این شناخت، پیش بینی اقدامات ایمن سازی گروه‌های آسیب پذیر، به منزله بخش مرکزی توسعه، اجتناب ناپذیر می‌گردد. دیدگاهی از توسعه که پیشرفت را با میانگین رشد بلند مدت و توان روند صعودی اقتصادی ارزیابی می‌کند، چیزی را به دست فراموشی می‌سپارد که واقعاً در مرکز فرایند توسعه قرار دارد: حمایت از گروه‌های آسیب پذیر در مقابل خطر بروز روند نزولی در یک برهه از زمان. فقر و بدبختی امروز،

ممکن است با پیشرفت سریعی که دیروز تجربه شد و رشد سریعی که احتمالاً فردا رخ می‌نماید، همزیستی داشته باشد.

جدای از یکدیگر سقوط می‌کنیم

نکته دوم نیز موضوع ساده‌ای است، هرچند که این نکته نیز نادیده گرفته شده است. حتی زمانی که گروه‌های مختلف می‌توانند به طور همزمان از ثمرات پیشرفت سریع اقتصادی بهره‌مند شوند و بر اساس آن، منافع گروه‌های مختلف با یکدیگر هماهنگ است، با وجود این به هنگام بروز بحران، گروه‌های مختلف شرایط بسیار متفاوتی خواهند داشت. ممکن است به هنگامی که بالا و بالاتر می‌رویم، متحد باشیم؛ ولی به هنگام سقوط از یکدیگر جدا می‌شویم. احساس هماهنگی ممکن است به هنگام چرخش شرایط و حرکت به سمت پایین به شدت آسیب ببیند و از بین برود.

مسئله ناهماهنگی در روند نزولی (حتی زمانی که حرکت صعودی هماهنگ بوده) یکی از درس‌های اصلی است که از مطالعه بحران‌ها - بحران‌هایی که فاجعه بارتر از بحران‌های اخیر شرق و جنوب شرقی آسیا بوده‌اند - آموخته می‌شود. حتی زمانی که یک قحطی وحشتناک رخ می‌دهد، اکثریت مردم کشور در تأمین غذای کافی مشکلی پیدا نمی‌کنند.^(۱۳) قحطی به ندرت بیش از ۵ تا ۱۰ درصد جمعیت را تحت تاثیر قرار می‌دهد. تقریباً هیچ‌گاه بیش از ۱۰ درصد مردم یک کشور گرفتار قحطی نشده‌اند. این یکی از دلایلی است که قحطی را نمی‌توان به درستی، به صورت کلی و بر اساس میزان عرضه مواد غذایی یا بر اساس میانگین تولید ناخالص سرانه ملی تجزیه و تحلیل کرد. برای علت‌یابی قحطی، به هنگام بروز ناگهانی کمبود مواد غذایی، باید حق و حقوق گروه‌های مختلف مردم و توانایی آنان را در خرید مواد غذایی و سایر مایحتاج ضروری برای ادامه زندگی، مورد تجزیه و تحلیل قرارداد. حق و حقوق برخی از گروه‌های اجتماعی ممکن است به شدت سقوط کند؛ در حالی که گروه‌های دیگر، مشکلات قابل‌تحمیلی دارند، یا حتی از بروز کمبود مواد غذایی کم‌ترین آسیبی نمی‌بینند.

در واقع مشابه چنین وضعیتی در بحرانی که شرق و جنوب شرقی آسیا را دو سال قبل درنوردید، به وجود آمد، با وجود آن که میزان فقر و گرسنگی در این کشورها بسیار کم تر از زمان بروز فاجعه هولناک قحطی بود. برای مثال حیرت انگیز است که چرا مثلاً کاهش ۵ تا ۱۰ درصدی تولید ناخالص ملی در یک سال، در اندونزی یا تایلند و پیش از آن در کره جنوبی، در حالی که این کشورها برای چندین دهه رشد اقتصادی بین ۵ تا ۱۰ درصد را پشت سر گذاشته بودند، چنین فاجعه آمیز بوده است. در واقع در سطح کلی، فاجعه ای رخ نداده؛ ولی کاهش ۵ تا ۱۰ درصدی تولید به طور یکنواخت بین مردم توزیع نشده و تمامی مشکلات بر دوش فقیرترین بخش جامعه (بیکاران و به حاشیه رانده شدگان و خانواده‌های شان) تلنبار گردیده و درآمد چندانی برای این گروه باقی نمانده است (مهم نیست که در گذشته رشد اقتصادی در چه سطحی بوده است). این بحران‌های کلی اقتصادی، همانند قحطی، بر این اصل استوارند که هر چه سنگ است، به پای لنگ است!^۱

به همین دلیل، «اقدام به ایمن سازی» یک آزادی ابزاری بسیار مهم است و ترتیبات اجتماعی برای ایجاد تور حمایتی، یکی از بخش‌های اصلی توسعه است. با وجود این حتی در آثار نوشتاری «توسعه پایدار» تعیین این که کدام بخش از مردم به ایمن سازی نیازمندند، بخشی از پایداری فرایند توسعه همه جانبه است. نیاز به حمایت اجتماعی، زمانی که شرایط زندگی مردم از یکدیگر متفاوت است و برخی از گروه‌ها به شکل بیرحمانه‌ای به زمین می‌خورند، در حالی که سایر گروه‌ها اصلاً مشکلی احساس نمی‌کنند، به دست فراموشی سپرده شده است.

ایمنی و برابری

در این جا به درس سوم برمی‌گردم، که در واقع شدیداً با درس دوم مرتبط است. موضوعی که همین الان در مورد آن صحبت شد به هنگام حرکت به سوی سرایشی، سرنوشت‌ها از هم جدا می‌شوند. توجه به برابری و نابرابری اقتصادی به شکلی کاملاً متفاوت، با شیوه

1. Devil Taking the Hindmost.

برخورد با موضوع امنیت ارتباط می‌یابد، که معمولاً در منابع نوشتاری اقتصادی فرایند رشد بلند مدت، مطرح می‌شود. بدیهی است که مسأله وضعیت متفاوت در شرایط سخت، همان موضوع نابرابری است. قطعاً تفاوت بسیاری میان گروهی که در اثر بحران نابود می‌شود، با گروه دیگری که هیچ مشکلی ندارد، وجود دارد. این وضع به وضوح از میان رفتن برابری است؛ ولی تشخیص این مسأله ضروری است که این نبود امنیت و نابرابری، همان موضوعی نیست که معمولاً تحت عنوان «رشد همراه با برابری» مورد بحث قرار می‌گیرد.

مقالات بسیاری، که از نظر مفهومی غنی و مهم هستند، به تحلیل مسأله مهم - ولی متفاوت - ریشه کنی فقر مزمن پرداخته‌اند؛ برای مثال این واقعیت که کره جنوبی به رشد اقتصادی همراه با توزیع نسبتاً عادلانه درآمد دست یافته، به درستی، به طور گسترده‌ای مورد تأکید قرار گرفته است؛^(۱۴) ولی برای تداوم توزیع نسبتاً عادلانه درآمد به هنگام بروز بحران تضمینی وجود ندارد.^(۱۵) کره جنوبی، به هنگام بحران فاقد نظامی مناسب برای ایجاد شبکه حمایت اجتماعی و واکنش سریع برای حمایت‌های جبرانی بود. شکل‌گیری نابرابری‌های جدید و بروز فقر می‌تواند با سوابق برجسته «رشد همراه با برابری» سازگاری و همزیستی داشته باشد. مشکلات مختلف به درک و تجزیه و تحلیل دقیق و خاص خود نیازمندند.

نقش دموکراسی

حال به موضوع چهارم - دموکراسی سیاسی - می‌پردازیم. قطعاً این موضوع کاملاً به دیدگاه اصلی مکمل بودن دولت و بازار مرتبط است. دموکراسی، نقشی حیاتی بر عهده دارد. فقدان دموکراسی مانعی بر سر راه استفاده از سازوکار بازار است. در واقع تجربه ژاپن در ترکیب دموکراسی با عملکرد بازار و دیگر نهادها، این امر را به خوبی نشان می‌دهد. همان‌گونه که تجارب سال‌های اخیر در مورد کشورهای منطقه نیز این مسأله را آشکار می‌سازد. دیدگاهی که پیوسته تأکید می‌کند که رژیم‌های استبدادی در تسریع رشد اقتصادی موفق‌ترند (ادعایی که بر شواهد خاصی متکی است)، بر اساس مشاهدات تجربی

مهم مبنی بر مقایسه وسیع کشورها تأیید نمی‌شود.^(۱۶) در واقع دو دهه مطالعات تجربی آشکارا نشان می‌دهد که موفقیت ساز و کار بازار توسط فضای مناسب اقتصادی، نه از طریق فضای خشن سیاسی، تسهیل گردیده است.

چگونه مسأله دموکراسی با موضوعات مورد بحث من - محرومیت، امنیت و بحران - ارتباط می‌یابد؟ مهم‌ترین ارتباط این است که فقدان آزادی سیاسی و حقوق مدنی، خود شکلی از محرومیت است. اوبوچی کیزو^۱ در سخنرانی مهم افتتاحیه سمینار «گفتگوی آگاهانه برای ساختن فردای آسیا» بر ضرورت توجه به دیدگاه وسیع در مورد امنیت تأکید کرد:

«من عمیقاً اعتقاد دارم که انسان باید بتواند خلاقانه زندگی کند. بدون آن که بقای او تهدید یا به کرامت او خدشه‌ای وارد شود. از آن جا که عبارت «امنیت انسانی» عبارت نسبتاً تازه‌ای است، من فکر می‌کنم که «امنیت انسانی» عبارتی کلیدی است که تمامی تهدیداتی را شامل می‌شود که بقا، زندگی روزمره و کرامت انسانی را در معرض خطر قرار می‌دهد و بر افزایش تلاش در جهت مقابله با این تهدیدات تأکید دارد.^(۱۷)»

ما انسان‌ها منطقاً به آزادی بیان و عمل در زندگی خود ارجح می‌نهیم. آزادی، موضوعی محوری در خلاقیت و کرامت انسانی است. این عجیب نیست که انسان - موجودی اجتماعی - برای مشارکت بدون حد و حصر در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی ارزش قائل باشد. در شکل‌گیری آگاهانه و بدون محدودیت ارزش‌های انسانی، آزاد بودن ارتباطات، آزادی بیان، آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی، نقشی محوری ایفا می‌نمایند. علاوه بر این، برای بیان آنچه که از نظر ما حائز اهمیت است و نیز درخواست توجه به مشکلات و نارضایتی‌ها، به آزادی بیان و انتخاب آزادانه نیازمندیم.

دموکراسی و آزادی تشکیل انجمن‌ها و مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی، نقشی سازنده و اهمیتی حیاتی دارند. علاوه بر این، ارتباطی اساسی میان دموکراسی و امنیت

۱. اوبوچی کیزو (Obuchi Keizo) نخست وزیر ژاپن در سال ۱۹۹۹.

وجود دارد. نقش ابزاری دموکراسی (شامل انتخابات، احزاب سیاسی متعدد، وسایل ارتباط جمعی آزاد و غیره) در ایجاد اطمینان به این که دولت به نیازهای مردم پاسخ می‌دهد و معضلات مردم برای دولت حائز اهمیت است، بسیار ضروری است.^(۱۸) در تحلیل این ارتباط باید به انگیزه‌های سیاسی دولت، افراد و گروه‌هایی که قدرت را به دست دارند، توجه کرد. حکمفرمایان اگر بخواهند از نظرهای مردم مطلع باشند و در رأی‌گیری‌ها از حمایت مردم برخوردار شوند، دارای این انگیزه هستند که به آنچه مردم می‌گویند، گوش دهند.

بنابراین، اصلاً حیرت‌انگیز نیست که در یک کشور مستقل با حکومت دموکراتیک و مطبوعات نسبتاً آزاد، هیچ‌گاه قحطی روی نمی‌دهد.^(۱۹) در سلطنت‌های باستانی، جوامع استبدادی کنونی، قبایل بدوی، دیکتاتورهای نوین فن‌سالار یا تکنوکرات، کشورهای مستعمره که به دست امپریالیست‌های شمالی و کشورهای تازه استقلال یافته جنوب که به دست رهبران ملی مستبد یا حکومت‌های تک‌حزبی غیردموکراتیک اداره می‌شوند، قحطی روی می‌دهد. قحطی هیچ‌گاه در کشورهایی اتفاق نمی‌افتد که مستقل هستند، پیوسته انتخابات برگزار می‌کنند، احزاب مخالفی دارند که به نقد عملکرد دولت می‌پردازند و اجازه می‌دهند که مطبوعات آزادانه گزارش دهند و صحت سیاست‌های دولت را بدون سانسور به پرسش بکشند. در حال حاضر دو کشوری که گرفتار قحطی شده‌اند - کره شمالی و سودان - دارای رژیم‌های مستبد هستند.

امنیت، بحران آسیا و صدای فقرا

زمانی که همه چیز مرتب و درست است، نقش حمایتگر دموکراسی ممکن است نادیده گرفته شود؛ ولی هنگامی که، به هر دلیل، همه چیز به هم می‌ریزد، جایگاه دموکراسی مشخص می‌گردد. در چنین حالتی، انگیزه‌های سیاسی برای حکومت دموکراتیک اهمیت بسیاری می‌یابد. در این‌جا آموزه اقتصادی و سیاسی مهمی وجود دارد.

بسیاری از اقتصاد دانان فن‌سالار، بر بکارگیری انگیزه‌های اقتصادی (که ساز و کار بازار آن‌ها را فراهم می‌آورد) تأکید ورزیده‌اند؛ در حالی که انگیزه‌های سیاسی را

(که نظام دموکراتیک آن‌ها را به وجود می‌آورد) نادیده گرفته‌اند. با آن‌که انگیزه‌های اقتصادی اهمیت دارند، جایگزین انگیزه‌های سیاسی نیستند و فقدان نظام مناسبی از انگیزه‌های سیاسی را نمی‌توان با عملکرد انگیزه‌های اقتصادی پر کرد.

مشکلات سال‌های اخیر در شرق و جنوب شرقی آسیا، در کنار بسیاری مسائل دیگر، هزینه‌های ناشی از محدودیت آزادی‌های دموکراتیک را مشخص نمود. بی‌توجهی به دو جنبه مهم از آزادی ابزاری - «امنیت حمایتی»^۱ و «تضمین شفافیت»^۲ - و غفلت از آن کاملاً آشکار گردید.

اول آن‌که بروز بحران در منطقه (از سال ۱۹۹۷ به بعد) به کساد عمومی در اقتصاد منجر گردید. فقدان توان حمایت‌گرانه دموکراسی - کمابیش مشابه قدرتی که از بروز قحطی در کشورهای دموکراتیک ممانعت به عمل می‌آورد - در برخی از کشورهای منطقه به شدت احساس شد. به اعتراض کسانی که در شرایط بحرانی به شدت آسیب دیدند، برای مثال در اندونزی و کره، توجهی نشد. هر چند کاهش ۵ یا ۱۰ درصد از تولید ملی به طور نسبی کاهش ملایمی است، اگر بار این کاهش تولید در میان تمامی مردم توزیع نشود و تنها بر گروهی خاص - بیکاران یا کسانی که به تازگی کار خود را از دست داده‌اند - تحمیل شود، این کاهش ملایم می‌تواند به فقر و بدبختی میلیون‌ها نفر منجر شود. قربانیان بحران اقتصادی در اندونزی، زمانی که اقتصاد رو به رشد بود و سطح رفاه بالا می‌رفت، شاید به دموکراسی اهمیت چندانی نمی‌دادند؛ ولی وقتی بحران بروز کرد و وضعیت اقتصادی بخشی از جمعیت نابسامان شد، فقدان نهادهای دموکراتیک، صدای آنان را در گلو خفه کرد. فقدان چتر حمایتی دموکراسی، زمانی به شدت احساس شد که به آن نیاز بود. بنابراین، عجیب نیست که دقیقاً به هنگام بحران، زمانی که افراد فقیر، شدیداً به مجرای بی‌بی‌سی برای بیان نارضایتی نیازمند بودند، دموکراسی به موضوعی عمده مبدل شد. همان‌گونه که تجربه ارزشمند کره جنوبی در سال‌های اخیر نشان داد، دموکراسی - حتی زمانی که تحت

1. Protective Security
2. Transparency Guarantee

شرایط اضطراری اقتصادی تجدید حیات می‌کند - می‌تواند با سرعت قابل‌تحسینی با مشکلات شدید فقر و ناامنی مقابله کند.

مسئله دموکراسی با بحران اخیر اقتصادی، ارتباط دیگری نیز دارد. بحران مالی در برخی از کشورهای جنوب شرقی آسیا (مانند اندونزی و کره) با شفاف نبودن فعالیت‌های اقتصادی، به ویژه نبود امکان نظارت عمومی بر مسائل مالی و اقتصادی، مرتبط بوده است. وجود یک نهاد کارآمد دموکراتیک می‌توانست از عملکرد غلط، به ویژه در رأس فعالیت‌های اقتصادی (برای مثال، شامل ارتباطات پنهان میان مقامات عالی‌رتبه دولتی و مدیران قدرتمند بخش خصوصی) ممانعت به عمل آورد. وجود نهادهای کارآمد ناظر بر فعالیت‌ها و اعمال نفوذ گروه‌های قدرتمند می‌توانست شرایط را به نحو چشمگیری تغییر دهد.

درک انگیزه‌های پنهان در سلسله برنامه‌های اصلاحات مالی و افزایش لزوم پاسخگویی، که صندوق بین‌المللی پول کوشید تا بر کشورهای بحران زده تحمیل نماید، قابل‌درک است. در واقع ضعف شفافیت و فقدان اطلاعات و وجود ارتباطات پنهان و ناسالم اقتصادی که ویژگی این کشورها بوده، اعمال اصلاحات مالی را ناگزیر ساخته است. این خصوصیات به نحو قدرتمندی با ترتیبات نهادی غیرشفاف پیوند دارد. زمانی که سپرده‌گذار، پول خود را در بانک می‌گذارد، انتظار دارد که از این پول، همراه با سایر سپرده‌ها، به نحوی استفاده شود که ریسک بی‌موردی را ایجاد نکند و عملکرد بانک‌ها به وضوح به اطلاع عموم برسد. آن‌جا که اعتماد مردم خدشه دار می‌شود، نهادهای مالی به تغییر نیازمندند. من در این‌جا نمی‌خواهم عملکرد صندوق بین‌المللی پول را در مدیریت بحران تأیید کنم یا بگویم که اصرار بر اعمال فوری اصلاحات می‌توانست تا بازگشت مجدد اعتماد مالی به این کشورها به تعویق افتد، ولی بدون توجه به این که کدام تاکتیک بهترین نتیجه ممکن را می‌توانست در پی داشته باشد، بی‌شک نقش «شفافیت» - یا فقدان شفافیت - در بروز بحران آسیایی بسیار اساسی بوده است و بازارهای مالی به تحول بسیار شدید نیازمند بوده‌اند.

نهادهای مالی، پیچیدگی‌های بسیاری دارند و مشکلاتی که در برخی از کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا بروز کرد، به هیچ وجه یکسان نبودند؛ ولی شواهدی در دست است که در برخی از این کشورها، مانند اندونزی یا کره، اگر انتقاد دموکراتیک ممکن می‌شد، این امکان نیز وجود داشت که ریسک‌های فوق‌العاده بالا و سرمایه‌گذاری‌های نامناسب را تحت نظارت بیشتری قرار داد، ولی در طول دهه‌های گذشته، نه در اندونزی و نه در کره نظام دموکراتیکی وجود نداشت که طرح چنین انتقادات و درخواست‌هایی را از سوی نهادهای غیردولتی ممکن سازد. قدرت بلا تغییر دولت، به سادگی به پذیرش بی قید و شرط فقدان پاسخگویی و نبود شفافیت مبدل گردید که از طریق پیوندهای قوی میان دولت و مدیران مالی تقویت می‌شد. بدین ترتیب، ماهیت غیر دموکراتیک برخی از دولت‌ها در شکل‌گیری بحران اقتصادی نقش مهمی ایفا نمود.

پایان سخن و نتیجه‌گیری

وقت من به اتمام رسیده است. در این سخنرانی تلاش کردم که تجربه آسیا را در چارچوب گسترده موفقیت‌ها و شکست‌ها بررسی کنم. من توسعه را فرایند افزایش آزادی‌های انسان در اشکال مختلف آن می‌دانم؛ آزادی‌های مهمی که یکدیگر را تقویت می‌کنند. برای تأمین این آزادی‌ها تنوع نهادی ضروری است، بازار بخش مهمی از این مجموعه نهادی را تشکیل می‌دهد؛ ولی به مکمل‌های بسیار گسترده‌ای نیازمند است.

موضوعی که در این سخنرانی مطرح گردید، از تحلیل‌های کامل‌تری برگرفته شده که در مقالات و کتب دیگری، به ویژه در کتاب «توسعه به مثابه آزادی» ارائه شده‌اند. در این کتاب، تنوع، اهمیت و نقش گسترده انواع مختلف آزادی‌ها که بایکدیگر مرتبط هستند و چند جانبه بودن توسعه نهادی بررسی شده است. در این سخنرانی، من تلاش کردم نشان دهم که ماهیت و کارایی «راهبرد شرقی» در چنین چارچوبی بهتر قابل درک است. در واقع این چارچوب می‌تواند موفقیت کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا و ماهیت

مشکلات و معضلاتی را که این منطقه با آن‌ها روبه‌روست، توضیح دهد. براین اساس، آزادی هدف و ابزار اصلی توسعه است.

نقش‌های متفاوت - ولی مرتبط با یکدیگر - آزادی‌های ابزاری متفاوت، از جمله تسهیلات اقتصادی، آزادی‌های سیاسی، فرصت‌های اجتماعی، امنیت حمایت‌گرانه، و تضمین شفافیت، به توجه ویژه نیازمندند. کتاب «توسعه به مثابه آزادی» بر اساس برخی از سخنرانی‌هایی که در نوامبر سال ۱۹۹۶، درست پیش از وقوع بحران اقتصادی در آسیا در بانک جهانی ایراد کردم، تدوین شده است. متأسفم که می‌بینم نگرانی‌هایی که در این سخنرانی‌ها شرح داده شد، با سرعت هشدار دهنده‌ای تحقق یافت.

بر اساس «راهبرد قدیمی»، بخش عمده‌ای از موفقیت‌های شرق و جنوب شرقی آسیا ناشی از استفاده از نهادهای مختلف و مکمل، به ویژه خلق فرصت‌های اجتماعی از طریق سیاست‌های عمومی، تکمیل‌کننده سازوکار بازار بوده است. بر مبنای این دیدگاه، ژاپن راهی را پیمود که کشورهای موفق شرق و جنوب شرقی آسیا دنبال کردند؛ ولی کشورهایی که منطق عقلایی این دیدگاه (از جمله خلق فرصت‌های اجتماعی و پذیرش عملکرد کارآمد بازار) را درنیافتند، از این بی‌توجهی شدیداً آسیب دیدند. کشور من، هندوستان، مثال خوبی در این باره است.

ولی توسعه فقط یک موضوع بلند مدت نیست، حتی موضوع رشد بلند مدت همراه با برابری نیست. حتی کشورهای موفق ممکن است با مشکلات ناگهانی و شدید مواجه شوند و زمانی که چنین مشکلاتی بروز نماید، بخش‌هایی از جمعیت ممکن است از وضعیت شدیداً دشواری رنج ببرند. به همین دلیل، امنیت، موضوعی ویژه و مهم است که در درون مفهوم کلی «رشد همراه با برابری» جای نمی‌گیرد.

در بررسی راهبردهای نوین برای ساختن آینده این منطقه، اهمیت «امنیت حمایت‌گرایانه» باید به دقت مورد توجه قرار گیرد. این امر برای وسعت بخشیدن به «راهبرد شرقی» و برای بکارگیری این راهبرد، در آسیا یا هر جای دیگر، ضروری است. موضوع دموکراسی نیز یک موضوع محوری است؛ زیرا بی‌توجهی به حقوق سیاسی و

حقوق مدنی خود نوعی از محرومیت است. علاوه بر این، انگیزه‌های سیاسی ناشی از مشارکت و وجود نظام باز سیاسی بسیار حائز اهمیت است. این انگیزه‌ها به افراد آسیب دیده از بحران‌ها امکان می‌دهند که اعتراض خود را به گوش دیگران برسانند و این امر به نوبه خود امنیت حمایت‌گرانه را تقویت می‌کند. از سوی دیگر، نظام سیاسی دموکراتیک و پویا، به افزایش پاسخگویی دولت و ممانعت از بی‌نظمی‌های مالی، که نقش مهمی در بحران اخیر آسیا ایفا کردند، یاری می‌رساند. اگر این نکات مهم بر لزوم دستیابی به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در آسیا تأکید می‌کنند، درک این موضوع ضروری است که تقویت اساس عقلایی برای جستجوی ارتباط مکمل میان نهادهای مختلف مد نظر قرار گیرد.

آسیا از فلسفه توسعه بر مبنای نهادهای مکمل، استفاده خوبی کرده است. هنوز هم می‌توان با بررسی عمیق مشکل امنیت، استفاده بهتری از این فلسفه به عمل آورد. «راهبرد جدید» را می‌توان بر مبنای عقلایی راهبرد قدیمی (به ویژه بر اساس درک مکمل بودن نهادهای مختلف) استوار ساخت؛ ولی در بکارگیری این راهبرد، باید اقدامات ایمن‌سازی حمایت‌گرایانه، برنامه‌های سیاسی مشارکتی و پاسخگویی شفاف، به نحو وسیعی توجه شود.

سو کونگ تو^۱، شاعر و منتقد ادبی چین در قرن نهم، موضوع کلی انسجام نو و کهنه را در اثر کلاسیک خود تحت عنوان «بیست و چهار گونه شعری» به خوبی بیان کرده است: «به کهنه می‌پیوندى و نو را خلق می‌کنی».^(۲۰) البته سو کونگ تو درباره خلاقیت ادبی، نه توسعه اجتماعی و اقتصادی، سخن گفته است؛ ولی همین پیام، که بیش از یک هزاره قدمت دارد، در مورد نهادهای اقتصادی و اجتماعی نیز صادق است. من معتقدم که در شرایط کنونی، ما به حفظ گذشته و درک اهمیت مکمل بودن نهادها و شکل نوین بخشیدن به موضوع مکمل بودن نهادها نیازمندیم. لذا اجازه می‌خواهم که سخنان خود را با تأکید بر جمله سو کونگ تو به پایان برسانم که ما به کهنه می‌پیوندیم تا نو را خلق کنیم.

1. Su-Kung Tu.

پی‌نوشت‌ها

۱. رجوع شود به:
Carol Gluck; Japan's Modern Myths: Ideology in the Late Meiji Period (Princeton University Press, 1985), p.166.
همچنین رجوع شود به منابعی که در این کتاب ذکر گردیده است.
۲. برای آمارهای این قسمت رجوع شود به *Gluck*، ص ۱۲ و ص ۱۷۲ و منابعی که او ذکر کرده است.
رجوع شود به:
۳. Hiromitsu Ishi; "Trends in the Allocation of Public Expenditure in Light of Human Resource Development-Overview in Japan" (Asian Development Bank, Mimeographed, 1995).
در این رابطه رجوع شود به:
۴. Jean Dreze and Amartya Sen; *Hunger and Public Action*, Oxford: Clarendon Press, 1989.
این موارد به طور کامل در کتاب آزادی و توسعه، سال ۱۹۹۹، مورد بحث قرار گرفته است.
۵. Amarya Sen; (New York: Alfred Knopf, 1999).
برای مطالعه ماهیت این ارتباط رجوع شود به کتاب:
۶. Jean Dreze and Amartya Sen; *Hunger and Public Action*, (Oxford: Clarendon Press, 1989).
در این رابطه رجوع شود به:
۷. Jere R. Behramn and Anil B. Deolalikar; *Health and Nutrition*, in Handbook of Development Economics, Edited by Hollis Chenery and T.N. Srinivasan (Amsterdam: North-Holland, 1988).
رجوع شود به:
۸. World Bank; *The East Asian Miracle: Economic Growth and Public Policy* (New York: Oxford University Press, 1993).
به ویژه مراجعه شود به:
۹. James D. Wolfensohn; "A Proposal for Comprehensive Development Framework", (World Bank, Mimeographed, 1999).
همچنین مراجعه شود به:
۱۰. Joseph E. Stiglitz; "An Agenda for Development in the Twenty-first Century", In Annual World Bank Conference on Development Economics 1997, Edited by J. Pleskovi and J. E. Stiglitz (Washington, D.C.: World Bank, 1998).
در این باره رجوع شود به:
۱۱. Jean Dreze and Amartya Sen; *India: Economic Development and Social Opportunity* (Delhi: Oxford University Press, 1995).
همچنین رجوع شود به:
۱۲. Amartya Sen; "How is India Doing?" New York Review of Books, 21 (Christmas Number, 1982), Reprinted in D.K. Basu and R. Sissons, eds., *Social and Economic Development in India: A Reassessment* (London: Sage, 1986).

۱۱. به ویژه رجوع شود به:

Jean Dreze and Amartya Sen; *India: Economic Development and Social Opportunity*, 1995.

۱۲. رجوع شود به:

Siow Yamamoto Tadashi and Chia Siow Yue; *"The Asian Crisis and Human Security: An Intellectual Dialogue on Building Asia's Tomorrow"*, Tokyo: Japan Centre for International Exchange and Institute of Southeast Asian Studies, 1999). p. 7.

۱۳. در این باره رجوع شود به:

AMARTYA SEN. *Poverty and Famines: an Essay of Entitlement and Deprivation* (Oxford: Clarendon Press, 1981).

و همچنین رجوع شود به

Jean Dreze and Amartya Sen; *"Hunger and Public Action"* (Oxford: Clarendon Press, 1980).

۱۴. رجوع شود به:

Torsten Persson and Guido Tabellini; *"Is Inequality Harmful to Growth? Theory and Evidence"*, American Economic Review, 84 (1994).

Alberto Alesina and Dani Rodrik; *Distributive Politics and Economic Growth*, Quarterly Journal of Economics, 108 (1994).

Albert Fishlow, C. Gwin, S. Haggard, D. Rodrik and S. Wade, *Miracle or Design? Lessons from the East Asian Experience* (Washington, D.C.: Overseas Development Council, 1994).

همچنین برای مقایسه با هند (و در کل مقایسه با جنوب آسیا) رجوع شود به:

Jean Dreze and Amartya Sen, *India: Economic Development and Social Opportunity* (Delhi : Oxford University Press, 1995).

۱۵. در واقع همان طور که جونگ ایل یو بیان نموده، در این کشورها (از جمله در کره جنوبی) نابرابری اندک و مشارکت قابل توجه در منافع، به دلیل توزیع عادلانه ثروت از ابتدا وجود داشته است. در این باره

رجوع شود به:

Jong-il You; *"Income Distribution and Growth in East Asia"*, *Journal of Development Studies*, 34, 1998.

برای تحقق هدف توزیع عادلانه درآمد، پیش از آغاز اصلاحات، توسعه فراگیر سرمایه انسانی از طریق گسترش آموزش و کاهش نابرابری در ثروت حائز اهمیت بوده است. با وجود این توسعه سرمایه انسانی به تنهایی امنیت و حمایت، بهنگام بروز بحران را تضمین نمی کند. در چنین شرایطی، تنها مشارکت سیاسی می تواند تأثیر چشمگیری داشته باشد.

۱۶. به طور مثال رجوع شود به:

Adam Przeworski et al; *Sustainable Democracy* (Cambridge: Cambridge University Press.1995).

Robert J. Barro, Getting It Right: Markets and Choice in Free Society (Cambridge: MA: MIT Press, 1996).

همچنين رجوع شود به مقالات متعددی که در اين کتاب معرفی شده است.

۱۷. رجوع شود به:

Obuchi Kezuo: "Opening Remarks", in the Asian Crisis and Human Security (Tokyo: Japan Centre for International Exchange and Institute of Southeast Asian Studies, 1999), pp. 18-19.

۱۸. اين مباحث به طور مبسوطی در کتاب آزادی به مثابه توسعه (۱۹۹۹) مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

۱۹. در اين باره رجوع شود به:

Amartya Sen: "Democracy: Which Way Now?" Economic Journal, 93 (December 1983)

Amartya Sen: Resources, Values and Development (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1984, 1987).

۲۰. ترجمه انگلیسی از:

Stephan Owen: Readings in Chinese Literary Thought (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1992), p. 309.

منابع و مآخذ

1. Alesina, Alberto and Dani Rodrik; "Distributive Politics and Economic Growth", *Quarterly Journal of Economics*, 108, 1994.
2. Barro, Robert J., "Getting It Right: Markets and Choice in Free Society", *Cambridge*: MA: MIT Press, 1996.
3. Behramn Jere R. and Anil B. Deolalikar "Health and Nutrition", in *Handbook of Development Economics*, edited by Hollis Chenery and T.N. Srinivasan, Amsterdam: North-Holland, 1988.
4. Dreze, Jean and Amartya Sen; "India: Economic Development and Social Opportunity", Delhi: Oxford University Press, 1995.
5. Dreze, Jean and Amartya Sen; *Hunger and Public Action*, Oxford: Clarendon Press, 1989.
6. Fishlow, Albert, C. Gwin, S. Haggard, D. Rodrik and S. Wade; *Miracle or Design? Lessons from the East Asian Experience*, 1994, Washington, D.C.: Overseas Development Council.
7. Gluck, Carol; *Japan's Modern Myths: Ideology in the Late Meiji Period*, Princeton University Press, 1985.
8. Ishi, Hiromitsu "Trends in the Allocation of Public Expenditure in Light of Human Resource Development_overview in Japan", Asian Development Bank, Mimeographed, 1995.
9. Keizo, Obuchi; "Opening Remarks", in *The Asian Crisis and Human Security*, Tokyo: Japan Center for International Exchange and Institute of Southeast Asian Studies, 1999.
10. Owen, Stephan; "Readings in Chinese Literary Thought", Cambridge, MA: Harvard University Press, 1992.
11. Persoon, Torsten and Guido Tabellini; "Is Inequality Harmful to Growth? Theory and Evidence", *American Economic Review*, 84, 1994.
12. Przeworski, Adam et al., *Sustainable Democracy*, Cambridge: Cambridge University Press.
13. Sen, Amartya; "Development as Freedom", New York: Alfred Knopf, 1999.
14. Sen, Amartya; "Resources, Values and Development", Cambridge, MA: Harvard University Press, 1984, 1987.
15. Sen, Amartya; "How is India Doing?", 1986, *New York Review of Books*, 21 (Christmas Number, 1982), Reprinted in D.K. Basu and R.

Sissons, eds., *Social and Economic Development in India: A reassessment*, London: Sage.

16. Sen, Amartya; "Democracy: Which Way Now?", *Economic Journal*, 93, 1983.

17. Sen, Amartya; "Poverty and Famines: an Essay of Entitlement and Deprivation", (Oxford: Clarendon Press, 1981).

18. Stiglitz, Joseph E., "An Agenda for Development in the Twenty-first Century", 1998, In *Annual World Bank Conference on Development Economics 1997*, edited by J. Pleskovi and J. E. Stiglitz, Washington, D.C. : World Bank.

19. Tadashi, Yamamoto and Chia Siow Yue., "The Asian Crisis and Human Security: An Intellectual Dialogue on Building Asia's Tomorrow", Tokyo:Japan Center for International Exchange and Institute of Southeast Asian Studies, 1999.

20. Wolfensohn, James D., "A Proposal for Comprehensive Development Framework", World Bank, Mimeographed, 1999.

21. World Bank, *The East Asian Miracle: Economic Growth and Public Policy*, New York: Oxford University Press, 1993.

22. You, Jong-il; "Income Distribution and Growth in East Asia", *Journal of Development Studies*, 34. 1998.

هر کس می تواند آن طور که می خواهد، دعا کند.¹
ضرب المثل مورسی

چکیده

این مقاله، گشایش باب بحث درباره انواع نهادهایی است که عملکرد مناسب ساز و کار بازار را امکان پذیر می سازند. در حالی که می توان به صورت گسترده ای این نهادها را معرفی کرد، هیچ خط فاصل منحصر به فردی میان نهادهای بازار و نابازار وجود ندارد که آن ها را از یکدیگر متمایز سازد. این مقاله بر اهمیت «دانش بومی» تأکید می کند و بیان می دارد که نباید در مورد راهبرد ایجاد نهادها، به منزله بهترین راه حل، بیش از اندازه تأکید کرد. با این حال، نظام های سیاسی مشارکتی، مؤثرترین نهادها در پردازش و جمععی سازی دانش بومی هستند.

دموکراسی، پدیده ای ماورای نهادی است که برای ساختن نهادهای مناسب ضروری است. گروهی از شواهد تجربی نشان می دهند که دموکراسی های مشارکتی، رشد با کیفیت بالا را امکان پذیر می سازند.

1. Miles; "Sakenn pe prie dan sa fason", 1999.

مقدمه

تجارب مربوط به رشد اقتصادی در طول چند دهه گذشته به ما درس‌های مهمی آموخته است. یکی از مهم‌ترین این درس‌ها اهمیت ابتکارها و انگیزه‌های بخش خصوصی در فرایند رشد است. تمامی نمونه‌های توسعه موفق، مجموعه‌ای از پیامدهای تصمیمات فردی کارآفرینان در سرمایه‌گذاری بر روی فعالیت‌های جدید و مخاطره‌آمیز و آزمون پدیده‌های تازه بوده است. نتایج امید بخش ناشی از این مطالعات آن است که انسان اقتصادی^۱ در مناطق حاره و کشورهای فقیر زنده است. نظریه «کشش منفی‌گرایی»^۲ - اندیشه‌ای که بر اساس آن بخش خصوصی در کشورهای در حال توسعه نمی‌تواند به قیمت‌های مناسب و سایر انگیزش‌ها به موقع واکنش نشان دهد - از طریق شواهد تجربی رد می‌شود و مشخص می‌گردد که تصمیم به سرمایه‌گذاری، تولید کشاورزی یا صادرات، در قبال انگیزش‌های قیمتی کاملاً حساس هستند، البته در شرایطی که قابلیت پیش‌بینی وجود داشته باشد.

کشف این نکته که قیمت‌های نسبی اهمیت بسیاری دارند و به همین دلیل تحلیل اقتصاد نئوکلاسیک می‌تواند سهم زیادی در سیاست‌های توسعه برجای بگذارد، برای مدتی سبب گردید که بیش از حد بر قیمت‌های نسبی تأکید شود. اصلاح قیمت‌ها در تجارت خارجی، در تولید و بازار کار، سرمایه و مالیات، همراه با تثبیت اقتصادی و خصوصی‌سازی، مباحث اصلی اصلاح‌گرایان دهه ۱۹۸۰ بود.

در سال‌های دهه ۱۹۹۰، نقص این شیوه‌نگرش (تأکید شدید بر قیمت‌های نسبی) به‌نحو فزاینده‌ای آشکار گردید. تطابق نداشتن اقتصاد نئوکلاسیک با شرایط ویژه کشورهای در حال توسعه، اهمیت نقش نهادها در اقتصاد بازار را مشخص ساخت. نظام شفاف حقوق مالکیت، وجود دستگاه قانونگذاری کنترل‌کننده اشکال مختلف خیانت، رفتار ضد رقابتی و مخاطره‌های اخلاقی، وجود جامعه نسبتاً منسجم، اعتماد و همکاری اجتماعی، نهادهای اجتماعی و سیاسی کاهش دهنده ریسک و اداره‌کننده تقابل‌های اجتماعی، قانون و دولت کارا، همگی ترتیباتی اجتماعی هستند که اقتصاددانان معمولاً آن‌ها را داده فرض می‌کنند؛ ولی

1. Homo Economicus
2. Elasticity Pessimism

فقدان آنها در کشورهای فقیر کاملاً آشکار است. بدین ترتیب، روشن است که در فقدان نهادهای مناسب، انگیزش‌ها یا تأثیر نمی‌کنند یا نتایج نامطلوبی به دنبال دارند. برخی از این نتایج در مباحثی چون رانت‌جویی در سیاست تجاری (جایی که فساد مسأله اصلی است) یا منابعی که دارای مالکیت عمومی است (جایی که شفاف نبودن حقوق مالکیت مسأله‌ساز است)، قبلاً نیز مشخص شده بود؛ ولی پذیرش عمیق این مسأله که بازارها به نهادهای نابازاری حمایت‌کننده احتیاج دارند تا به درستی عمل نمایند، به زمان نیاز داشت.

سه مسأله مختلف سبب‌گردید که موضوع نهادها در دستور کار اصلاح‌گرایان قرار گیرد:

(الف) شکست سنگین خصوصی‌سازی در روسیه، هنگامی که ابزار حمایتی قانونی،

اجرائی و سیاسی لازم وجود نداشت؛

(ب) نارضایتی مردم از اصلاحات بازارگرا در آمریکای لاتین و تشخیص این نکته که

اصلاحات توجه‌چندانی به ساز و کار تأمین اجتماعی و تور حمایتی نداشته است؛

(ج) بحران مالی آسیا که نشان داد آزاد سازی مالی، پیش از تنظیم قوانین و مقررات

مناسب، به معنای استقبال از فاجعه است.

امروزه دیگر برای سیاستگذاران این سؤال مطرح نیست که آیا نهادها اهمیت دارند یا

نه.^۱ اکنون این مسأله حائز اهمیت است که کدام نهادها مهم هستند و چگونه می‌توان آنها

را ایجاد کرد. همان‌گونه که لین و نوجنت (۱۹۹۵، ص ۲۳۰۶-۲۳۰۷) بیان می‌دارند، نهادها

مجموعه‌ای از قواعد رفتاری هستند که به انسان‌ها کمک می‌کنند تا انتظارات خود را

۱. رجوع شود به لین نوجنت (Lin and Nugent, 1995) برای مروری عالی بر منابع نوشتاری گسترده نهادی که به ویژه با توسعه اقتصادی ارتباط دارند. این ادبیات اخیراً از طریق یک سلسله کار تجربی که آثار نهادهای کارآمد را بر رشد اقتصادی به صورت کمی بیان نموده‌اند، غنی شده است. همچنین رجوع شود به هال و جونز (Hall and Jones, 1999) درباره «زیربناهای اجتماعی»، ناک و کیفر (Knack and Keefer, 1995/1996) درباره کیفیت بوروکراتیک و سرمایه اجتماعی، تمپل و جانسون (Temple and Johnson, 1998) در مورد «توانایی اجتماعی»، رودریک درباره نهادهای مدیریت تقابل‌ها. مقاله جدید هافمن، کرای و زویدو لوبتون (Haufmann, Kraay, and Zoido-Lobaton, 1999) که شاخص‌هایی را درباره شش جنبه مختلف مدیریت، ابراز نظر و قابلیت اعتماد معرفی نموده است، و گرافت که نشان می‌دهد تمامی این مسائل به نحو معناداری با سطح درآمد ارتباط دارند.

درباره چگونگی رفتار دیگران شکل دهند و بدین ترتیب، نهادها روابط متقابل میان انسان‌ها را تنظیم می‌کنند.

من این مقاله را با این بحث شروع می‌کنم که چه نوع نهادهایی عملکرد مؤثر بازار را ممکن می‌سازند. با آن که به طور گسترده‌ای می‌توان این گونه نهادها را تعریف کرد، ارتباط منحصر به فردی میان نهادهای بازار و نابازار وجود ندارد. تنوع در ترتیبات نهادی کارا بیش از آن چیزی است که تصور می‌شود.^۱ سپس به سؤالی دشوارتر می‌پردازم: راهبرد مناسب برای ایجاد نهادهای ضروری چیست؟ من بر اهمیت «دانش بومی» تأکید می‌کنم و معتقدم که راهبرد خلق نهادهای مناسب نباید بیش از حد بر خلق برخی نهادهای خاص، به منزله بهترین راه حل ممکن، تأکید کند و تجارب محلی را نادیده انگارد. نظام‌های مشارکتی و غیرمتمرکز سیاسی، مؤثرترین نظام‌هایی هستند که برای پردازش و جمعی سازی دانش بومی در اختیار داریم. دموکراسی فرانهادی برای ساختن نهادهای کارآمد است.

در قسمت بعد، برخی از شواهد تجربی ارائه خواهند شد که نشان دهنده نقش دموکراسی مشارکتی در دستیابی به رشد با کیفیت بالا هستند. این شواهد بیانگر آنند که وجود قابلیت پیش‌بینی و ثبات در جامعه، سبب انعطاف‌پذیری در مواجهه با شوک‌های خارجی می‌گردد و آثار توزیعی بسیار بهتری ایجاد می‌کند. پایان سخن و نتیجه‌گیری مقاله، کاربردهای طراحی شرطی را ارائه خواهد داد.

کدام نهادها حائز اهمیت هستند؟

مسئله نهادها در برنامه‌های آموزشی رشته اقتصاد، برجسته نیست. الگوی استاندارد «ارو - دبرو»^۲ با مجموعه کاملی از بازارهای معین که به طور نامحدود به سوی آینده تداوم می‌یابند، به نظر می‌رسد نیازی به نهادهای نابازاری پیدا نمی‌کند؛ ولی این استنتاج، حتی در

۱. برای بحث گسترده در این باره رجوع شود به اونگر (Unger, 1998). گفتگو با رابرت اونگر در مورد برخی از این مسائل برای من بسیار مفید بوده است.

2. Arrow-Debreu.

درون الگوی «ارو - دبرو»، کاملاً گمراه کننده است. این الگوی استاندارد، وجود مجموعه معین و کارآمدی از حقوق مالکیت را داده فرض می کند. همچنین فرض می کند که قراردادها بدون ترس منعقد می شوند و زمانی که قرارداد منعقد شده برای هریک از طرفین قرارداد مناسب نباشند، لغو می گردند. بنابراین در پس زمینه الگو نهادهایی وجود دارند که از حقوق مالکیت دفاع می کنند و قراردادها را مورد حمایت قرار می دهند؛ به عبارت دیگر، نظامی از قوانین و دادگاهها باید وجود داشته باشد که عملکرد بازارهای «کامل» را ممکن سازند. قوانین باید تدوین شوند و توسط قوه قهریه ضمانت اجرایی بیابند. قدرت قانونگذار ممکن است از مذهب، روابط خویشاوندی یا دسترسی به قدرت قهریه برتر ناشی شده باشد؛ ولی به هر صورت قانونگذار باید جامعه را متقاعد سازد که یا اجرای قوانین مورد نظر را از طریق حق آمیخته با «ایدئولوژی» (نظام مبتنی بر باورها) و تهدید به استفاده از قوه قهریه برای ممانعت از بروز طغیان تضمین خواهد نمود، یا آن که قدرت ممکن است از مشروعیت ناشی از حمایت مردمی نشأت گرفته باشد. در این حالت، قدرت باید در مقابل رأی دهندگان پاسخگو باشد؛ به سخنی دیگر، ما با ساختار دولتی مواجه هستیم که بسیار فراتر از نیازهای محدود بازار است.

یکی از نتایج حاصل از این بحث آن است که اقتصاد بازار لزوماً در درون مجموعه ای از نهادهای نابازار متبلور می شود. نتیجه دیگر آن است که تمامی نهادها در خدمت نیازهای اقتصاد بازار نیستند، حتی اگر وجود آنها برای حق مالکیت خصوصی و تقویت قراردادها ضروری باشد. این واقعیت که ساختار مدیریتی برای تضمین عملکرد کارآمد بازارها ضروری است، ایجاب نمی کند که ساختار مدیریتی جامعه فقط در خدمت ساز و کار بازار باشد. نهادهای نابازار، در برخی مواقع، پیامدهایی را به وجود می آورند که از نظر اجتماعی مطلوب نیستند؛ مثلاً استفاده از امکانات بخش عمومی برای تأمین منافع فردی. این نهادها ممکن است پیامدهایی را ایجاد کنند که برای دستیابی به اهداف بزرگتر (مانند ثبات و انسجام اجتماعی)، عملکرد آزادانه نیروهای بازار را محدود سازند.

در این قسمت، پنج نوع مختلف از نهادهای حامی بازار (حقوق مالکیت، نهادهای تنظیم‌کننده، نهادهای مربوط به تثبیت کلان اقتصادی، نهادهای مربوط به تأمین اجتماعی، و نهادهای مدیریت تقابل) مورد بحث قرار می‌گیرد.

الف) حقوق مالکیت: هرچند به صورت نظری موفقیت اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر بازار امکان‌پذیر است (رجوع شود به مباحث معروف دهه ۱۹۲۰)، امروزه اقتصادهای پروتق همگی برمالکیت خصوصی استوارند. همان‌گونه که نورث و توماس (۱۹۷۳) و نورث و واینگاست (۱۹۸۹) به همراه بسیاری از اقتصاددانان دیگر بیان نموده‌اند، ایجاد حق مالکیت شفاف و باثبات، عامل کلیدی در ارتقای سطح رفاه کشورهای غربی و آغاز رشد اقتصادی جدید بوده است؛ زیرا یک کارآفرین انگیزه انباشت و نوآوری نخواهد داشت، مگر آن که بر بازده سرمایه‌گذاری و دارایی‌هایی که خلق شده یا افزایش یافته، کنترل لازم را داشته باشد. به خاطر داشته باشید که کلمهٔ کلیدی، «کنترل» است؛ نه مالکیت. حقوق مالکیت رسمی ارزشی ندارد، اگر حق کنترل را به دنبال نداشته باشد. به همین ترتیب، حق کنترل مؤثر، ممکن است حتی در غیاب حق مالکیت رسمی، همان کارایی را داشته باشد. امروزه روسیه وضعیتی را ایجاد نموده که صاحبان سهام حق مالکیت دارند؛ ولی حق کنترل مؤثر بر شرکت‌ها را ندارند. شرکت‌های روستایی و شرکت‌های شهرهای کوچک^۱ (TVEs) در چین مثال‌هایی از حق کنترل هستند که فعالیت‌های کارآفرینی را در این کشور تحریم کرده‌اند؛ درحالی که حق مالکیت شفاف و معین وجود ندارد. همان‌گونه که این نمونه‌ها نشان می‌دهند، ایجاد حق مالکیت به معنای وضع برخی قوانین، اهمیت چندانی ندارد.

قانونگذاری به خودی خود، نه شرط لازم و نه شرط کافی برای ایجاد حق کنترل مؤثر است. در عمل، حق کنترل، ترکیبی از قوانین، قدرت اجرایی بخش خصوصی، عرف و آداب و سنن است. این عوامل ممکن است بسیار محدودتر یا گسترده‌تر از حق مالکیت باشند. نقش کنترل‌کننده سرمایه به اندازه نقش صاحب سرمایه حائز اهمیت است.

1. Town and Village Enterprises (TVEs)

علاوه بر این، حقوق مالکیت به ندرت حقوقی مطلق هستند، حتی زمانی که رسماً در قوانین معین شده‌اند. این که من حق دارم همسایه را از ورود به باغم منع کنم، عموماً به معنای این نیست که اگر او وارد باغم شد، من حق دارم به او شلیک کنم. سایر قوانین و هنجارها - مانند قوانین مقابله با جنایتکاران - ممکن است حق مالکیت را تحت الشعاع قرار دهند. هر جامعه‌ای درباره حد حقوق مالکیت و محدودیت‌های آن تصمیم می‌گیرد. حق مالکیت معنوی در ایالات متحده و سایر جوامع پیشرفته اکیداً رعایت می‌شود؛ ولی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه مراعات نمی‌گردد. از سوی دیگر، قوانین مربوط به محیط زیست در کشورهای ثروتمند، قدرت خانوارها و مؤسسات را برای انجام دادن هر کاری محدود می‌سازد؛ در حالی که این محدودیت‌ها در کشورهای در حال توسعه بسیار کم‌تر هستند. تمامی جوامع می‌پذیرند که برای دستیابی به اهداف بزرگ عمومی، ممکن است حقوق مالکیت خصوصی محدود شود؛ ولی تعریف «هدف بزرگ عمومی» در جوامع مختلف متفاوت است.

ب) نهادهای تنظیم‌کننده: زمانی که مردم به کلاهبرداری و اعمال ضد رقابتی مشغول باشند، زمانی که هزینه‌های مبادله مانع از آن گردد که آثار خارجی به کارگیری فناوری نوین (یا دیگر عوامل غیر مالی) در فرایند عملکرد اقتصادی بنگاه داخلی شوند و هنگامی که اطلاعات ناقص و نامتقارن به مخاطره‌های اخلاقی و انتخاب معکوس منجر می‌گردند، ساز و کار بازار با شکست مواجه می‌شود. اقتصاددانان شکست بازار را تشخیص می‌دهند و ابزارهای تحلیلی لازم را برای تفکر نظام‌مند در مورد عواقب و شیوه‌های جبران شکست بازار به وجود می‌آورند.

برخی از اسامی نهادهای ایالات متحده، تصویری از مجموعه نهادهای این کشور به دست می‌دهد: کمیسیون تجارت فدرال (FTC)، شرکت بیمه سپرده‌گذاری فدرال (FDIC)، کمیسیون مخابرات فدرال (FCC)، کمیسیون هوانوردی فدرال (FAA)، اداره بهداشت و

ایمنی کار (OSHA)، کمیسیون ارز و اوراق بهادار (SEC)، اداره حفاظت از محیط زیست (EPA) و غیره.^۱

نظریه‌هایی چون بهینه دوم، رقابت ناقص، طراحی ساز و کار و بسیاری دیگر، مجموعه‌ای از ابزارهای تنظیم کننده برای مقابله با شکست بازار ارائه می‌کنند. در مقابل، نظریه‌های اقتصاد سیاسی و انتخاب عمومی، اقدامات محتاطانه در مقابل استفاده غیرکارآمد از چنین ابزارهایی را توصیه می‌کنند. در عمل، هر اقتصاد بازار موفق در درون مجموعه‌ای از نهادهای تنظیم کننده در بازارهای کالاها، خدمات، کار، دارایی و سرمایه قرار می‌گیرد. در واقع هر چه بازارها آزادتر باشند، بار نهادهای تنظیم کننده سنگین تر است. این اتفاقی نیست که ایالات متحده دارای آزادترین بازارها و سختگیرانه‌ترین قوانین ضد تراست جهان است. به ندرت می‌توان در کشوری، بجز آمریکا، شاهد آن بود که شرکت معظمی چون مایکروسافت برای فعالیت‌های ضد رقابتی به دادگاه کشیده شود.

این باور که بازار آزاد به نهادهای مؤثر تنظیم کننده نیازمند است، اخیراً از تجارب آسیای شرقی حاصل شده است. در کره جنوبی و تایلند، همانند بسیاری دیگر از کشورهای در حال توسعه، آزادسازی مالی و آزادسازی حساب سرمایه، به علت مقررات و نظارت‌های نامناسب، به بحران مالی تبدیل شد.^۲

درک این مسأله حائز اهمیت است که نهادهای تنظیم کننده، به ویژه در کشورهای در حال توسعه که شکست بازار بسیار فراگیرتر و شروط تنظیم بازار بسیار وسیع است، گسترده‌تر از فهرست استاندارد قوانین ضد تراست، نظارت مالی، تنظیم بازار بورس و...

1. FTC (Federal Trade Commission), FDIC (Federal Deposit Insurance Corporation), FCC (Federal Communication Commission), FAA (Federal Aviation Administration), OSHA (Occupational Safety & Helth Administration), SEC (Security & Exchange Commission), EPA (Environmental Protction Agency).

۲. در این باره مراجعه شود به مقاله جانسون و اشلايفر (Johnson and Shleifer, 1999) درباره گسترش بازار دارایی‌های مالی در لهستان در مقایسه با جمهوری چک و ارتباط آن با نهادهای تنظیم کننده قدرتمند در کشور لهستان و حفظ حقوق اقلیت سهام دار در مقابل تقلب و کلاهبرداری.

باشند. الگوهای جدید هماهنگ سازی شکست و نقص بازار سرمایه^۱ روشن می‌سازد که مداخله استراتژیک دولت برای رهایی از تله در آمد پایین و تشویق سرمایه‌گذاری بخش خصوصی غالباً ضروری است. تجارب کره جنوبی و تایوان در سال‌های دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در این قالب قابل تفسیر است. یارانه‌های گسترده و ایجاد هماهنگی دولت در سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی در این دو کشور، در ایجاد شرایط لازم برای رشد پایدار نقش مهمی ایفا کرده است (رودریک، ۱۹۹۵). روشن است که بسیاری از دیگر کشورها تلاش کرده‌اند تا از این ترتیبات نهادی نسخه‌برداری کنند؛ ولی شکست خورده‌اند. حتی کره جنوبی نیز در حفظ ارتباط نهادی میان دولت و انحصارات بزرگ در سال‌های دهه ۱۹۹۰ راه خطا را پیمود. در این جا نیز درسی که باید آموخت، این است که ترتیبات نهادی مطلوب متفاوت هستند. این نهادها نه تنها در بین کشورها متفاوتند، بلکه در درون یک کشور نیز در طول زمان تغییر می‌یابند.

ج) نهادهای مربوط به تثبیت کلان اقتصادی: از زمان کینز تاکنون، درک بهتری از این واقعیت حاصل شده که اقتصاد سرمایه‌داری لزوماً خود تثبیت‌کننده نیست. کینز و پیروانش درباره کمبود تقاضای کل و بیکاری حاصل از آن نگران بودند. دیدگاه جدید درباره بی‌ثباتی‌های کلان اقتصادی، بر بی‌ثباتی ذاتی بازارهای مالی و انتقال این بی‌ثباتی به اقتصاد حقیقی تأکید می‌کند.

تمامی اقتصادهای پیشرفته دارای نهادهای پولی و مالی تثبیت‌کننده هستند، زیرا پیامدهای ناشی از فقدان این گونه نهادها را دیده‌اند. احتمالاً مهم‌ترین این نهادها، بانک مرکزی است که به منزله آخرین منبع وام‌دهنده، مانع از بروز بحران‌های بانکی می‌گردد. در میان اندیشه‌های کلان اقتصادی، جریان قدرتمندی وجود دارد که نماینده دیدگاه پیچیده ادوار تجاری حقیقی است. این دیدگاه، تثبیت کلان اقتصادی را از طریق اعمال سیاست‌های پولی و مالی مورد تردید قرار می‌دهد. علاوه بر این در محافل سیاست‌گذاری، به ویژه در آمریکای لاتین، دیدگاهی وجود دارد که معتقد است نهادهای پولی و مالی

۳. برای مطالعه وسیع‌تر در این باره رجوع شود به استیگلیتز و هاف (Stiglitz and Hoff, 1999).

- به نحوی که امروزه شکل گرفته‌اند، با اعمال سیاست‌های هم‌جهت با ادوار تجاری - به جای اعمال سیاست‌های ضد ادوار تجاری - نه تنها از بی‌ثباتی نکاسته‌اند، بلکه بر بی‌ثباتی‌های کلان اقتصادی افزوده‌اند (هاسمن و گاوین، ۱۹۹۶).

این دیدگاه‌ها سبب شکل‌گیری گرایش حرکت به سوی استقلال بانک مرکزی شده و مباحث جدیدی را درباره طراحی نهادهای قدرتمندتر مالی دامن زده است. برخی از کشورها (آرژانتین، برجسته‌ترین مثال از میان آن‌هاست) از بانک مرکزی به مثابه آخرین مرجع وام‌دهنده دست شسته و کمیته نظارت بر پول را جایگزین آن کرده‌اند. محاسبات دولت آرژانتین بر این مبناست که داشتن بانک مرکزی که گاه به گاه اقتصاد را تثبیت می‌کند، آن قدر نمی‌ارزد که این مخاطره یا ریسک را بپذیریم که بانک مرکزی غالباً اقتصاد را با بی‌ثباتی مواجه سازد. تاریخ آرژانتین دلایل بسیاری را شاهد می‌آورد که ایجاد کمیته نظارت بر پول به جای بانک مرکزی کار صحیحی است. ولی آیا می‌توان همین استدلال را برای مکزیک یا برزیل، ترکیه یا اندونزی پذیرفت؟ آنچه برای آرژانتین مفید است، ممکن است برای سایر کشورها مناسب نباشد. بحث درباره کمیته نظارت بر پول و دلاری کردن اقتصاد، نشان‌دهنده این واقعیت بدیهی، ولی مغفول، است که نهادهای مورد نیاز هر کشور مستقل از تاریخ آن کشور نیستند.

(د) نهادهای مربوط به تأمین اجتماعی: اقتصاد بازار نوین، اقتصادی است که تحول مداوم در آن در جریان است و مخاطره‌های ویژه برای هر فرد، در ارتباط با درآمد و اشتغال فراوان است. رشد اقتصادی نوین مستلزم انتقال از اقتصاد ایستا به اقتصاد پویاست؛ جایی که وظایف کارگران پیوسته در حال تغییر و تحول است و بالا و پایین رفتن درآمد عادی است. یکی از آثار آزادکننده اقتصاد بازار پویا این است که فرد را از محدودیت‌های سنتی - گروه‌های خویشاوند، کلیسا و سلسله مراتب روستا - آزاد می‌سازد. روی دیگر این پدیده آن است که فرد را از نظام‌های حمایتی و نهادهای مشارکت‌کننده در مخاطره یا ریسک - مبادله هدایا، جشن‌های سنتی و روابط خویشاوندی - جدا می‌سازد. به طور خلاصه بخشی از ترتیبات اجتماعی مربوط به برابرسازی توزیع منابع در جامعه سنتی، قسمت عمده عملکرد

تأمین اجتماعی خود را از دست می‌دهد. با گسترش بازارها، مخاطراتی که فرد را باید در مقابل آنها محافظت کرد، دیگر با روش‌های سنتی قابل کنترل نخواهند بود. گسترش چشمگیر برنامه‌های تأمین اجتماعی در بخش عمومی در طول قرن بیستم، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تکامل اقتصادهای بازاری پیشرفته است.

در ایالات متحده، ضربه رکود بزرگ، راه را برای نوآوری‌های نهادی در عرصه‌هایی چون تأمین اجتماعی، بیمه بیکاری، مشاغل عمومی، مالکیت عمومی، صندوق‌های بیمه و قانونگذاری در حمایت از اتحادیه‌های کاری باز کرد (رجوع شود به بوردو و دیگران، ۱۹۹۸ ص ۶).

همان‌گونه که جاکوبی (۱۹۹۸) گفته، پیش از رکود بزرگ، طبقات میانه عموماً می‌توانستند خود را بیمه کنند یا از شرکت‌های خصوصی خدمات بیمه‌ای خریداری نمایند. با از میان رفتن بیمه‌های خصوصی، طبقات میانی برای گسترش تأمین اجتماعی و خلق آنچه بعدها دولت رفاه نامیده شد، فشار سیاسی سنگینی وارد آوردند. در اروپا ریشه دولت رفاه، در برخی موارد به اواخر قرن نوزدهم می‌رسید؛ ولی گسترش حیرت‌انگیز برنامه‌های تأمین اجتماعی، به ویژه در کشورهای کوچک دارای اقتصاد باز، پدیده‌ای بود که بعد از جنگ جهانی دوم روی داد (رودریک، ۱۹۹۸). علی‌رغم حملات گسترده به دولت رفاه از سال‌های دهه ۱۹۸۰ به بعد، نه آمریکا و نه اروپا برنامه‌های تأمین اجتماعی خود را کاهش نداده‌اند. بیمه‌های اجتماعی لزوماً نباید فقط برنامه‌های مبتنی بر پرداخت‌های انتقالی از منابع مالی بخش عمومی باشد. الگوی آسیای شرقی، که ژاپنی‌ها به خوبی عرضه کردند، الگویی است که در آن تأمین اجتماعی، ترکیبی از عملکرد شرکت‌ها (مانند اشتغال مادام‌العمر و مزایای اجتماعی پرداخت شده از سوی شرکت)، بخش‌های حمایتی و تنظیم‌کننده (اندوخته‌های پدر و مادر) و گرایش فزاینده به آزادسازی و ایجاد ارتباط تجاری با کشورهای خارجی است. برخی از ویژگی‌های جامعه ژاپنی (مانند ترجیح دادن مغازه‌های خرده‌فروشی کوچک، یا تنظیم گسترده بازارهای تولید) که از نظر خارجی‌ان غیرکارآمد به نظر می‌رسند، می‌توانند به منزله جایگزین برنامه‌های انتقال منابع مالی در نظر گرفته شوند.

در غیر این صورت می‌بایست (همانند اکثر ملل اروپایی) توسط دولت رفاه تأمین می‌گردید. این گونه نهادهای مکمل در میان ترتیبات نهادی مختلف یک جامعه، کاربرد مهمی دارند و تغییر نظام ملی به صورت جزئی کار بسیار دشواری است. نمی‌توان از ژاپنی‌ها خواست که از روش اشتغال مادام‌العمر یا خرده‌فروشی‌های غیر کارآمد دست بکشند، بدون آن که شبکه حمایتی جایگزینی برای آن طراحی نمایند.

مطلب دیگر آن که شکل‌گیری نهادهای جایگزین فقط پس از تحولات عمده، مانند رکود بزرگ یا جنگ جهانی دوم، روی می‌دهند. تأمین اجتماعی به اقتصاد بازار مشروعیت می‌بخشد؛ زیرا ساز و کار بازار را با ثبات و انسجام اجتماعی سازگار می‌کند. در عین حال، عملکرد دولت رفاه در اروپای غربی و ایالات متحده هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی در پی داشته - کسر بودجه سرسام‌آور، فرهنگ «ایجاد حق»، بیکاری بلند مدت - که به نحو فزاینده‌ای آثار مخرب آن‌ها آشکار شده است. به دلیل همین معضلات، برخی از کشورهای در حال توسعه مانند کشورهای آمریکای لاتین که از الگوی سمت‌گیری بازار تبعیت می‌کنند، پس از بحران بدهی سال‌های دهه ۱۹۸۰، توجه کافی به خلق نهادهای تأمین اجتماعی مبذول نداشته‌اند (رودریک، ۱۹۹۹). نتیجه این عملکرد، بی‌ثباتی اقتصادی و واکنش شدید منفی بر علیه اصلاحات بوده است. چگونه این کشورها خواهند توانست در مواجهه با نابرابری عمیق درآمد و دستاوردهای اقتصادی ضعیف که در اثر تأکید فزاینده بر نیروهای بازار حاصل شده، انسجام اجتماعی را حفظ نمایند؟ این سؤالی است که در حال حاضر جواب روشنی برای آن وجود ندارد؛ ولی آمریکای لاتین و دیگر مناطق در حال توسعه، به جای پیروی از اروپا و آمریکای شمالی، باید راه ویژه‌ای برای تأمین اجتماعی ایجاد کنند، باید نگرش خاص خود را به وجود آورند و دارای نوآوری‌های نهادی خاص خود باشند تا بتوانند تنش میان نیروهای بازار و اشتیاق به امنیت اقتصادی را از میان ببرند.

ه) نهادهای مربوط به مدیریت تقابل: جوامع ساختارهای متفاوتی دارند. برخی از جوامع، از نظر قومی و زبانی، جمعیت همگنی دارند که ویژگی آن‌ها توزیع نسبتاً برابر منابع است (فنلاند) برخی دیگر دارای شکاف عمیق میان اقوام و گروه‌های درآمدی هستند

(نیجریه). این شکاف به حدی است که همکاری اجتماعی را ناممکن می‌سازد و از اجرای طرح‌هایی سودمند برای تمامی جامعه جلوگیری می‌کند. تقابل اجتماعی زیانمند است؛ زیرا هم منابع را از فعالیت‌های اقتصادی مولد دور می‌کند و هم از طریق ایجاد عدم اطمینان، بر سر راه فعالیت‌های مولد موانع بزرگی خلق می‌نماید. اقتصاددانان الگوهای را در مورد تقابل اجتماعی به کار برده‌اند تا بتوانند به این سؤال‌ها پاسخ دهند:

- چرا دولت‌ها اجرای سیاست‌های تثبیت اقتصادی را به تعویق می‌اندازند، در حالی که این تعویق هزینه‌هایی را به تمامی گروه‌ها تحمیل می‌کند؟ (آلسینا و درزن، ۱۹۹۱)^۱

- چرا کشورهای ثروتمند از نظر منابع طبیعی، نسبت به کشورهای فقیر هستند، غالباً بدتر عمل می‌کنند؟ (تورنل و لین، ۱۹۹۹)^۲

- چرا شوک‌های خارجی غالباً به بروز بحران‌های اقتصادی منجر می‌شود که بالنسبه طولانی‌تر و شدیدتر از هزینه‌های مستقیم شوک‌ها هستند؟ (رودریک، ۲۰۰۱)^۳

تمامی این سؤالات نمونه‌هایی از ناسازگاری گروه‌های اجتماعی برای ایجاد هماهنگی در اجرای برنامه‌هایی است که می‌توانند برای همه سودمند باشند. جوامع سالم دارای مجموعه‌ای از نهادها هستند که احتمال بروز این گونه ناسازگاری‌های تعیین‌کننده را کاهش می‌دهند. قانونگرایی، قوه قضائیه با کیفیت، نهادهای سیاسی انتخابی، رأی‌گیری آزاد، اتحادیه‌های کارگری مستقل، مشارکت اجتماعی، حضور نهادینه شده نمایندگان گروه‌های اقلیت در عرصه‌های مختلف و تأمین اجتماعی، مثال‌هایی از ترتیبات نهادی مدیریت تقابل هستند که به تعهد مضاعف نیازمندند. این نهادها به «برندگان» تقابل اجتماعی اخطار می‌دهند که پیروزی محدود است و به «بازندگان» نیز اطمینان می‌دهند که از حقوق خود محروم نخواهند شد. این نهادها انگیزه گروه‌های اجتماعی را برای همکاری و تعاون، با کاهش منافع ناشی از اعمال راهبردهای مبتنی بر عدم تعاون، افزایش می‌دهند.

1. Alesina and Drazen.
2. Tornell and Lane.
3. Rodrik.

چگونه نهادهای مناسب ایجاد می‌شوند؟

همان گونه که در قسمت قبل اشاره شد، اقتصاد بازار به مجموعه گسترده‌ای از نهادهای نابازار تکیه دارد که عملکرد تنظیمی، تثبیتی و مشروعیت‌بخشی دارند. زمانی که این نهادها به منزله بخشی از اقتصاد مبتنی بر بازار پذیرفته شدند، دوگانگی سنتی میان بازار و دولت، یا لسه فر^۱ و مداخله در عملکرد اقتصادی مفهوم چندانی نخواهد داشت. این‌ها شیوه‌های متضاد سازماندهی امور اقتصادی جامعه نیستند. بازار و دولت عوامل مکملی هستند که نظامی پایدار را به وجود می‌آورند. هر اقتصاد مبتنی بر بازار، که به درستی عمل می‌کند، ترکیبی از دولت و بازار، لسه فر و مداخله است.

الف) پذیرش تنوع نهادی: دومین نتیجه حاصل از این مبحث آن است که نهادهای مناسب برای اقتصاد بازار به صورتی منحصر به فرد معین نمی‌شود. تنها یک ارتباط معین میان بازار و مجموعه‌ای از نهادهای ضروری برای پایداری آن وجود ندارد. این امر در تنوع گسترده نهادهای تنظیمی، تثبیتی و مشروعیت‌ساز انعکاس می‌یابد که امروزه در جوامع پیشرفته صنعتی مشاهده می‌شوند. روش آمریکایی نظام سرمایه‌داری بسیار متفاوت با روش ژاپنی سرمایه‌داری است. این دو با شیوه اروپایی تفاوت دارند. حتی در درون قاره اروپا، تفاوت‌های عمده‌ای مثلاً میان ترتیبات نهادی سوئد و آلمان وجود دارد. این یک اشتباه معمول ژورنالیستی است که فرض می‌کند مجموعه‌ای از ترتیبات نهادی باید بر سایر ترتیبات نهادی غلبه کنند تا عملکرد صحیح نظام اقتصادی - اجتماعی ممکن گردد. براساس ملاک‌های دهه ۱۹۷۰ (بیکاری پایین، نرخ رشد بالا و فرهنگ کامیابی و موفقیت) اروپا قاره‌ای بود که در سراسر جهان سرمشق بود. در طول دهه ۱۹۸۰ که تجارت ملاک قرار گرفت، ژاپن به نمونه‌ای مثال‌زدنی مبدل گردید و سال‌های دهه ۱۹۹۰ روش سرمایه‌داری آزاد آمریکایی مورد توجه قرار گرفت. هرکسی می‌تواند حدس بزند، اگر

۱. Laissez faire. کلمه فرانسوی به معنی «بگذارید بگذرد» اصطلاحی رایج در ادبیات اقتصادی است. این اصطلاح که برای اولین بار توسط آدام اسمیت مطرح شد بر عدم مداخله دولت در اقتصاد تأکید دارد. م.

زمانی بازار سهام ایالات متحده در معرض تحولات مهمی قرار گیرد، کدام گروه از کشورها نظر مردم جهان را به خود جلب خواهند نمود.^۱

تنوع نهادی، در واقع، معنای اساسی تری دارد. ترتیبات نهادی که امروزه مشاهده می‌کنیم، خود زیر مجموعه‌ای از احتمالات بالقوه نهادهای مختلف هستند. این نکته‌ای است که رابرت اونگر (سال ۱۹۹۸) قویاً مطرح کرده است. دلیلی در دست نیست که جوامع نوین تمامی اشکال نهادهای مناسب را که می‌توانند به اقتصادی سالم، پویا و پرتحرک منتج شوند، به کار گرفته باشند. حتی اگر بپذیریم که اقتصادهای مبتنی بر بازار، وجود نهادهای خاصی را طلب می‌کنند (همان‌گونه که در قسمت قبل مشخص گردید) چنین نهادهای ضروری را نمی‌توان از یک فهرست معین و محدود احتمالات نهادی انتخاب کرد. احتمالات به شکل نظام‌های انشقاق‌ناپذیر نیستند که با یکدیگر برقرار شوند و همراه با هم سقوط نمایند. همواره اشکال جایگزین ترتیبات نهادی وجود دارند که قادرند از آزمون‌های عملی سربلند بیرون آیند (اونگر، ۱۹۹۸، صص ۲۵-۲۴).

ما باید نسبت به اندیشه‌ای که مجموعه خاصی از نهادها را - برای مثال شکل خاصی از دولت مبتنی بر تعاون، نظام تأمین اجتماعی، یا قانون کار - تنها نهادهایی می‌داند که با عملکرد صحیح اقتصاد بازار سازگارند، بدبینی منطقی داشته باشیم.

ب) دو شیوه به وجود آوردن نهاد: چگونه یک جامعه در حال توسعه، نهادهای مناسب به وجود می‌آورد؟ نهادهای مناسب، نهادهایی هستند که از یک نظام سالم و پایدار مبتنی بر بازار حمایت می‌کنند. تصور کنید که ساختن یک نهاد، مشابه به کارگیری یک فناوری جدید است، که به جامعه امکان می‌دهد که دارایی‌های موجود خود (زمین، نیروی کار و منابع طبیعی) را به گروه وسیعی از محصولات مبدل نماید. اجازه دهید این فناوری جدید را «اقتصاد بازار» بنامیم. در حالی که می‌دانیم اقتصاد بازار مجموعه‌ای از نهادهای مکمل نابازار را نیز شامل می‌شود که قبلاً درباره آن بحث شد.

۱. شاید اروپا از مُد عقب بماند. این کلمات در مقاله منتشر شده در نیویورک تایمز مورخ ۸ اکتبر ۱۹۹۹ تحت عنوان «سوئد، دولت رفاه، در رونق جدید اقتصادی هم آفتاب می‌گیرد» آمده است.

پذیرش اقتصاد بازار، با این مفهوم گسترده، جامعه را به امکانات تولیدی بالاتری منتقل می‌کند و با این مفهوم، معادل پیشرفت فنی در مباحث اقتصادی است؛ ولی اقتصاد بازار چه نوع فناوری است؟ برای ساده کردن مطلب، دو احتمال را در نظر بگیرید: یکی آن که فناوری جدید کاربرد عمومی دارد، طراحی و تدوین شده است و در بازارهای جهانی در دسترس همگان قرار دارد. در این حالت می‌توان این فناوری را از کشورهای پیشرفته‌تر وارد کرد و به کار گرفت. بر این اساس، انتقال به اقتصاد بازار شامل دریافت دستورات عملی تحت این عنوان است: «چگونه می‌توان اقتصاد بازار را به وجود آورد» (اتفاق نظر مکتب واشنگتن) و این راهکارها را اعمال کرد: انحرافات قیمتی حذف شود، شرکت‌های دولتی خصوصی گردد، محدودیت‌های بودجه شدیدتر شود، قوانین لازم وضع گردد، و...

احتمال دیگر آن است که فناوری مورد بحث، شدیداً تحت تأثیر شرایط محلی است و درجه بالایی از درک و پذیرش را می‌طلبد. این فناوری به ویژه ایجاب می‌کند که بپذیریم نهادهای موجود در کشورهای پیشرفته، ممکن است با نیازهای جامعه مورد نظر انطباق نداشته باشند، درست همان‌گونه که قیمت‌های نسبی عوامل تولید در بخش کشاورزی کشورهای در حال توسعه، در مقایسه با فنون موجود در کشورهای ثروتمند، به شیوه‌های مناسب‌تری نیازمندند.

درک و پذیرش صحیح این فناوری ایجاب می‌کند که بخش عمده دانش مورد نیاز از پیش تدوین نشده، دستورات عمل و برنامه کار ناتمام باشد.^۱ با توجه به این موارد،

۱. مثالی در مورد تاریخ کره جنوبی در مورد دستیابی به فناوری، به خوبی پذیرش و درک فناوری را مشخص می‌سازد. شرکت کشتی‌سازی هیوندا کار خود را با واردات طرح اصلی از یک شرکت اسکاتلندی آغاز کرد؛ ولی به زودی دریافت که این طرح قابل اجرا نیست. طرح اسکاتلندی برای این اصل استوار بود که کشتی به صورت دو نیمه ساخته شود؛ زیرا کارخانه اصلی در هر زمان معین دارای ظرفیت کافی برای ساخت نیمی از کشتی داشت. وقتی هیوندا از این الگو تبعیت کرد، دریافت که نمی‌تواند دو نیمه را بر هم منطبق سازد. طرح‌های بعدی که از شرکت‌های مشاوره‌ای اروپایی دریافت شد، نیز مشکلاتی داشتند که این شرکت‌ها نمی‌توانستند ظرفیت کشتی را تضمین کنند و ممکن بود که ظرفیت کم به تأخیرهای پرهزینه منجر شود. سرانجام هیوندا مجبور شد که به مهندسان

وارد کردن دستور کار بی فایده است. نهادها باید در داخل شکل بگیرند و به تجارب، دانش و آزمون‌های داخلی متکی باشند. این دو گزینه فقط کاریکاتورهایی از واقعیت هستند. نه دستورالعمل و نه دانش بومی، تمام ماجرا را در بر نمی‌گیرد. حتی در بهترین حالت، وارد کردن دستور کار، برای اجرای موفقیت آمیز، به متخصصان و کارشناسان داخلی نیازمند است. برعکس، هنگامی که شرایط داخلی به شدت متفاوت است، عاقلانه نیست که احتمال وجود تناسب میان نهادهای سایر کشورها با شرایط داخلی کاملاً منتفی در نظر گرفته شود؛ ولی این دوگانگی - تأکید بر برنامه کار معین یا توجه به دانش بومی در فرایند توسعه - برخی مسائل کلیدی در ایجاد نهادها را روشن می‌سازند و مباحث مهمی را مشخص می‌نمایند که در فرایند توسعه نهادی بروز کنند.

مثلاً مباحث مربوط به حرکت تدریجی چینی، به صورت مؤثری در مقاله ساچز و وو^۱ مطرح شده که اهمیت و کارایی ویژگی‌های چینی را نشان می‌دهد. در این مقاله بیان می‌شود که موفقیت‌های اقتصادی چین ناشی از جنبه‌های ویژه انتقال این کشور به اقتصاد بازار نیست؛ بلکه این موفقیت عمدتاً ناشی از همگرایی نهادهای چینی به سوی نهادهای اقتصادهای غیرسوسیالیستی است. از این منظر هر چه این همگرایی سریع‌تر باشد، پیامدهای بهتری خواهد داشت. «پیامدهای مطلوب، ناشی از حرکت تدریجی نبوده، بلکه علی‌رغم حرکت تدریجی به دست آمده است» (ساچز و وو، ۲۰۰۱، ص ۳). پیام سیاستگذاری منتج از این تجربه آن است که چین نباید بر آزمون‌های نهادی متمرکز شود؛ بلکه باید نهادهای خود را با نهادهای خارجی همگون سازد.^۲ چشم انداز متفاوتی را کیان و رولاند^۳ ترسیم می‌کنند که بر اساس آن ویژگی‌های الگوی چینی، راه حل‌هایی را برای مشکلات سیاسی و اطلاعاتی ارائه می‌کنند که برای آن‌ها راهکارهای از پیش تعیین شده‌ای وجود نداشته است.

داخلی تکیه کند. این مورد در مقاله آمسدن (Amsden, 1989, pp. 278-89)، مورد بحث قرار گرفته است.

1. Sachs and Woo

۲. توجه داشته باشید که همگون شدن از دیدگاه ساچز و وو به معنای شباهت یافتن با نهادهاي ساير کشورهاي آسياي شرقي است و نه آمریکا و اروپا.

3. Qian and Roland

رولاند، لاو و کیان سال ۱۹۹۷ دیدگاه دوگانگی را به این صورت تفسیر می‌کنند: پذیرش آزادسازی به مثابه دستیابی به اصلاحات کارآمد پارتو: تغییر در اقتصاد برنامه‌ریزی شده به منظور بهبود نظام انگیزشی و افزایش کارایی در تخصیص منابع و در عین حال ممانعت از این که گروه‌هایی که از برنامه‌ریزی منتفع می‌شده‌اند در وضعیت بدتری قرار گیرند. رولاند، لاو و سال کیان ۱۹۹۹ در زمانی که فعالیت‌های اقتصادی نیازمند تطابق میان تولیدات و باورها هستند، شیوه چینی تمرکززدایی را به مثابه ایجاد نهادهای برتر هماهنگ کننده تفسیر می‌کنند.^۱ آزمون‌های محلی روش مؤثرتری در پردازش و بکارگیری دانش بومی هستند.

ساجز و وو و سایر اعضای مکتب همگرایی درباره هزینه‌های آزمون چینی نگران هستند؛ زیرا به نظر می‌رسد که می‌گویند: «ما می‌دانیم که اقتصاد بازار چه شکلی است، اقتصاد بازار دارای مالکیت خصوصی و نظام مشخصی از قیمت‌هاست - همین را به کار بگیرید».

از سوی دیگر کیان و همکارانش آزمون‌های چینی را تحسین می‌کنند زیرا معتقدند که این نظام، انگیزه‌هایی صحیح را برای خلق دانش مورد نظر برای ایجاد اقتصاد بازار پایدار به وجود آورده است. بنابراین آنان نگران نیستند که در میانه راه مداخلات دولت کارایی اقتصادی را کاهش دهد.

این دو دیدگاه متضاد در مورد اقدام واقعی برای حرکت به سوی اقتصاد بازار، در مباحث مربوط به سیاستگذاری فراگیر است و در شکل‌گیری ترجیحات سیاستگذاران برای حرکت تدریجی، آزمون‌گرایی، در مقابل شوک درمانی، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند. من در این مباحث هوادار آزمون‌گرایی هستم؛ ولی می‌توان دید که در آزمون‌گرایی نیز خطراتی وجود دارد؛ اول آن که باید بین آزمون‌گرایی آگاهانه و برنامه‌های طراحی شده با وقفه و تدریجی، که در خدمت منافع گروه‌های ممتاز قرار دارد، تفاوت قائل شد.

۱. به مثال مربوط به تطابق میان دو نیمه کشتی که در پانویس قبل ذکر شد، توجه کنید.

حرکت دو گام به جلو، یک گام به عقب در انجام دادن اصلاحات، که در بخش بزرگی از اتحاد شوروی سابق و در بسیاری از کشورهای آفریقایی غالب است، عمدتاً ناشی از اشتیاق به ساختن نهادهای برتر نیست، بلکه دوری جستن از اصلاحات است. این شیوه باید از تلاش‌های برنامه‌ریزی شده در جهت پردازش دانش بومی برای خدمت به نیازهای محلی تمیز داده شود. حرکت تدریجی که کشورهایی مانند موریس^۱ یا کره جنوبی^۲ در تاریخ معاصر خود داشته‌اند، از حرکت تدریجی اوکراین و نیجریه بسیار متفاوت است.

دوم آن که این امر به نحو روشنی - از نظر صرف زمان و منابع - پرهزینه است که نهادها از روی آزمون و خطا طراحی شوند؛ در حالی که راهکارهای وارداتی را می‌توان به آسانی استفاده کرد. آزمون‌گرایی ممکن است با بی‌توجهی به موقعیت‌های موجود برای مبادلات نهادی، اثری معکوس بر جای گذارد؛ برای مثال بسیاری از قانونگذاری‌های مربوط به نهادهای نظارتی در بازارهای مالی را می‌توان به طور کامل از کشورهایی به وام گرفت که از روش دشوار آزمون و خطا دریافته‌اند که چگونه باید بازارها را تنظیم کرد. مشابه همین مطلب را در مورد قوانین ضد تراست، نهادهای نظارتی مالی، بانک مرکزی و بسیاری دیگر از نهادهای اجرایی دولتی می‌توان ذکر کرد. همواره از تجارب عملکرد تریبیات نهادی حاکم در سایر نقاط جهان می‌توان آموخت، حتی اگر این نهادها با شرایط خاص اجتماع مورد نظر متناسب نباشند و نتوان از آن‌ها نسخه‌برداری کرد. برخی از جوامع می‌توانند با ایجاد نهادهایی که عمیقاً در نظام تأمین اجتماعی، بازار کار و نهادهای مالی جای می‌گیرند، موفقیت‌های بیش‌تری کسب نمایند. شاید یک دلیل برای این که برنامه

۱. رجوع شود به ویلز و ساو (Wellisz and Saw, 1993) و رودریک (۱۹۹۹b، فصل سوم) و مباحث قسمت بعد در مورد اصلاحات دوسویه در موریس.

۲. غالباً از کره جنوبی، به عنوان موردی که فن‌سالاران یا تکنوکرات‌های خودمختار و مجزا از یکدیگر بدون توجه به نهادهای بومی، تصمیماتی اتخاذ کرده‌اند، سخن به میان می‌آید. ایوانس (۱۹۹۵) به درستی تأکید می‌کند که ماهیت استقلال دستگاه اجرایی در کره، به ویژه شبکه گسترده تعامل میان دیوان‌سالاری دولتی و گروه‌های مختلف بخش خصوصی، تبادل اطلاعات، مذاکره و بازنگاری در سیاست‌ها و تنظیم اولویت‌ها را امکان‌پذیر نموده است.

«انفجار بزرگ»^۱ در لهستان به موفقیت دست یافت، آن بود که این کشور برنامه‌های آینده خود را معین کرده بود: لهستان می‌خواست یک کشور «معمولی» در جامعه اروپا، با عضویت کامل در اتحادیه اروپا باشد. پذیرش نهادهای اروپایی به طور کامل، نه تنها ابزاری در جهت رسیدن به این اهداف بود، بلکه هدف نهایی کشور نیز بود.

سؤالات دشوار و تعامل میان راهکار معین و دیدگاه آزمون‌گرا، زمانی مطرح می‌شود که اهداف قابل دستیابی به درستی معین نشده‌اند. چینی‌ها خواستار چه نوع جامعه‌ای هستند؟ آیا چنین جامعه‌ای به صورت واقع‌گرایانه قابل دستیابی است؟ برزیلی‌ها، هندی‌ها و ترک‌ها چگونه؟ دانش بومی برای پاسخ به این سؤالات بسیار مهم است. راهکارهای معین، تجارب مربوط به بهترین راهکارها، قوانین و معیارهای بین‌المللی و هماهنگ‌سازی می‌توانند درباره برخی مسائل «فنی» کاربرد داشته باشند؛ ولی ایجاد نهادها در مقیاسی وسیع کمابیش به فرایند کشف نیازها و توانایی‌های بومی نیازمند است.

ج) مشارکت سیاسی، ماورای نهاد: دیدگاه مبتنی بر دستور کار معین برای ایجاد نهادهای مناسب، عمدتاً از بالا به پایین است، بر کارشناسان و متخصصان، فن‌سالاران و مشاوران خارجی متکی است. دیدگاه مبتنی بر دانش بومی، برعکس دیدگاه مبتنی بر دستور کار معین، از پایین به بالاست و بر ساز و کار درک و پذیرش و جمع‌آوری اطلاعات بومی متکی است. در عمل، این ساز و کارها، به اندازه نهادهایی که خلق می‌کنند، می‌توانند متنوع باشند؛ ولی قابل‌اتکاترین اشکال نهادی، مبتنی بر سیاستگذاری مشارکتی است. در واقع نهادهای سیاسی مشارکتی را می‌توان ماورای نهاد دانست که درک و پذیرش دانش بومی را امکان‌پذیر می‌سازند و به ایجاد نهادهای برتری می‌رسانند.

قطعاً برخی از دولت‌های غیر دموکراتیک، به نحو تحسین‌برانگیزی موفق شده‌اند نهادهای مناسبی را خلق کنند و به کار گیرند. مثال‌هایی که در بالا ذکر شد، بی‌درنگ درباره کره جنوبی و دستگاه اجرایی مستقل این کشور و عدم تمرکز و آزمون‌گرایی در چین، فوراً به ذهن متبادر می‌شوند؛ ولی شواهد تجربی گسترده در مورد ملل مختلف جهان

نشان می‌دهد بیش از آن که قاعده‌ای در این مورد وجود داشته باشد، استثنا وجود دارد. هیچ چیز نمی‌تواند مانع آن شود که رژیم‌های مستبد از دانش بومی استفاده نکنند. مشکل این جاست که در عین حال هیچ ابزاری وجود ندارد که آن‌ها را به انجام دادن این کار مجبور سازد.

مورد موريس به خوبی نشان می‌دهد که چگونه دموکراسی مشارکتی به خلق نهادهای برتر یاری می‌رساند تا رشد اقتصادی پایدار را پی‌ریزی کنند. در اوایل سال‌های دهه ۱۹۶۰، وضعیت اقتصادی در موريس از بسیاری جنبه‌ها نامناسب بود. این جزیره دارای اقتصاد تک‌محصولی و با انفجار جمعیت مواجه بود. گزارش تهیه شده جیمز مید در مورد آینده این جزیره در سال ۱۹۶۱ کاملاً بدبینانه بود. در این گزارش اعلام شده بود در صورتی که تصمیمات قاطعانه‌ای برای حل مشکلات گرفته نشود، مسأله جمعیت موريس با موقعیتی فاجعه بار مواجه خواهد گردید (مید، ۱۹۶۱، ص ۳۷). موريس جامعه‌ای قومی است که از نظر زبان نیز چند پاره است. این کشور پیش از استقلال (۱۹۶۸) با تقابل میان مسلمانان و مهاجران اروپایی مواجه بود.

عملکرد اقتصادی موفقیت‌آمیز موريس، ترکیب ویژه‌ای از راهبردهای سنتی و نوین بود. موفقیت اقتصادی این کشور، تا حدود زیادی ناشی از ایجاد منطقه آزاد تجاری (EPZ) بود که براساس اصول تجارت آزاد اداره می‌شد. وجود این منطقه سبب رونق صادرات پوشاک به بازارهای اروپایی و رونق سرمایه‌گذاری در کشور گردید. با وجود این، اقتصاد این جزیره، منطقه آزاد تجاری را با یک بخش داخلی ترکیب نمود که تا سال‌های دهه ۱۹۸۰ شدیداً مورد حمایت قرار داشت.^۱

مورد موريس، یک نمونه از اقتصادی است که راهبرد دو سویه‌ای را دنبال کرده که تا حدودی با تجربه چین مشابهت دارد. این راهبرد اقتصادی، خود با ترتیبات اجتماعی و سیاسی همراه بود که مشارکت، انتخابات و ایجاد ائتلاف را تقویت می‌نمود. دولت، به جای

۱. گولاتی (۱۹۹۰، جدول ۲-۱۰) نشان می‌دهد که نرخ مؤثر متوسط حمایتی در سال ۱۹۸۲ برای صنعت موريس ۸۹ درصد، با محدوده ای میان ۰/۲۴- درصد تا ۸۲۴ درصد بوده است.

تضعیف سازماندهی اجتماعی، آن را تقویت کرد. به بیان مایلز (۱۹۹۹)، موریس یک جامعه «فوق مدنی» است که نسبت سرانه انجمن‌های مدنی در آن بسیار بالاست.

وقایعی که در سال ۱۹۷۰ به شکل‌گیری منطقه پردازش صادرات در موریس منجر گردید، آموزنده است و روشی را نشان می‌دهد که براساس آن نظام‌های سیاسی مشارکتی، به خلق راهبردهای خلاق برای ساختن نهادهای منطبق با شرایط بومی، یاری می‌رسانند. با توجه به کوچکی بازار داخلی، مشخص بود که موریس از اعمال راهبرد برون‌نگر منتفع می‌شود؛ ولی همانند دیگر کشورهای درحال توسعه، در صورت اعمال راهبرد توسعه صادرات، سیاستگذاران مجبور می‌شدند با صنایع جایگزین واردات، که از طریق سیاست‌های محدودکننده تجاری اوایل سال‌های دهه ۱۹۶۰، پیش از استقلال، مورد حمایت قرار گرفته بودند، به مقابله پردازند. صاحبان صنایع، طبیعتاً با از میان رفتن محدودیت‌های تجاری مخالف بودند. در چنین شرایطی اقتصاددانان مکتب واشنگتن احتمالاً بر آزادسازی روابط تجاری تأکید می‌ورزند، بدون آن که عواقب سیاسی و اجتماعی آن را مدنظر قرار دهند. برعکس، مقامات موروسی راهبرد دوسویه‌ای را انتخاب کردند. برنامه منطقه پردازش صادرات^۱ در واقع راه صحیحی بود که از بروز مشکلات سیاسی ممانعت می‌نمود.

خلق منطقه پردازش صادرات فرصت‌های جدیدی را برای تجارت و اشتغال ایجاد نمود، بدون آن که سیاست‌های حمایتی صنایع جایگزین واردات و کارگران مرد که در این صنایع مشغول به کار بودند، به کنار گذاشته شوند. تقسیم بازار کار میان کارگران زن و مرد - زنان کارگر در منطقه پردازش صادرات اکثریت داشتند - بسیار مهم بود؛ زیرا مانع از آن می‌گردید که گسترش منطقه پردازش صادرات (EPZ) به افزایش دستمزد در سایر بخش‌های اقتصادی منجر و به زیان صنایع جایگزین واردات تمام شود. فرصت‌های سودآور

۱. منطقه پردازش صادرات (EPZ) Export Processing Zone، منطقه‌ای است که تولید برای صادرات صورت می‌پذیرد. این اصطلاح به جای منطقه آزاد تجاری به کار می‌رود و اصطلاح دقیق‌تری برای تأکید بر صادرات در این گونه مناطق است. م.

جدیدی به وجود آمدند، بدون آن که فرصت‌های اقتصادی قدیمی از میان بروند. در واقع هیچ بازنده‌ای وجود نداشت. این امر زمینه آزادسازی گسترده‌ای را فراهم آورد که در نیمه دهه ۱۹۸۰ و سال‌های دهه ۱۹۹۰ صورت پذیرفت.

موريس راه ویژه‌ای را برای توسعه اقتصادی یافت؛ زیرا نهادهای اجتماعی و سیاسی خاصی را ایجاد کرد که مشارکت، گفتگو و تفاهم را ترغیب می‌نمودند. این موفقیت، علی‌رغم آغاز نامطلوب، با تبعیت از راهی حاصل شد که از دیدگاه‌های مرسوم درباره اهمیت این گونه نهادها فاصله می‌گرفت. در قسمت بعد، شواهدی از کشورهای مختلف ارائه خواهد شد که بیانگر آن است دموکراسی، در واقع، ساز و کار قابل اتکایی برای ایجاد پیامدهای مطلوب است.

نظام‌های سیاسی مشارکتی امکان رشد با کیفیت بالا را فراهم می‌آورند

در محافل سیاستگذاری، بحث درباره ارتباط میان نظام سیاسی و عملکرد اقتصادی، به طور عمده بر تجارب گروهی از کشورها در شرق و جنوب شرقی آسیا متمرکز است که (حداقل تا این اواخر) دارای بالاترین نرخ رشد بوده و تحت تسلط نظام‌های دیکتاتوری قرار داشته‌اند. این کشورها بهترین خوراک را برای این بحث فراهم آورده بودند که توسعه اقتصادی به دیکتاتور قدرتمند نیازمند است. بر اساس این دیدگاه برای دستیابی به رشد پایدار، اجرای اصلاحات عمیق اقتصادی ضروری است. این اصلاحات در شرایط پرحرج و مرج و پر کشمکش حکومت‌های دموکراتیک امکان‌ناپذیر است. شیلی تحت حکومت ژنرال پینوشه غالباً نمونه شماره ۲ است. نگاهی نظام‌مند به شواهد تجربی، نتایج محکم‌تری را به دست می‌دهد.

در حالی که کشورهای آسیای شرقی تحت حکومت‌های استبدادی رشد یافته‌اند، وضعیت اقتصادی بسیاری از نظام‌های استبدادی، مانند زئیر، اوگاندا یا هائیتی بدتر شده است. مطالعات تجربی اخیر بر اساس نمونه‌ای شامل بیش از یکصد کشور نشان می‌دهد که دلیل چندانی در دست نیست که دموکراسی، در بلندمدت، به رشد اقتصادی کم‌تری منجر

شود.^۱ علاوه بر این، اجرای اصلاحات اقتصادی، مستلزم وجود نظام‌های استبدادی نیست (ویلیامسون ۱۹۹۴). در واقع برخی از موفقیت‌آمیزترین اصلاحات اقتصادی در سال‌های دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در دولت‌های دموکراتیک و منتخب مردم انجام پذیرفته است؛ مثل سیاست‌های تثبیت اقتصادی در بولیوی (۱۹۸۵)، آرژانتین (۱۹۹۱) و برزیل (۱۹۹۴). در میان کشورهای سوسیالیستی سابق نیز موفقیت‌آمیزترین انتقال‌ها، در دموکراتیک‌ترین کشورها صورت گرفته است. در واقع شواهد آماری، بیش از آنچه عموماً اعلام می‌شود، در تأیید نظام‌های مشارکتی است. در این قسمت، شواهدی در تأیید ادعاهای زیر ارائه می‌شود:^۲

۱. نظام‌های دموکراتیک در بلندمدت نرخ رشد مطمئن‌تری دارند.
۲. نظام‌های دموکراتیک ثبات کوتاه‌مدت بیش‌تری ایجاد می‌کنند.
۳. نظام‌های دموکراتیک شوک‌های خارجی منفی را بهتر کنترل و اداره می‌کنند.
۴. نظام‌های دموکراتیک پیامدهای توزیعی بهتری دارند.

۱. هالیول (Helliwell, 1994) و بارو (Barro, 1996) تلاش نموده‌اند که اثر دموکراسی بر رشد را تخمین بزنند. هالیول نشان می‌دهد که دموکراسی سبب ارتقای سطح آموزش و سرمایه‌گذاری می‌شود؛ ولی هنگامی که نوسانات آموزش و سرمایه‌گذاری کنترل گردد و ثابت نگاه داشته شود، اثری منفی بر رشد دارد (که این اثر از نظر آماری معنادار نیست). در کل، هالیول تأثیر خالص و نظام‌مند دموکراسی را بر رشد اقتصادی مشاهده نمی‌کند. بارو یک رابطه غیر خطی، مبنی بر آن که رشد اقتصادی سبب افزایش دموکراسی در کشورهایی که دموکراسی سطح پایینی دارند و کاهش دموکراسی در کشورهایی که از سطح بالای دموکراسی برخوردارند، یافته است. نقطه عطف، تقریباً در سطحی از دموکراسی، مشابه کشورهای مالزی و مکزیک (در سال ۱۹۹۴) و کمی بالاتر از سطح آفریقای جنوبی پیش از تحولات این کشور است. مقاله تازه عزیز چودهاری (Chowdhurie-Aziz, 1997)، ارتباطی مثبت میان میزان مشارکت اقشار غیرنخبه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و رشد اقتصادی یافته است. در این زمینه، همچنین رجوع شود به تاوارز و وچزیارگ (Tavares and Wacziarg, 1996)، که نظام معادلات همزمان را برای یافتن تأثیر مثبت دموکراسی بر رشد، از طریق مجاری ارتقای سطح آموزش، کاهش نابرابری و مصرف کمتر دولت تخمین می‌زند.

۲. اکثر شواهد ارائه شده در این بخش، از مقالات رودریک ۱۹۹۷، ۱۹۹۹ و ۲۰۰۱ نقل شده است.

اولین مدعا بیان می‌دارد که زندگی اقتصادی در نظام دموکراتیک، کم‌تر با ناطمینانی و احتمالات پیش‌بینی‌ناپذیر مواجه است. دومین مدعا نشان دهنده آن است که نرخ رشد بلندمدت اقتصادی در هر سطحی که باشد، در نظام دموکراتیک، در مقایسه با نظام استبدادی، نوسانات و بی‌ثباتی‌های کم‌تری دارد. سومین مدعا نشان می‌دهد که مشارکت سیاسی ظرفیت اقتصادی را برای انطباق با تحولات محیط خارجی افزایش می‌دهد. آخرین مدعا بیان می‌دارد که نظام‌های دموکراتیک بر توزیع عادلانه درآمد منجر می‌شوند.

روی هم رفته، این نتایج پیام روشنی را به همراه دارند: نظام‌های سیاسی مشارکتی امکان دستیابی به رشد اقتصادی با کیفیت بالا را فراهم می‌آورند؛ زیرا نهادهای برتری را خلق می‌کنند که مناسب شرایط بومی‌اند.

الف) دموکراسی و عملکرد اقتصادی بلندمدت: نمودار شماره ۱ نشانگر نقاط پراکنده‌ای است که از اطلاعات مربوط به نود کشور به دست آمده است. این نمودار، رابطه میان سطح دموکراسی و نرخ رشد تولید ناخالص داخلی (GDP) سرانه را در فاصله سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۸۹ نشان می‌دهد (در حالی که آثار ناشی از درآمد اولیه، سطح آموزش و آثار منطقه‌ای، کنترل شده است).

دموکراسی در مقیاس صفر و یک اندازه‌گیری شده است. برای این منظور از شاخص آزادی^۱ مربوط به حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی استفاده گردیده است. در حالی که رابطه میان دموکراسی و رشد تولید سرانه مثبت و از نظر آماری معنادار است، نتایج، چندان قوی و قابل اتکا نیست. همان‌گونه که از اعداد مشخص است، حذف بوتسوانا - که یکی از کشورهای مهم نمونه است - تفاوت شدیدی در نتایج ایجاد می‌کند. نتایج حاصل از بررسی این کشورها، با نتایج سایر تحقیقات تجربی همخوانی دارد و نشان می‌دهد که ارتباط قوی و مؤثری میان مشارکت سیاسی و متوسط نرخ رشد بلندمدت وجود ندارد.

با بررسی وضعیت تک تک کشورها، به سرعت مشخص می‌شود که چرا ارتباطی بین دموکراسی و رشد مشاهده نمی‌شود. در میان کشورهای دارای رشد بالا، تایوان، سنگاپور و

کره در دوره مورد بررسی، دارای دموکراسی سطح پایینی بوده‌اند. همین امر سبب ایجاد این باور در میان سیاستگذاران گردیده است؛ ولی برخی از کشورها، به ویژه بوتسوانا و موریس، نیز عملکرد اقتصادی خوبی (حتی بهتر از تایوان و کره) داشته‌اند؛ در حالی که از نظام سیاسی نسبتاً آزادی برخوردار بوده‌اند (ذکر این نکته ضروری است که رتبه‌بندی کشورها در این نمودار باید در ارتباط با ملاک‌های تعیین شده و با کنترل‌های رگرسیونی تفسیر شود). عملکرد ضعیف نیز در هر دو سرطیف دموکراسی یافت می‌شود. آفریقای جنوبی و موزامبیک تحت سلطه نظام استبدادی و گینه نو و جامائیکا با برخورداری از دموکراسی نسبی، عملکرد اقتصادی ضعیفی داشته‌اند.

هرچند متوسط رشد اقتصادی بلندمدت به صورت نظام‌مند به نوع نظام سیاسی ارتباط ندارد، این تنها بخشی از یک تصویر گسترده است. سؤال دیگر آن است که آیا با توجه به مفاهیم زیر، دموکراسی انتخاب مطمئن‌تری نیست:

- آیا واریانس مربوط به اطلاعات مقطعی کشورها درباره عملکرد رشد بلندمدت در نظام‌های دموکراتیک کوچک‌تر از نظام‌های دیکتاتوری نیست؟

- از آنجا که متوسط نرخ رشد در نظام‌های دیکتاتوری و دموکراتیک تفاوت زیادی با هم ندارند، فرد ریسک‌گریز ترجیح نمی‌دهد که در نظامی زندگی کند که نرخ‌های رشد بلندمدتش در نزدیکی میانگین متمرکز شده‌اند؟

من در ابتدا کشورها را به دو گروه تقریباً مساوی تقسیم و این گروه‌ها را با توجه به ارزش شاخص دموکراسی آنها (کم‌تر از ۰/۵) استبدادی (تعداد ۴۸ کشور) و بیش از ۰/۵ - دموکراتیک - (تعداد ۴۵ کشور) طبقه‌بندی کردم. قسمت بالای جدول شماره ۱، ضریب تغییرات نرخ‌های رشد بلندمدت را نشان می‌دهد که در فاصله سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۶۰ برای هر دو گروه نمونه محاسبه شده است. ردیف اول، نشانگر ضرایب غیر شرطی تغییرات، بدون هیچ کنترلی در مورد عوامل مؤثر بر نرخ‌های رشد است. ردیف دوم، ضرایب شرطی را نشان می‌دهد. تغییرات در این جا مربوط به عوامل توضیح داده نشده رگرسیون مقطعی با متغیرهای کنترل زیر است:

تولید ناخالص سرانه اولیه، نرخ ثبت نام در مدارس متوسطه، متغیرهای مجازی منطقه‌ای برای آمریکای لاتین، آسیای شرقی و آفریقای صحرایی. نتایج رگرسیون نشان می‌دهد که ضریب تغییرات (چه شرطی و چه غیرشرطی) برای کشورهای استبدادی بسیار بیش از کشورهای دموکراتیک است.

جدول شماره ۱- اختلاف در عملکرد اقتصادی نظام‌های سیاسی متفاوت

ضرایب تغییرات در رشد بلندمدت اقتصادی	نظام استبدادی	نظام دموکراتیک	دموکراسی ضعیف	دموکراسی قوی
غیرشرطی	۱/۰۵	۰/۵۴	۱/۰۲	۰/۶۱
شرطی	۰/۷	۰/۴۷	۰/۶۴	۰/۵۴

از آنجا که کشورهای دارای نظام‌های استبدادی گرایش به داشتن درآمدهای پایین‌تر دارند، شاید این نتیجه، انعکاسی از میزان بالای تصادفی بودن نرخ‌های رشد برای کشورهای فقیر است. برای آزمون این احتمال، من کشورها را به شکل دیگری تقسیم کردم. در ابتدا شاخص دموکراسی را نسبت به درآمد و ثبت نام در دوره متوسطه رگرس کردم ($R^2 = ۰/۵۷$) سپس دوباره نمونه را نسبت به این که سطح دموکراسی بالاتر یا پایین‌تر از خط رگرسیون قرار دارند، طبقه‌بندی کردم. کشورهای بالای (پایین) خط رگرسیون کشورهایی هستند که با توجه به میزان درآمد و سطح آموزش، مشارکت سیاسی بالاتر (پایین‌تر) از انتظار دارند. در پایین جدول شماره ۱، این دو گروه را تحت عنوان «سطح بالای دموکراسی» (تعداد ۴۹ کشور) و «سطح پایین دموکراسی» (تعداد ۴۴ کشور) تقسیم کردم. ضرایب تغییرات برای نرخ‌های رشد بلندمدت برای هر گروه، با همان روش قبلی محاسبه شده است. هر چند شکاف میان دو گروه تا حدی کاهش یافته، ولی نتایج حاصل، از نظر کیفی، بدون تغییر باقی مانده است. ضریب تغییرات در کشورهایی با مشارکت سیاسی بیش‌تر، کوچک‌تر است (در حالی که مشارکت بیش‌تر در رگرسیون مقطعی، سطح مشارکت را با درآمد و آموزش مربوط می‌کند). خط آخر نشان می‌دهد که زندگی در نظام‌های استبدادی، قماری پرخطرتر از زندگی در نظام‌های دموکراتیک است.

ب) دموکراسی و عملکرد اقتصادی کوتاه‌مدت: نکته مشابه مباحث فوق را ساه^۱ مطرح کرده است. ساه معتقد است که نظام سیاسی غیر متمرکز (به ویژه دموکراتیک) کم‌تر مستعد فراز و فرود است. منطق پشت این نظریه آن است که حضور شمار زیادی از تصمیم‌گیران، سبب بروز تنوع بیش‌تر می‌شود و به همین دلیل در فضای عمومی، که با اطلاعات ناقص روبه‌روست، مخاطرات کم‌تری احتمال بروز می‌یابند. این دیدگاه، مشابه نظریاتی است که در بالا در زمینه اهمیت دانش بومی مطرح گردید. به خاطر داشته باشید که این مباحث مربوط به نوسانات کوتاه‌مدت در عملکرد اقتصادی است، نه تغییرات نرخ رشد بلندمدت. نوسانات نرخ رشد بلندمدت در قسمت قبل مورد بررسی قرار گرفت.

برای تعیین ارتباط میان نوع حکومت و نوسانات کوتاه‌مدت اقتصادی، سه شاخص

حساب‌های ملی را مد نظر قرار می‌دهیم:

الف) تولید ناخالص داخلی واقعی

ب) مصرف واقعی

ج) سرمایه‌گذاری.

تمامی اطلاعات مربوط به شاخص‌ها از جداول Penn World استخراج شده است. در هر مورد، نوسانات از طریق محاسبه انحراف معیار از نرخ رشد سالانه در طول دوره ۱۹۸۹-۱۹۶۰ به دست آمده است (دقیق‌تر آن که انحراف معیار از دیفرانسیل اول آشکال لگاریتمی محاسبه شده است). سپس معادله رگرسیونی شاخص مربوط به نوسانات در ارتباط با چند متغیر مستقل، از جمله شاخص میزان مشارکت (دموکراسی) برآورد شده است. سایر متغیرهای مستقل عبارت بودند از: لگاریتم تولید ناخالص داخلی سرانه، لگاریتم جمعیت، قرار گرفتن در معرض ریسک خارجی و متغیر مجازی برای آمریکای لاتین، آسیای شرقی، آفریقای صحرائی و کشورهای عضو OECD.

جدول شماره ۲، نتایج را نشان می‌دهد. ضریب برآورد شده درباره میزان دموکراسی دارای علامت منفی است و در تمامی موارد از نظر آماری معنادار است. حرکت از نظام

1. Sah, 1991.

استبدادی محض (دموکراسی = ۰) به سوی دموکراسی محض (دموکراسی = ۱) با کاهش در انحراف معیار نرخ رشد تولید ناخالص داخلی، مصرف و سرمایه گذاری به ترتیب معادل ۱/۳، ۲/۳ و ۴/۴ درصد همراه است.

جدول شماره ۲- مشارکت سیاسی و تغییرات در عملکرد اقتصادی

انحراف معیار از نرخ رشد		متغیر وابسته		
مصرف	سرمایه گذاری	مصرف	تولید ناخالص داخلی	متغیرهای برآورد شده از طریق چند رگرسیون
-۴/۹۷	-۴/۳۶	-۲/۳۳	۱/۳۱	دموکراسی ×
۲/۱۰	۱/۶۱	۱/۰۹	۰/۶۰	انحراف معیار
۸۸	۱۰۱	۱۰۱	۱۰۱	تعداد مشاهدات

معادلات رگرسیونی دیگری که در این جدول نشان داده نشده عبارتند از: لگاریتم تولید داخلی سرانه، لگاریتم جمعیت، شاخص مربوط به ریسک شوک‌های خارجی، متغیرهای مجازی برای امریکای لاتین، آسیای شرقی، افریقای صحرایی، OECD × نشانگر آن است که نتایج آماری در سطح ۹۵ درصد معنادار می‌باشند.

نمودار شماره ۲، نقاط پراکنده‌ای را نشان می‌دهد که بیانگر وضعیت متفاوت کشورها هستند. کشورهایی که سابقه دموکراسی طولانی مدتی دارند، مانند هند، کاستاریکا، مالت و موریس، در مقایسه با سوریه، شیلی یا ایران، نوسانات کم‌تری را تحمل کرده‌اند. حتی پس از کنترل متغیرهایی مانند اندازه کشور و شوک‌های خارجی، این نتایج پایدار باقی مانده است.^۱ علاوه بر این، همان‌طور که در ستون آخر جدول شماره ۲ ملاحظه می‌شود، وجود نوسانات در متغیرهای اقتصادی ناشی از نوع نظام سیاسی است نه برعکس. در این ستون، نرخ ثبت نام دوره متوسطه به عنوان شاخصی از دموکراسی (علاوه بر شاخص‌های دیگری که در بالا معرفی گردید) مورد استفاده قرار گرفته است. این متغیر، دارای تمامی

۱. مشابه این نتایج را چاندرا (Chandra, 1998) و وولی و کوئین (Woolley and Quinn, 1998) اعلام کرده‌اند.

ویژگی‌های یک ابزار مطلوب است؛ زیرا با دموکراسی مرتبط است؛ ولی در واقع با جمله خطا در رگرسیون OLS ارتباط ندارد. با معرفی دموکراسی از طریق این شاخص‌ها، ضریب برآورد شده از نظر ارزش مطلق دو برابر می‌گردد. این شواهد قویاً نشان می‌دهند که دموکراسی سبب کاهش نوسانات در عملکرد اقتصادی می‌شود.

ج) دموکراسی و عملکرد مناسب در مواجهه با شوک‌های اقتصادی: سال‌های

اواخر دهه ۱۹۷۰ برای اکثر کشورهای در حال توسعه، سال‌های تحول اساسی بوده است. بروز شوک خارجی در این سال‌ها سبب گردید که بسیاری از این کشورها با مشکل تراز پرداخت‌ها مواجه شوند. در برخی موارد، برای مثال در اکثر کشورهای آمریکای لاتین، تقریباً یک دهه به طول انجامید تا توازن‌های کلان اقتصادی حاصل و رشد اقتصادی دوباره از سر گرفته شود. سؤال این است که آیا نهادهای دموکراتیک و مشارکتی، فرایند تعدیل را تسهیل نمودند یا بر سر راه تعدیل در مقابل شوک‌های خارجی مانع ایجاد کردند. در این جا می‌خواهم میزان آسیب اقتصادی ناشی از شوک خارجی را توضیح دهم. در مقاله دیگری (رودریک، ۲۰۰۱) نشان داده‌ام که چگونه شکاف‌های اجتماعی و نهادهای داخلی مدیریت تقابل، پیامدهای شوک‌های خارجی بر عملکرد اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در این جا به ویژه بر نقش نهادهای مشارکتی تأکید می‌شود.

پریچت^۱ (۱۹۹۷) در بررسی رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه، توقف در روند رشد را مد نظر قرار داده است. این توقف‌ها گرایش دارند که در حدود سال‌های میانی تا اواخر دهه ۱۹۷۰ با یکدیگر انطباق یابند. سال ۱۹۷۷ دارای بالاترین میزان توقف در روند رشد بوده است. من تفاوت در نرخ‌های رشد قبل و پس از سال ۱۹۷۷ را به منزله متغیر وابسته به کار بردم. مسأله اصلی در مقاله رودریک (۲۰۰۱) این است که تعدیل در مقابل شوک، در کشورهایی دشوارتر است که تقابل‌های اجتماعی در آن‌ها عمیق است و نهادهای ضعیفی برای مدیریت تقابل‌ها وجود دارد. در نتیجه، این کشورها در مواجهه با شوک‌های خارجی، کاهش شدیدتری را در نرخ رشد تجربه می‌کنند. این فرضیات توسط

1. Pritchett

رگرسیون تغییرات رشد شاخص‌های مربوط به تقابل‌های پنهان و متغیرهای جایگزین برای نهادهای مدیریت تقابل (علاوه بر سایر متغیرها) آزمون شده است.

نمودار شماره ۳، ارتباط میان شکاف‌های قومی و کاهش نرخ رشد را نشان می‌دهد. در این جا نیز سایر متغیرها کنترل شده‌اند. براساس این نمودار، ارتباط نظام‌مندی میان این دو متغیر (کشورهای با قومیت‌های بیش‌تر و زبان‌های متعددتر و کاهش شدیدتر رشد اقتصادی) ملاحظه می‌شود.

توجه ما به نهادهای دموکراتیک در این مطالعه، ناشی از این است که چنین نهادهایی زمینه مناسب برای تنظیم و مدیریت تقابل‌های اجتماعی را، از طریق ابزارهای مشارکتی و قوانین و مقررات، فراهم می‌آورند و پیامدهای منفی شوک‌های خارجی را کاهش می‌دهند. برای آزمون این فرضیه، ارتباط میان میزان دموکراسی و تغییرات نرخ رشد متعاقب شوک‌های خارجی باید معین شود. این بار، برای جلوگیری از بروز رابطه معکوس علت و معلولی، زمان به سال‌های دهه ۱۹۷۰ محدود شده است.

نقاط پراکنده در نمودار شماره ۴، یکصد و یک کشور را پوشش می‌دهند. این نقاط به فرضیه مورد نظر به روشنی پاسخ مثبت می‌دهند. کشورهایی که در طول سال‌های دهه ۱۹۷۰ آزادی سیاسی بیش‌تری را تجربه کرده‌اند، زمانی که روند رشد تغییر یافته، کاهش کم‌تری در نرخ رشد اقتصادی داشته‌اند. ارتباط میان دموکراسی و تغییرات نرخ رشد، از نظر آماری معنادار و آماره t در ضرایب برآورد شده برای دموکراسی $۳/۵۳$ و ارزش p معادل $۰/۰۰۱$ بوده است.

نمودار شماره ۵، نتایج رگرسیون را در حالتی نشان می‌دهد که کشورهای آفریقایی از نمونه حذف شده‌اند. علت حذف این کشورها، از یک سو، کیفیت داده‌های آماری است و

۱. هر رگرسیون در این مقاله، علاوه بر متغیرهایی که به طور مشخص مورد بحث قرار گرفت، شامل متغیرهای زیر در طرف راست است: لگاریتم تولید ناخالص داخلی سرانه در سال ۱۹۷۵، نرخ رشد قبل از سال توقف رشد، میزان شوک‌های خارجی در طول سال‌های دهه ۱۹۷۰، دسته‌بندی‌های قومی - زبانی و متغیرهای مجازی منطقه‌ای برای آمریکای لاتین، آسیای شرقی و آفریقای زیر صحرای.

دیگران که رابطه میان دموکراسی و تغییرات نرخ رشد، احتمالاً از وجود معدودی کشورهای آفریقایی با نظام‌های شدیداً استبدادی تأثیر می‌پذیرد؛ ولی این ارتباط در نمونه جدید نیز به جای خود باقی مانده است. ضریب شیب جزئی عملاً بدون تغییر مانده است و آماره t تقریباً بالا (۳/۳۲) است. همان طور که این دو نمودار نشان می‌دهند، بدترین عملکرد به کشورهایی مانند سوریه، الجزایر، پاناما و گابون مربوط بوده که آزادی‌های سیاسی در آن‌ها، در مقایسه با آن میزان از دموکراسی که از کشورهایی با سطح درآمدی آن‌ها انتظار می‌رفته، بسیار محدود بوده است. کشورهایی که دارای نظام‌های سیاسی باز بوده‌اند، مانند کاستاریکا، بوتسوانا، باربادوس و هند، عملکرد اقتصادی بسیار بهتری داشته‌اند.

با توجه به این که عموماً تصور می‌شود دولت‌های قدرتمند و خودمختار می‌توانند در مواجهه با مشکلات و نابسامانی‌ها، سیاست‌های تعدیل را به اجرا بگذارند، این نتایج شاید حیرت‌انگیز به نظر برسند؛ ولی با توجه به مطالب ارائه شده در بالا - تعدیل در مقابل شوک‌های خارجی به مدیریت تقابل‌های اجتماعی نیازمند است و نهادهای دموکراتیک نهادهای مناسبی برای مدیریت تقابل هستند - این نتایج کم‌تر حیرت‌انگیز خواهد بود. هر یک از شانزده رگرسیون برآورد شده در این مقاله، در سمت راست علاوه بر متغیرهایی که قبلاً به آن‌ها اشاره شد، شامل متغیرهای زیر بوده‌اند:

لگاریتم تولید ناخالص داخلی سرانه در سال ۱۹۷۵، نرخ رشد پیش از سال توقف رشد اقتصادی، میزان شوک خارجی در طول سال‌های دهه ۱۹۷۰، جدایی قومی - زبانی و متغیرهای مجازی منطقه‌ای برای آمریکای لاتین، آسیای شرقی و آفریقای صحرایی. برای بررسی عمیق‌تر مسأله، ارتباط میان کاهش نرخ رشد و سه جنبه از نظام سیاسی مورد بررسی قرار گرفته است:

الف) درجه استقلال نهادی دستگاه اجرایی

ب) درجه استقلال اجرایی دولت

ج) درجه راه‌یابی غیرنخبگان به نهادهای سیاسی.

این سه متغیر، از اطلاعات سیاسی مربوط به کشورهای مختلف جهان استخراج گردیده است (رجوع شود به جاگرز و جور، ۱۹۹۵). این اطلاعات، برای استفاده در رگرسیون مورد نظر، مجدداً بین صفر تا ۱۰ کد بندی شده است. همانند موارد قبلی، میانگین مقادیر گزارش شده برای هر کشور در طول سال‌های دهه ۱۹۷۰، مورد استفاده قرار گرفته است. باید در نظر داشت که این سه شاخص، بر اساس معیارهای انجمن آزادی برای اندازه‌گیری دموکراسی (که تاکنون از آن‌ها استفاده کرده‌ام) با یکدیگر همبستگی دارند: استقلال دستگاه اجرایی، در نظام‌های دموکراتیک کم‌تر و احتمال مشارکت سیاسی غیرنخبگان در نظام دموکراتیک بیش‌تر است؛ ولی استثنای جالبی نیز وجود دارند؛ برای مثال، ایالات متحده از بالاترین حد دموکراسی برخوردار است. در عین حال، بالاترین درجه استقلال نهادی نیز به دولت آمریکا مربوط می‌شود. سایر نظام‌های دموکراتیک، با دستگاه اجرایی نسبتاً خود مختار، کشورهایی چون فرانسه، کانادا و کاستاریکا هستند. برعکس، آفریقای جنوبی در طول سال‌های دهه ۱۹۷۰ دموکراسی ناچیزی داشته و دولت این کشور از خودمختاری اجرایی کمی برخوردار بوده است.

یکی از سؤالات مطرح در اقتصاد سیاسی این است که آیا یک دستگاه اجرایی مستقل و منتزع از دیگر نهادها برای اجرای اصلاحات اقتصادی ضروری است.^۱ این سؤال تا حدی با سؤال مربوط به نظام‌های دموکراتیک متفاوت است؛ زیرا مثال‌هایی که در بالا ذکر شد، نشان می‌دهند در نظام دموکراتیک نیز می‌توان دستگاه اجرایی خودمختار داشت. بنابراین، شاخص‌های اعلام شده انجمن آزادی برای اندازه‌گیری دموکراسی تا حدودی قابل قبول می‌باشند.

نتایجی که در نمودارهای شماره ۶ تا ۸ انعکاس یافته‌اند، باز هم حیرت‌انگیزند. حداقل زمانی که از دیدگاه فن‌سالاران به آن توجه کنیم، عجیب هستند. این نمودارها نشان می‌دهند که کاهش بیش‌تر نرخ رشد با استقلال بیش‌تر دستگاه اجرایی و دسترسی کم‌تر

۱. کتب و مقالات مربوط به اقتصاد سیاسی، در مقاله رودریک (۱۹۹۶) به طور خلاصه مرور شده است.

غیرنخبگان به نهادهای سیاسی ارتباط معناداری داشته است.^۱ ضرایب برآورد شده در تمامی موارد، از نظر آماری کاملاً معنادارند. بنابراین نه تنها خودمختاری اجرایی لزوماً به مدیریت اقتصادی برتر منجر نمی‌گردد، بلکه برعکس، رگرسیون‌ها نتایج مخالف را قویاً مورد تأیید قرار می‌دهند: نظام‌های سیاسی با استقلال کم‌تر دستگاه اجرایی و نهادهای مشارکتی بیش‌تر، بهتر شوک‌های خارجی را کنترل می‌کنند.^۲ این نتایج تا حدودی توضیح می‌دهد که چرا دموکراسی‌ها در بلندمدت (همان‌گونه که قبلاً توضیح داده شد) بی‌ثباتی اقتصادی کم‌تری را تجربه می‌کنند.

ذکر این نکته ضروری است که تجارب کشورهای آسیای شرقی در سال‌های اخیر این نتایج را قویاً مورد تأیید قرار می‌دهد. کره جنوبی و تایلند، که دارای نظام‌های سیاسی نسبتاً باز و مشارکتی هستند، بحران مالی را بسیار بهتر از اندونزی کنترل کردند. در مقاله رودریک (۱۹۹۹b) این موضوع مورد بحث قرار گرفته که دموکراسی به کره و تایلند کمک کرد تا بحران را حداقل به سه دلیل کنترل نمایند.

(د) دموکراسی و توزیع: سرانجام به مسأله توزیع می‌رسیم. من در مقاله (رودریک، ۱۹۹۹c) نشان داده‌ام که دموکراسی تفاوت مهمی در نحوه توزیع ارزش افزوده شرکت‌ها در بخش‌های تولیدی اقتصاد ملی ایجاد می‌کند. ارتباط قوی و معناداری، به ویژه میان میزان مشارکت سیاسی و دستمزد کارگران وجود دارد که میزان بهره‌وری نیروی کار، سطح درآمدها و سایر عوامل محتمل را کنترل می‌کند. این ارتباط هم در بین کشورهای مختلف در یک مقطع زمانی معین و هم در طول زمان در درون چند کشور مشاهده شده است. کشورهایی مانند هند، اسرائیل، مالت و قبرس که نسبت به آنچه از سطح درآمدی آن‌ها انتظار می‌رفته، مشارکت سیاسی بیش‌تری داشته‌اند، با در نظر گرفتن بهره‌وری نیروی کار،

۱. علاوه بر این، اگر شاخص انجمن آزادی، برای میزان دموکراسی کشورها به طور جداگانه وارد رگرسیون شود، علامت به دست آمده برای این متغیرها بدون تغییر باقی می‌ماند.

۲. آثار مشارکت سیاسی در مقاله ایشام و دیگران (۱۹۹۷) انعکاس یافته است. این مقاله نشان می‌دهد که هرچه جاری بیان دیدگاه‌های شهروندان بیش‌تر باشد، بازده اقتصادی بیش‌تری خواهد داشت.

از دستمزدهای بالاتری برخوردار بوده‌اند. برخی از کشورها، در طیف دیگر، با سطح مشارکتی کم‌تر از انتظار، دارای دستمزدهای پایین بوده‌اند؛ مانند سوریه، عربستان سعودی، ترکیه و مکزیک. با حرکت از سطح دموکراسی مکزیک به سطح دموکراسی ایالات متحده، دستمزدها حدود ۳۰ درصد افزایش می‌یابد. متغیرهای ابزاری و شواهد مطالعاتی قویاً نشان می‌دهند که این ارتباطی علی است؛ یعنی تحول در نظام سیاسی، بازتوزیع ارزش افزوده شرکت‌ها به نفع کارگران را سبب خواهد گردید.

نمودار شماره ۹، نوع متفاوتی از شواهد نابرابری اقتصادی را نشان می‌دهد. یکی از مشکلات اطلاعات مربوط به توزیع درآمد در بخش صنعت (که به آن اشاره شد) این است که اگر توزیع درآمد به نفع کارگران صنعتی باشد، ممکن است به تشدید نابرابری در کل اقتصاد منجر شود؛ برای مثال در شرایطی که سیاست‌های کارگری دولت به تأمین منافع قشر «اشرافیت کارگری» و به زیان کارگران بخش غیررسمی و کارگران روستایی منجر شود.

نمودار شماره ۹ نشان می‌دهد که ارتباط میان دموکراسی و نابرابری در کل اقتصاد (که توسط ضریب جینی اندازه‌گیری و از مجموعه اطلاعات Deininger-Squire محاسبه می‌شود) در واقع ارتباطی منفی است. نظام سیاسی هر چه بیش‌تر بر مبنای مشارکت باشد، برابری بیش‌تری را هم در بخش نوین (صنعت) و هم در سراسر اقتصاد ایجاد می‌کند. توزیع درآمد عادلانه‌تر در نظام‌های دموکراتیک - همان‌گونه که شواهد نشان می‌دهند - تأثیر منفی بر رشد اقتصادی بر جای نمی‌گذارد؛ در حالی که ثبات و انعطاف‌پذیری بیش‌تری ایجاد می‌کند.

پایان سخن و نتیجه‌گیری

اول آن که دموکراسی انتقال قدرت را، از گروهی از سیاستمداران که اعتبار خویش را از دست داده‌اند، به گروه جدیدی از رهبران دولتی تسهیل می‌کند. دوم آن که ساز و کار مشارکتی، مشاوره و چانه‌زنی، سیاستگذاران را قادر می‌سازد تا اتفاق نظر ضرور را برای اعمال سیاست‌های لازم اصلاحی قاطعانه به‌وجود آورند. سوم آن که چون دموکراسی

زمینه‌های مناسب نهادی را برای بیان دیدگاه‌ها ایجاد می‌کند، کره جنوبی و تایلند توانستند ضرورت سازماندهی اعتراضات و تظاهرات و سایر اشکال ایجادکننده تنش اجتماعی را، که گروه‌های آسیب‌دیده از اصلاحات و گروه‌های حامی آنان شکل می‌دهند، از میان ببرند. تحولات نهادی، امروزه به سخنی رایج مبدل گردیده است. مشاوران سیاسی و نهادهای مالی بین‌المللی (IFIs)، با تأکید بر این دیدگاه که اقتصاد مبتنی بر بازار به میزان زیادی به نهادسازی نیازمند است، تحولات نهادی را بهانه‌ای برای توجیه توصیه‌ها و شروط خویش قرار داده و عرصه شروط خود را از نهادهای پولی و مالی به سوی نهادهای مدیریتی، نظارت بر بازار دارایی‌ها، فعالیت‌های بازار کار، رابطه میان دولت و بخش خصوصی، فساد، شفافیت و تور حمایتی تأمین اجتماعی گسترش داده‌اند. در حالی که این برنامه‌ها حقوقی اساسی برای تشخیص تحولات نهادی ضرور برای نهادهای مالی بین‌المللی به‌وجود آورده‌اند، این نهادها با دو نقطه ضعف مواجهند:

اول آن که مشخص نیست که نهادهای مالی بین‌المللی بتوانند بر انحراف دیدگاه «نئولیبرالی» مبنی بر وجود الگوی اجتماعی - اقتصادی منحصر به فرد غلبه کنند؛ الگویی که ایالات متحده، اگر نه دوباره‌سازی، حداقل شبیه‌سازی کرده است. براساس این الگو، زمانی که کره جنوبی از صندوق بین‌المللی پول درخواست وام کرد، صندوق بین‌المللی پول از این کشور خواست که مجموعه‌ای از اصلاحات مبهم و نامشخص را در فعالیت‌های تجاری و حساب سرمایه، ارتباط میان دولت و بخش خصوصی و نهادهای بازار کار، به اجرا گذارد و اقتصاد کره را برطبق آرمان‌های اقتصاددانان مکتب واشنگتن از اقتصاد بازار آزاد، مجدداً قالب‌گیری کند. این الگو، نه تنها تاکنون آزمون نشده بود، بلکه راه را بر روی برخی از راهبردهای توسعه می‌بست که در گذشته به کار گرفته شده بود یا می‌شد آن‌ها را در آینده به کار بست. اگر کره، کشوری با سابقه توسعه مثال‌زدنی، تحت چنین فشارهایی قرار می‌گیرد، می‌توان تصور کرد که با کشورهای کوچک با اقتصادهایی که سوابق تاریخی برجسته‌ای ندارند، چگونه برخورد می‌شود. همان‌گونه که در این مقاله بحث شد، دیدگاهی

که به برتری مسلم‌الگوی خاصی از اقتصاد سرمایه‌داری معتقد است، از نظر گستره تنوع نهادی که اقتصاد بازار دارای توان پذیرش آن‌هاست، محدودیت‌هایی ایجاد می‌کند. دوم آن که حتی اگر نهادهای مالی بین‌المللی بتوانند ترجیحات خود از الگوی نئولیبرالی را به کناری نهند، تورش سازمانی برای ایجاد شرایط مشابه، اگر نه یکسان، برای توصیه به دولت‌های طرف قرارداد اعطای وام، به جای خواهد ماند. برای نهادهایی چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دشوار است که خود را با راهبرد «بگذار صد گل بشکند» وفق دهند. چون در غیر این صورت می‌بایست تاکنون با برخی کشورها، کما بیش به نحو مطلوب تری برخورد می‌شد. به نظر می‌رسد در بهترین حالت، در برابر آزمون‌های نهادی اعمال شده از سوی برخی دولت‌های درخواست‌کننده وام، به نحو غیر دوستانه‌ای برخورد شده است.

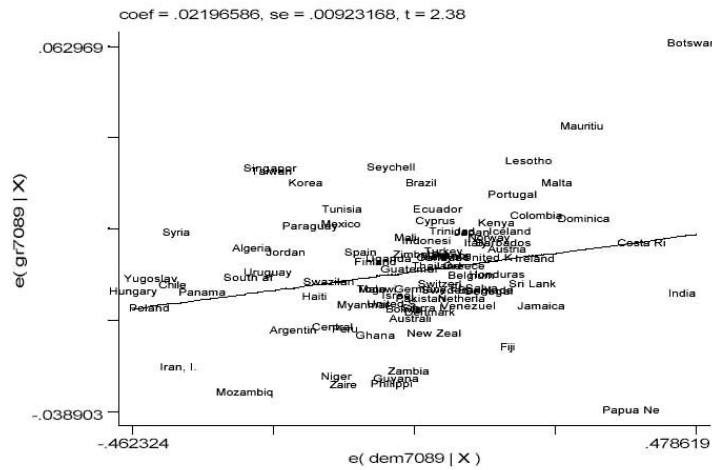
مطمئناً برخی همگرایی‌های نهادی می‌تواند مناسب و مفید باشد. هیچ‌کس نمی‌تواند مخالف معرفی معیارهای مناسب در حسابداری، یا مخالف بهبود نظارت بر عملکرد واسطه‌های مالی باشد. نگرانی عمده در مورد شروط تعیین شده توسط نهادهای مالی بین‌المللی، به آن دسته از معیارهایی مربوط می‌شود که به مثابه فرایندی برای جداسازی و تمایز برخی از ترجیحات در مجموعه‌های نهادی عمل می‌کند - حمایت از آزادسازی حساب سرمایه، آزادسازی بازار کار، ایجاد دستگاه اجرایی به سبک آمریکایی و مخالفت با سیاست‌های صنعتی - و به کشورهای درخواست‌کننده وام تحمیل می‌شود.

خلاصه آن که تمرکز من بر اهمیت دانش بومی و دموکراسی مشارکتی، به مثابه ماورای نهاد، بدین مفهوم است که شروط اعلام شده را می‌توان به نحو صحیح تری، از طریق آزادی‌های سیاسی اساسی به دست آورد. در این مقاله نشان داده شد که عملکرد نظام‌های دموکراتیک در برخی از ابعاد بهتر است: نظام‌های دموکراتیک بی‌ثباتی و عدم اطمینان کم‌تری ایجاد می‌کنند، شوک‌ها را بهتر کنترل می‌نمایند و پیامدهای توزیعی مطلوب‌تری دارند. تفسیر این نتایج، که در سراسر مقاله بر آن تأکید شده، این است که دموکراسی، ساختن نهادهای برتر را تسهیل می‌کند. من عمیقاً به تنوع نهادی اعتقاد دارم.

دلیلی نمی‌بینم که برخی از دولت‌ها شهروندان را از حقوق سیاسی اساسی خود مانند آزادی بیان، حق رأی، دستیابی به مناصب سیاسی و آزادی ایجاد تشکل‌ها محروم نمایند. اگر عرصه‌ای وجود داشته باشد که در آن شروط نهادی هم متناسب و هم دارای ارزش اقتصادی زیادی باشند، به نظر من این عرصه، عرصه دموکراسی است.

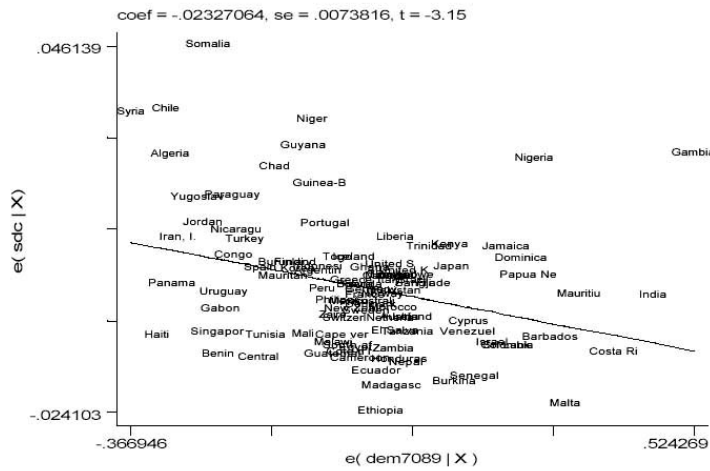
نمودار شماره ۱- همبستگی جزئی میان دموکراسی و رشد اقتصادی (۸۰-۱۹۷۰) با در نظر گرفتن درآمد اولیه، آموزش و متغیرهای مجازی منطقه‌ای

ضریب همبستگی: ۰/۲۲
 انحراف معیار: ۰/۰۰۹
 آماره t: ۲/۲۸



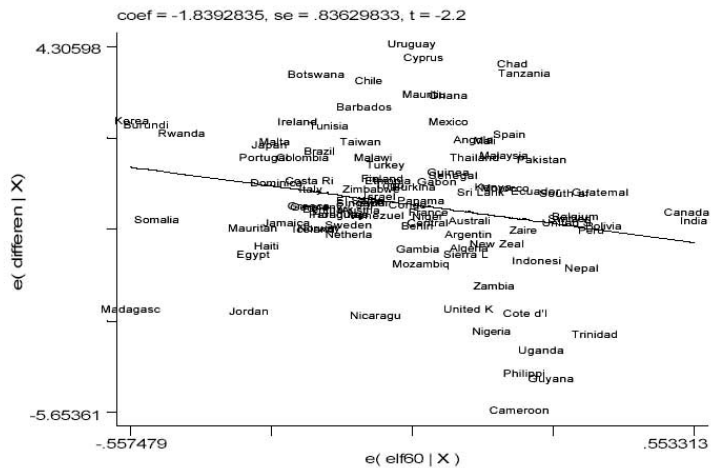
ر: ۰

ض
 ۰۷



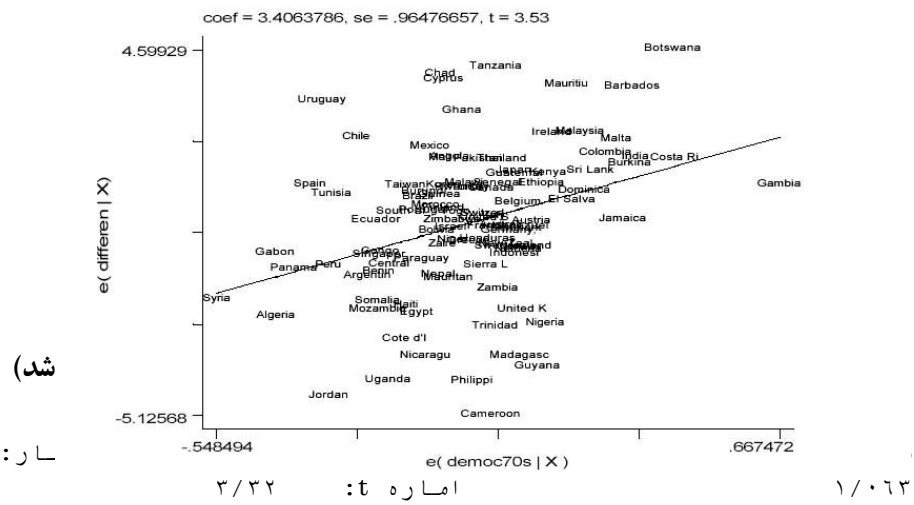
ر: ۰

ضریب
 /۸۳۶



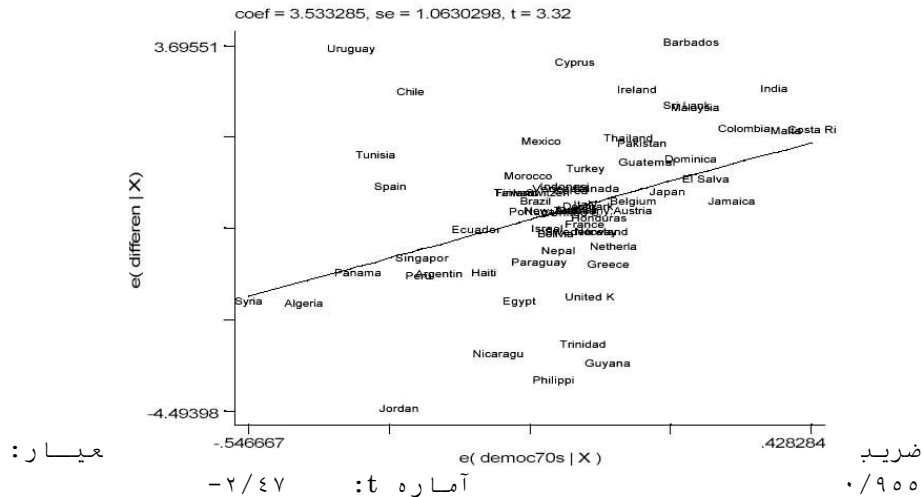
نمودار شماره ۴- دموکراسی و تمایز در رشد (قبل و پس از سال تغییر در روند رشد)

ضریب همبستگی: ۳/۴۰۶
 انحراف معیار: ۰/۹۶۵
 آماره t: ۳/۵۳



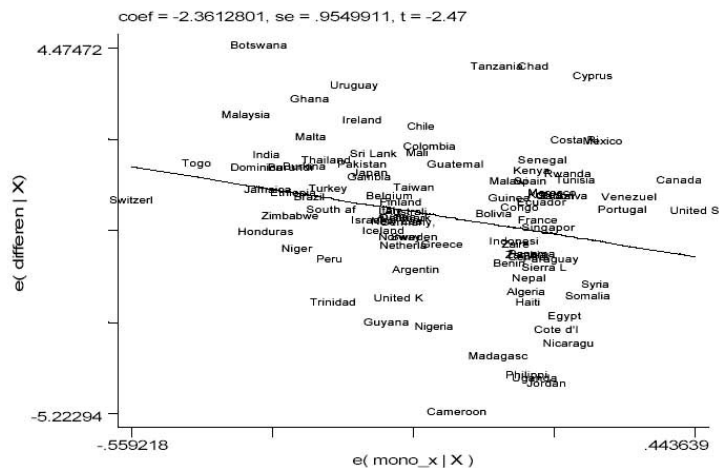
شماره t:

ضریب همبستگی:



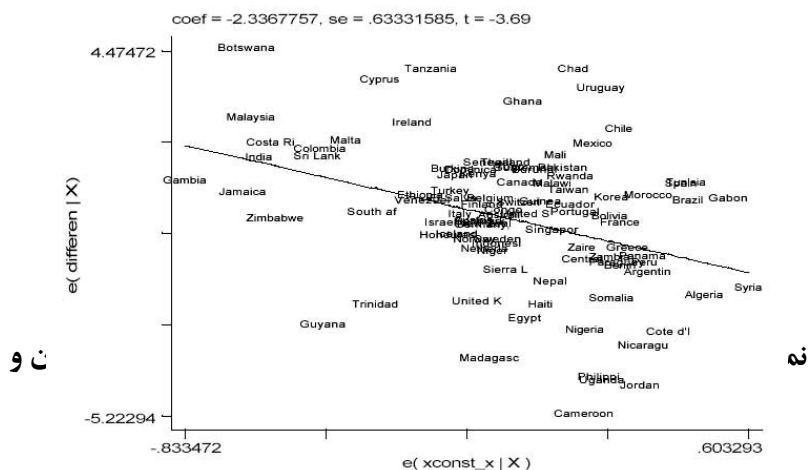
شماره t:

ضریب همبستگی:

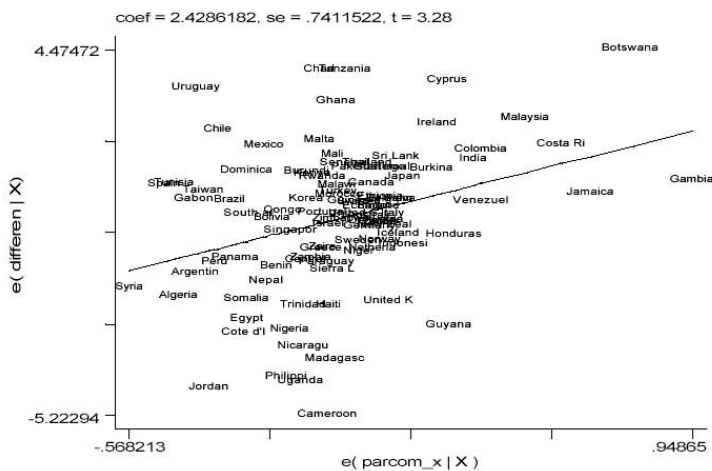


نمودار شماره ۷- استقلال اجرائی دستگاه اجرائی و تمایزهای رشد (قبل و پس از سال تغییر در روند رشد)

ضریب همبستگی: $-۲/۳۳۷$ انحراف معیار: $۰/۶۳$
 آماره t: $-۳/۶۹$

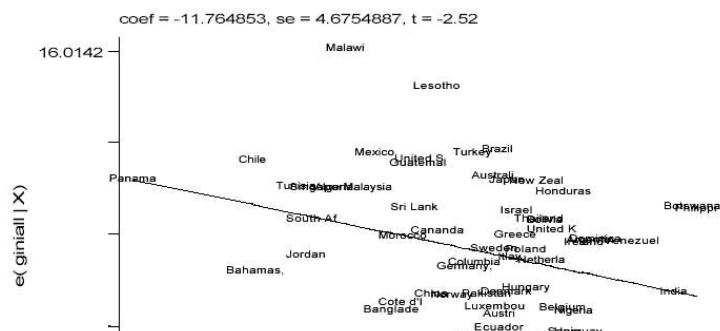


ضریب همبستگی: $۲/۴۳$ انحراف معیار: $۰/۷۴$
 آماره t: $۳/۲۸$



نمودار شماره ۹- همراهی جزئی میان دموکراسی و نابرابری گسترده اقتصادی (ضریب جینی) ۱۹۸۵-۸۹

متغیرهای کنترل عبارتند از: لگاریتم GDP سرانه، لگاریتم GDP سرانه به توان ۲، شهرنشینی، متغیرهای مجازی برای آمریکای لاتین، آسیای شرقی، کشورهای سوسیالیستی و کشورهای صادرکننده نفت



جدول شماره ۱- اختلاف در عملکرد اقتصادی نظام‌های سیاسی متفاوت

دموکراسی قوی	دموکراسی ضعیف	نظام دموکراتیک	نظام استبدادی	ضرایب تغییرات در رشد بلندمدت اقتصادی
-13.3338	-48638		Peru	10914
۰/۶۱	۱/۰۲	۰/۵۴	۱/۰۵	غیر شرطی
۰/۵۴	۰/۶۴	۰/۴۸	۰/۷	شرطی

برای توضیح بیشتر به متن مقاله مراجعه شود.

جدول شماره ۲- مشارکت سیاسی و تغییرات در عملکرد اقتصادی

انحراف معیار از نرخ رشد		متغیر وابسته		متغیرهای برآورد شده از طریق چند رگرسیون
مصرف	سرمایه گذاری	مصرف	تولید ناخالص داخلی	
IV	OLS	OLS	OLS	
-۴/۹۷	-۴/۳۶	-۲/۳۳	۱/۳۱	دموکراسی*
۲/۱۰	۱/۶۱	۱/۰۹	۰/۶۰	انحراف معیار
۸۸	۱۰۱	۱۰۱	۱۰۱	تعداد مشاهدات

معادلات رگرسیونی دیگری که در این جدول نشان داده نشده عبارتند از: لگاریتم تولید داخلی سرانه، لگاریتم جمعیت، شاخص مربوط به ریسک شوکهای خارجی، متغیرهای مجازی برای آمریکای لاتین، آسیای شرقی، آفریقای صحرائی، OECD
 * این بدان معناست که نتایج آماری در سطح ۹۵ درصد معنادار می‌باشند.

منابع و مأخذ

1. Alesina, Alberto, and Allan Drazen: "Why Are Stabilizations Delayed?", American Economic Review, 81(5), 1991, 1170-1188.
2. Amsden, Alice H., "Asia's Next Giant: South Korea and Late

- Industrialization", New York, Oxford University Press, 1989.
3. Barro, Robert; "Determinants of Economic Growth: A Cross-Country Empirical Study", NBER Working Paper, No. 5698, August 1996.
 4. Bordo, Michael D., Claudia Goldin, and Eugene N. White, eds., "The Defining Moment: The Great Depression and the American Economy in the Twentieth Century", University of Chicago Press, Chicago, 1998.
 5. Chandra, Siddharth; "On Pillars of Democracy and Economic Growth", Graduate School of Public and International Affairs, University of Pittsburgh, February 1998.
 6. Chowdhurie-Aziz, Monali; "Political Openness and Economic Performance", Unpublished Paper, University of Minnesota, and January 1997.
 7. Evans, Peter; "Embedded Autonomy: States & Industrial Transformation", Princeton University Press, Princeton, NJ, 1995.
 8. Hall, Robert E., and Charles I. Jones; "Why Do Some Countries Produce So Much More Output per Worker than Others?", Quarterly Journal of Economics, February 1999, 114(1), 83-116.
 9. Hausmann, Ricardo, and Michael Gavin; "Securing Stability and Growth in a Shock Prone Region: The Policy Challenge for Latin America", Inter-American Development Bank, Washington, DC, 1996.
 10. Helliwell, John, *Empirical Linkages between Democracy and Economic Growth*, British Journal of Political Science 24, 1994, 225-248.
 11. Hoff, Karla, and Joseph E. Stiglitz; "Modern Economic Theory and Development", World Bank, October 1999.
 12. Isham, Jonathan, Daniel Kaufmann, and Lant Pritchett; "Civil Liberties, Democracy, and the Performance of Government Projects", the World Bank Economic Review, May 1997, 219-42.
 13. Jacoby, Sanford M., "Risk and the Labor Market: Societal Past as Economic Prologue", Institute of Industrial Relations, UCLA, 1998.
 14. Jagers, K., and T.R. Gurr; "Tracking Democracy's Third Wave with Polity III Data", Journal of Peace Research 32, 1995, 469-482.
 15. Johnson, Simon, and Andrei Shleifer; "Coase v. the Coasians: The Regulation and Development of Securities Markets in Poland and the Czech Republic", MIT and Harvard, September 1999.
 16. Kaufmann, Daniel, Aart Kraay, and Pablo Zoido-Lobaton; "Governance Matters", Unpublished Paper, the World Bank, May 1999.
 17. Knack, Stephen, and Philip Keefer; "Institutions and Economic Performance: Cross-Country Tests Using Alternative Institutional Measures", Economics & Politics, November 1995, 207- 228.

18. Knack, Stephen, and Philip Keefer; "Does Social Capital Have an Economic Payoff? A Cross-Country Investigation", Unpublished Manuscript, July 1996.
19. Lau, Lawrence J., Yingyi Qian, and Gerard Roland; "Reform without Losers: An Interpretation of China's Dual-Track Approach to Transition", November 1997.
20. Lin, Justin Yifu, and Jeffrey B. Nugent; "Institutions and Economic Development", in J. Behrman and T.N. Srinivasan, eds., Handbook of Economic Development, Vol. 3A, North-Holland, Amsterdam, 1995.
21. Meade, J.E., and Others; "The Economics and Social Structure of Mauritius-Report to the Government of Mauritius", London, Methuen and Co., Ltd., 1961.
22. Miles, William F.S., "The Mauritius Enigma", Journal of Democracy, 10(2), April 1999, 91-104.
23. North, Douglass C., and R. Thomas; "The Rise of the Western World: A New Economic History", Cambridge University Press, Cambridge, 1973.
24. North, Douglass C., and Barry Weingast; "Constitutions and Commitment: The Evolution of Institutions Governing Public Choice in Seventeenth Century England", Journal of Economic History, XLIX, 1989, 803-832.
25. Pritchett, Lant; "Economic Growth: Hills, Plains, Mountains, Plateaus and Cliffs", Unpublished Paper, World Bank, October 1997.
26. Przeworski, Adam, and Fernando Limongi; "Political Regimes and Economic Growth", The Journal of Economic Perspectives, Summer 1993, 51-69.
27. Qian, Yingyi, Gerard Roland, and Chenggang Xu; "Coordinating Changes in M-Form and UForm Organizations," Paper for the Nobel Symposium, August, 1999.
28. Quinn, Dennis P., and John T. Woolley; "Democracy and National Economic Performance: The Search for Stability", School of Business, Georgetown University, June 1998.
29. Rodrik, Dani; "Understanding Economic Policy Reform", Journal of Economic Literature, March 1996, 9-41.
30. Rodrik, Dani; "Democracy and Economic Performance", Unpublished Paper, December 1997.
31. Rodrik, Dani; "Why Do More Open Economies Have Bigger

- Governments?", *Journal of Political Economy*, 106(5), October 1998, 997-1032.
32. Rodrik, Dani; "Why Is There so Much Economic Insecurity in Latin America?" Unpublished Paper, October 1999.
(<http://www.ksg.harvard.edu/rodrik/insecur.pdf>)
33. Rodrik, Dani; "The New Global Economy and Developing Countries: Making Openness Work", Overseas Development Council, Washington, DC, 1999(b).
34. Rodrik Dani; "Democracies Pay Higher Wages", *Quarterly Journal of Economics*, August 1999(b).
35. Rodrik, Dani; "Where Did All the Growth Go? External Shocks, Social Conflict, and Growth Collapses", *Journal of Economic Growth*, 4(4), December 1999, forthcoming.
(<http://www.ksg.harvard.edu/rodrik/confcontext.pdf>)
36. Sachs, Jeffrey D., and Wing Thye Woo; "Understanding China's Economic Performance", *Journal of Policy Reform*, Forthcoming.
37. Sah, Raaj K., "Fallibility in Human Organizations and Political Systems", *Journal of Economic Perspectives*, 5(2), Spring 1991, 67-88.
38. Tavares, Jose, and Romain Wacziarg; "How Democracy Fosters Growth", Harvard University, August 1996.
39. Temple, Jonathan, and Paul Johnson; "Social Capability and Economic Growth", *Quarterly Journal of Economics*, August 1998, 113(3), 965-90.
40. Tornell, Aaron, and Philip R. Lane; "The Voracity Effect", *American Economic Review*, 89(1), March 1999, 22-46.
41. Unger, Roberto Mangabeira; "Democracy Realized: The Progressive Alternative", Verso, London and New York, 1998.
42. Wellisz, Stanislaw, and Philippe Lam Shin Saw, Mauritius, in Ronald Findlay and Stanislaw Wellisz, eds., *The Political Economy of Poverty, Equity, and Growth: Five Open Economies*, Oxford University Press, New York, 1993.
43. Williamson, John, ed., "The Political Economy of Policy Reform", Washington, DC, Institute for International Economics, 1994.

« »

« »

»

«

.()

()

/

/

/

()

1. Morley

۲. شاخص مورلي و همکاران (۱۹۹۹) بر مبناي مقاله لورا (Lora, 1997) تهيه شده است. همچنين مراجعه شود به (Lora, 2001).

۳. بحران اقتصادي در آرژانتين و اروگوئه ديرتر از ديگر کشورهاي آمريکاي لاتين بروز کرده و در سال ۲۰۰۲ اين دو کشور را به مرز فروپاشي کشانده است. م.

()

۱. براي مطالعه موضوع نهادهاي مناسب در شرايط متفاوت به ماك و رودريك (Muk and Rodrik)، ۲۰۰۲ مراجعه شود.

« » « »

« »

۲. نامعين بودن در نوع تخصصي شدن با نامعين بودن ناشي از مقياس توليد يا آموزش ضمن کار متفاوت است. نامعين بودن ناشي از مقياس توليد يا آموزش ضمن کار، موضوع مقاله بامول و گوموري (Baumol and Gomory, 2000) است: «امروزه هيچ پيامد اقتصادي منحصر به فردي بر اساس مزيتهاي ملي وجود ندارد. اقتصاد جهاني، امروزه ديگر بهترين پيامد منحصر به فرد را تعيين نميکند که در اثر رقابت جهاني حاصل شده باشد و بر مبناي آن هر کشور به بهترين وجه در خدمت منافع جهاني عمل و دقيقاً کالاهاي را توليد کند که به طور طبيعي کارآمدترين توليد هستند. در عوض، **پيامدهاي محتمل بسياري** وجود دارند که به اين بستگي مييابند که کشورها در عمل تصميم ميگيرند که چه توليد کنند، و از نظر طبيعي و انساني در عمل چه ظرفيتهايي را ايجاد ميکنند». (گومري و بامول ۲۰۰۰، ص ۵، تأکيد از اصل مقاله است).

()

»

«

() .

-
1. Nelson.
 2. Westphal and Evenson.
 3. Lall.

۴. برای مطالعه یک تحلیل نظری در مورد «آموختن آموزش» و اینکه وجود چنین دیدگاهی ممکن است مسئول فقدان همگرایی بین‌کشورها و تخصصی نشدن در تولید باشد، رجوع شود به استیگلیتز (Stiglitz)، ۱۹۸۷. الگوی سرمایه‌گذاری زرا (Zeira)، ۱۹۸۷ که در آن شرکت تابع سود خود را نمی‌شناسد و می‌تواند آن را تنها از طریق سرمایه‌گذاری کشف کند، به مفهوم دیدگاه ما بسیار نزدیک است. در الگوی ما، برخلاف الگوی زرا، دانش به دست آمده در فرایند کشف هزینه‌های تولید، به سوی دیگر کارآفرینان بالقوه نیز انتشار می‌یابد.

۵. عامل دیگر، ناطمینانی درباره امکانات تجاری است - مثلاً این که آیا تقاضای مناسبی برای کالای مورد نظر وجود دارد یا نه. این نوع از مشکلات اطلاعاتی در الگوی ارائه شده در مقاله واتسون و راش (Watson and Rauch)، ۲۰۰۱ درباره «واسطه‌های تجارت جهانی» و «شبکه جهانی واسطه‌گری» مورد بحث قرار گرفته است. احتمالاً این‌گونه کارآفرینی کمیاب و نادر است؛ زیرا ممکن است برای واسطه‌ها انگیزه کافی برای حفظ و گسترش شبکه اطلاعاتی وجود نداشته باشد.

« »

()

()

۱. همان گونه که وستفال و ايونسون، ۱۹۹۵ بيان مي‌دارند، تطبيق فناوري با شرايط محلي به طور معمول ضروري است؛ ولي به ندرت با نوآوري، که در خارج قابل ثبت است، همراه است. انطباق فناوري با شرايط محلي با ارتقاي سطح فناوري همراه نيست (۱۹۹۵، ۲۲۴۹). →

()

)

(

)

:

(

:

)

.(

()

-
۱. اين استدلال با شواهد مربوط به كشورهاي آمريكاي لاتين سازگار است. برآوردهاي اوليه در مورد آثار اصلاحات بر رشد اقتصادي ايسترلي، لوآيزا و مونتيل (Easterly, Loayza and Montiel, 1997) ، لورا و باررا (Lora and Barrera, 1997) و فرناندز، آرياس و مونتيل (Fernandez-Arias and Montiel, 1997) آثار نسبتاً عميق و دائمي يافته‌اند. با استفاده از اطلاعات سال‌هاي اخير، لورا (Lora, 2002) نشان مي‌دهد كه تأثير اصلاحات بر رشد، كمتر و موقتي‌تر از آن چيزي است كه برآورد مي‌شده است.
۲. براي مثال رجوع شود به Amsden 1989 ، Wade 1990 و Evans 1995.

:

n

()

()

:

()

()

()

)

.(

)

(

:

(

(

)

(

۱۲۰ چند مقاله در زمینه موانع نهادی توسعه اقتصادی _____

()

()

توسعه اقتصادي، به مثابه خوديابي ۱۲۱

--	--	--	--

()			

:

»

«

.()

() .

(Katz)

2. Westphal 1981, p. 34.

۳. مراجعه شود به اوانس (Evans) ۱۹۹۵، ص ۵۷ و ويد (Wade) ۱۹۹۰، ص ۷۹.

۴. براي مثال رجوع شود به دالمن (Dahlman) و فريشتاك (Frischtak) ۱۹۹۳، ۲۵-۴۲۴.

5. Katz

:

() ()

()

()

« »

(Leamer, 1984)

()
()

(Wood and Meyer, 1999)

« »

.()

()

:

(IBM)

.() (UNIX)

-
1. Kapur
 2. Infosys and Wipro

توسعه اقتصادي، به مثابه خوديابي ۱۲۷

«... _____ »:
(Nasdaq International)

()

:

...»

« () .(

)

(HS)

(HS)

(HS)

(HS)

:

1. HS (Harmonized Schedule).

(HS)

(HS)

۱. گزارش‌هاي ولف (Edward N. Wolf) در فصل يازدهم گومري و بامول (Gomory and Baumol, 2000) ولف نشان مي‌دهد که ساختارهاي صنعتي در کشورهاي صنعتي پيشرفته همگرایی نداشته‌اند، هر چند بهره‌وري کل عوامل و موجودي اوليه منابع در اين کشورها همگرایی داشته است. الگوي تخصیصی شدن واگرا بوده و زمانی که ایجاد شده، ثابت باقی مانده است.

()

()

:

»

۱. در منابع کتب و مقالات اقتصادی اخیراً از این فرض فاصله گرفته شده است؛ برای مثال باسو و ویل (Basu and Weil, 1998)، و کاسلی و کلین (Caselli and Coleman, 2000)، هر دو بر روی تفاوت‌های تولید ناخالص سرانه ناشی از تفاوت در «فناوری‌های مناسب» تأکید کرده‌اند. هرچند در هیچ‌یک از این مقالات، نقش عدم اطمینان در به کارگیری و انطباق فناوری با شرایط خاص هر کشور مد نظر قرار نگرفته است.

...

....

«...» .(

»:

« () ».

« »

» ()

«.

« »

-
1. Platt
 2. Clark and Woolcott

»:

«

:

.(

:

»

.()«

.()

()

«

»

.()

-
1. Saxonhouse and Wright
 2. Fletcher

)

(

« »

:

«

.(

).

« »

()

« »

« »

-
1. Odagiri and. Goto
 2. Amsden

»:

«...

()

»

«

()

()

»

)«

.(

)

1. Turnkey
قراردادهایی که براساس آن ها کارخانه کاملاً نصب و راه اندازی می‌شود و به خریدار تحویل می‌گردد.

2. Licencing
3. Gee and Hou
4. Nelson
5. Katz and Bercovich
6. Katz and Kosacoff

.(

...

»:()

«

()

.()

:

»

. (IRRI)

.()

1. International Rice Research Institute (IRRI).

(IRRI)

« () .»

« () .»

« () .»

1. Yonekawa

۲. همان‌گونه که دالمن و همکاران متذکر شده‌اند، «این کارکنان گریزپا می‌توانند انتشار فناوری را بسیار سرعت بخشند؛ ولی در عین حال، گرایش شرکت‌ها برای سرمایه‌گذاری بر روی سرمایه انسانی را تضعیف کنند» (۱۹۸۵، ص ۴۵).

:
()
()
(IT)
()
()
()
« »
« »
()
()
...»:
« » « » « »
«
()
()
« »

-
1. Lateef
 2. Forbes Global
 3. Rhee
 4. Desh

۵. به داستان شرکت محمدی در این مقاله رجوع شود.

()

« »

:

« »

...

« »

« »

« »

....

« »

.()

.()

1. Belot

۱. برای مثال‌های بیشتر در این باره که چگونه صنایع رقیب در نتیجه تلاش افراد کارآفرینی شروع به کار می‌کنند که تجربه و

« »

:

()

--	--	--	--	--

بینش را با هم ترکیب می‌نمایند، رجوع شود به ری و بلات (۱۹۹۰).
ری و بلات این افراد را کاتالیزور می‌نامند.

توسعه اقتصادي، به مثابه خوديابي ۱۴۱

,	,	/		
,	,	/		
,	,			
,	,	/		
,	,			
,	,	/		
,	,			
,	,	-		
,	,			
,	,			
,	,			
,	,			
,	,			
,	,	/		
,	,	/ /		
,	,	/		
,	,	/		
,	,	/		
,	,	/		
,	,			
,	,	/		
,	,			
,	,	/		
,	,	/		
,	,			
,	,			
,	,			

,	,			
,	,	/		

'				
	'			
'	'			
'	'	/		
	'			
	'			
	'	() %		
'	'			
'	'	/		
'	'	() %		
'	'			
	'			
'	'	/		
	'	(uncombed)		
'	'			
'	'			
'	'			
'	'			
'	'			
'	'			
'	'			
'	'	/		
'	'			
'	'			
'	'			

: ()

--	--	--	--	--

توسعه اقتصادي، به مثابه خوديابي ۱۴۳

,	,			
,	,			
	,	/		
,	,	/		
,				
,	,			
		/		
,	,	/		
,	,			
,	,			
,	,	/		
	,			
,	,			
,	,	/		
,	,	/		
,	,			
,	,	/		
,		/		
,	,	/		
	,			
,	,			
,	,	/		
,	,	/		
	,			
,	,			

,		/		
	,			
,	,	/		

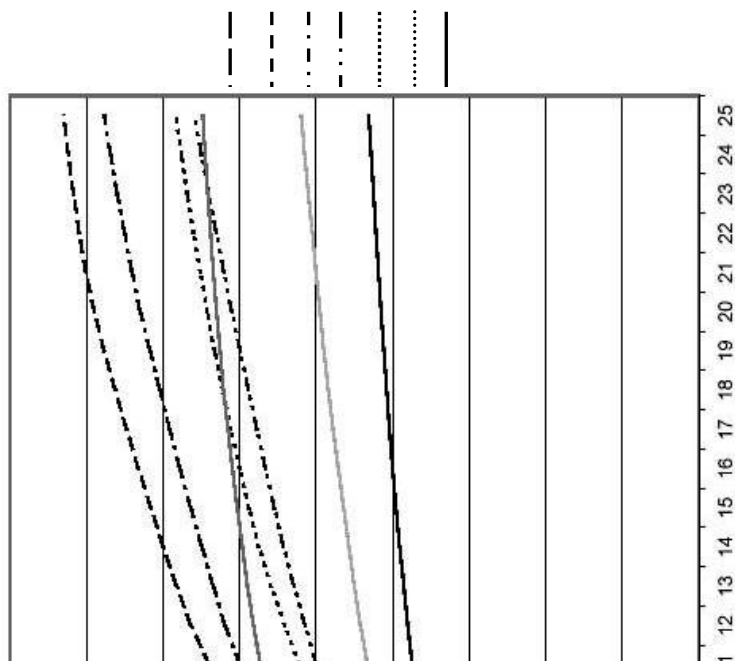
'	'	/		
'	'			
'	'			
'	'			
'	'	/		
'	'			
'	'			
'	'			
'	'	/		
'	'			
'	'	()		
'	'	/		
'	'	/		
'	'	/		
'	'	/		
'	'			
'	'			
'	'			

:

()

'	'			

توسعه اقتصادي، به مثابه خوديابي ۱۴۵



1. Amsden, Alice H., "Asia's Next Giant: South Korea and Late Industrialization", Oxford University Press, New York and Oxford, 1989.
2. Basu, Susanto, and David N. Weil; "Appropriate Technology and Growth", Quarterly Journal of Economics, November 1998.
3. Caselli, Francesco, and Wilbur John Coleman II; "The World Technology Frontier", NBER Working Paper 7904, September 2000.
4. Clark, Gregory, and Susan Wolcott; "One Polity, Many Countries: Economic Growth in India 1873-2000", in Dani Rodrik, ed., Analytical

Case Studies on Growth, 2001, Forthcoming.

5. Dahlman, Carl, Bruce Ross-Larsen, and Larry Westphal; "Managing Technological Development: Lessons from the Newly Industrializing Countries", World Bank Staff Working Paper No. 717, 1985.

6. Easterly, W., N. Loayza and P. Montiel; "Has Latin America's Post-Reform Growth Been Disappointing?", *Journal of International Economics, Supplement* 43(3-4), 1997, 287-312.

7. Evenson, Robert, and Larry E. Westphal; "Technological Change and Technology Strategy", ch. 37 in Jere Behrman and T.N. Srinivasan, eds., *Handbook of Development Economics*, Vol. 3A, Amsterdam, North-Holland, 1995, pp. 2209-2229.

8. Fernandez-Arias, E., and P. Montiel; "Reform and Growth in Latin America: All Pain, No Gain? ", Research Department Working Paper 351.

9. "Washington, DC: Inter-American Development Bank", Research Department, 1997.

10. Fletcher, W. Miles III; "The Japan Spinners Association: Creating Industrial Policy in Meiji Japan", *Journal of Japanese Studies*, 22:1, Winter 1996, 49-75.

11. Forbes Global; "Big Bang in Bangalore", 11/2/1998.

12. Gomory, Ralph E., and William J. Baumol; "Global Trade and Conflicting National Interests", The MIT Press, Cambridge, MA, 2000.

13. Guillén, Mauro F., "The Limits of Convergence: Globalization and Organizational Change in".

14. *Argentina, South Korea*, and Spain, Princeton University Press, Princeton, N.J., 2001.

15. Hou, Chi-Ming, and San Gee; "National Systems Supporting Technical Advance in Industry: The Case of Taiwan", in Richard R. Nelson, ed., "National Innovation Systems: A Comparative Analysis", Oxford University Press, New York and Oxford, 1993, 384-413.

16. Kapur, Devesh; "The Causes and Consequences of India's IT Boom", *India Review*, Vol. 1, No. 2, April 2002, 91-110.

17. Katz, Jorge, and Bernardo Kosacoff; "Technological Learning, Institution Building and the Macroeconomics of Import Substitution", Chap. 2 in Enrique Cardenas, Jose Antonio Ocampo, and Rosemary Thorp, eds., *An Economic History of Twentieth-Century Latin America*, Vol 3: Industrialization and the State in Latin America, The Postwar Years, Palgrave, Hampshire, 2000.

18. Katz, Jorge M., "Structural Reforms, Productivity and Technological Change in Latin America, Economic Commission for Latin America and

the Caribbean", Santiago, Chile, 2001.

19. Lall, Sanjaya; "Technological Change and Industrialization in the Asian Newly Industrializing Economies: Achievements and Challenges", in L. Kim and R.R. Nelson, eds., Technology, Learning and Innovation, Cambridge University Press, New York, 2000, 13-68.

20. Lateef, Asma; "Linking up with the Global Economy: A Case Study of the Bangalore Software Industry", New Industrial Organization Programme, DP/96/1997, International Institute for Labour Studies, International Labor Organization, 1997.

21. Leamer, Edward E., "Sources of Comparative Advantage: Theory and Evidence", MIT Press, Cambridge, MA, 1984.

22. Lora, Eduardo; "Structural Reforms in Latin America: What Has Been Reformed and How to Measure It", Research Department Working Paper 350. Washington, DC: Inter-American Development Bank, Research Department, 1997.

23. Lora, Eduardo; "Structural Reforms in Latin America: What Has Been Measured and How to Measure It", Research Department Working Paper 466, Washington, DC: Inter-American Development Bank, December 2001.

24. Lora, E., and F. Barrera; "A Decade of Structural Reforms in Latin America: Growth, Productivity and Investment are not What They Used to Be", Research Department Working Paper 350. Washington, DC: Inter-American Development Bank, Research Department, 1997.

25. Lora, Eduardo and Ugo Panizza; "Structural Reforms in Latin America under Scrutiny", Mimeo, Inter-American Development Bank, 2002.

26. Mayer, J.r.g, and Adrian Wood; "South Asia's Export Structure in a Comparative Perspective", IDS, Sussex, 1999, 1-45.
<http://www.ids.ac.uk/ids/publicat/wp/wp91.pdf>

27. Morley, Samuel A., Roberto Machado, and Stefano Pettinato; "Indexes of Structural Reform in Latin America", ECLAC, Santiago, Chile (LC/L.1166), January 1999.

28. Mukand, Sharun, and Dani Rodrik; "In Search of the Holy Grail: Policy Convergence, Experimentation, and Economic Performance", January 2002.

29. Nasdaq International Magazine, #24, September 1999.

30. Nelson, Richard R., "On Technological Capabilities and their Acquisition", in R. Evenson and G. Ranis, eds., Science and Technology:

- Lessons for Development Policy, Westview Press, Boulder, CO, 2000, 71-80.
31. Odagiri, Hiroyuki, and Akira Goto; "The Japanese System of Innovation: Past, Present, and Future", in Richard R. Nelson, ed., National Innovation Systems: A Comparative Analysis, Oxford University Press, New York and Oxford, 1993, 76-114.
32. Rauch, James E., and Joel Watson; "Entrepreneurship in International Trade", University of California at San Diego Economics Discussion Paper 2001-20, December 2001.
33. Roll, Richard, and John Tallbott; "Why Many Developing Countries Just aren't", Unpublished Paper, November 13, 2001.
34. Saxonhouse, Gary, and Gavin Wright; "Technological Evolution in Cotton Spinning, 1878- 1933", Unpublished Paper, Stanford University, January 2000.
35. Stiglitz, Joseph E., "Learning to Learn, Localized Learning and Technological Progress", in P. Dasgupta and P. Stoneman, eds., Economic Policy and Technological Performance, Cambridge University Press, Cambridge, 1987, 125-153.
36. Westphal, Larry E., "Empirical Justification for Infant Industry Promotion", World Bank Staff Working Paper No. 445, March 1981.
37. Wood, Adrian, and J.rg Mayer; "Africa's Export Structure in a Comparative Perspective", IDS, Sussex, September 1999, 1-38. <http://www.ids.ac.uk/ids/global/pdfs/wood2a.pdf>
38. Yonekawa, Shin-ichi; "The Growth of Cotton Spinning Firms: A Comparative Study", in A. Okochji and S. Yonekawa, eds., The Textile Industry and Its Business Climate, the International Conference on Business History 8, University of Tokyo Press, Tokyo, 1982, 1-44.
39. Zeira, Joseph; "Investment as a Process of Search", Journal of Political Economy, Vol. 95, No. 1, 1987, 204-210.

مقدمه

هدف از فعالیت‌های اقتصادی، افزایش رفاه افراد جامعه است. لذا ساختارهای اقتصادی که قادر باشند این هدف را محقق سازند، بر سایر ساختارهایی که قادر به تحقق این خواسته نیستند، برتری دارند. این نظریه ممکن است بسیار بدیهی به نظر آید؛ ولی در بررسی دقیق‌تر بسیار پیچیده است. قطعاً همه سیاستمداران - چپ، راست و میانه - این نظریه را می‌پذیرند. با وجود این، در عمل سیاست‌هایی اعمال می‌شوند که ضد دیدگاه یاد شده هستند. بخش بزرگی از علم اقتصاد سنتی، در واقع، برای سیاستمدارانی که عملکرد متفاوتی داشته‌اند، توجیحات کافی فراهم آورده و در عین حال برای هواداران این دیدگاه، مشکلات زیادی ایجاد نموده است.

نظریه دیگری که بازهم ظاهراً بدیهی به نظر می‌رسد، آن است که برای بخش بزرگی از جمعیت جهان، کار - اشتغال - حائز اهمیت است. برای افرادی که کار خود را از دست می‌دهند، آنچه مهم است، فقط از دست دادن درآمد نیست؛ بلکه احساس بی‌فایده بودن و اضافه بودن است. بیکاری مشکلات و آسیب‌های فراوانی در پی دارد؛ از نرخ بالاتر طلاق و خودکشی گرفته تا احتمال بالاتر اعتیاد به الکل و مواد مخدر. ارتباط میان بیکاری و این گونه آسیب‌ها تنها یک همبستگی صرف نیست؛ بلکه ارتباطی علی بین آن‌ها وجود دارد. برخی از افراد می‌توانند خود را بدون کار هم شاد و راضی نگاهدارند؛ ولی برای

بسیاری از مردم، اشتغال - این واقعیت که فرد دیگری ارزش او را تشخیص می‌دهد و حاضر است برای کار او دستمزد پردازد - مهم است.^۱

هدف از این مقاله تبیین این مسأله است که چگونه نظریه استاندارد اقتصادی - که در اکثر مباحثات مربوط به سیاستگذاری انعکاس یافته - در خدمت تضعیف نظریه‌های یاد شده قرار دارد یا در مقابل آن‌ها قرار می‌گیرد. قسمت اول نشان می‌دهد که چگونه سیاست‌های مبتنی بر دیدگاه نئوکلاسیک از بازار کار، سرانجام، قدرت چانه‌زنی کارگران را، به دلیل شکست گسترده بازار، تضعیف می‌کند. دو قسمت بعدی، به طور انتقادی نتایج اعمال مجموعه گسترده‌ای از سیاست‌های اقتصادی - از آزادسازی بازار سرمایه گرفته تا سیاست‌های پولی و مالی هم جهت با ادوار تجاری - بر رفاه و اشتغال را مورد بحث قرار می‌دهد؛ سیاست‌هایی بر اساس این فرضیات نظری اعمال می‌شوند که کارایی و عدالت توزیعی را باید به طور جداگانه مورد بررسی قرار دهند. قسمت چهارم به این مسأله اختصاص یافته که نیروی کار باید به منزله هدف فعالیت اقتصادی در نظر گرفته شود، نه ابزار تولید. توسعه نیز باید به مثابه تحول جامعه مد نظر قرار گیرد. در قسمت پنجم، بر نقش جامعه بین‌المللی در تنظیم اهداف توسعه اجتماعی - اقتصادی تأکید می‌شود. در بخش پایانی، جمع‌بندی مباحث ارائه و برخی پیشنهادهاى سیاستگذاری در جهت دستیابی به اشتغال کامل و شرایط بهتر کار مطرح می‌شود.

نیروی کار و اقتصاد نئوکلاسیک

یکی از بزرگ‌ترین ترفندهای (برخی ممکن است بگویند بصیرت) اقتصاد نئوکلاسیک این است که با نیروی کار، مشابه سایر عوامل تولید رفتار می‌کند. تولید به صورت تابعی از نهاده‌های تولیدی - فولاد، ماشین‌آلات و نیروی کار - نوشته می‌شود. تحلیل ریاضی

۱. چنین گرایش‌هایی تحت تاثیر شرایط اجتماعی قرار دارند؛ برای مثال در جوامع غربی، زنان به طور فزاینده‌ای در بازار کار حضور می‌یابند. این گرایش زنان صرفاً انعکاسی از عوامل اقتصادی نیست.

نیروی کار، به منزله یک کالا، فرد را به این فکر می‌اندازد که نیروی کار، مشابه یک کالای عادی، مانند آهن یا پلاستیک است؛ ولی نیروی کار، مشابه هیچ کالایی نیست. فضای کار برای آهن و فولاد مهم نیست، رفاه فولاد برای ما اهمیتی ندارد (هر چند مراقبیم که محیط سبب زنگ‌زدگی آن نشود یا تأثیری برویژگی‌های کالا برجای نگذارد). نباید برای آهن، به مثابه نهاده تولیدی، انگیزه کار به وجود آورد. آهن هر چه را که «گفته شود» انجام می‌دهد؛ ولی مدیریت عموماً در فکر ایجاد انگیزه برای نیروی کار است.

تفاوت در جنبه انسانی نیروی کار است. افراد تصمیم می‌گیرند که تا چه حد سخت کار کنند و تا چه حد دقت و مراقبت داشته باشند. فضای کار بر رفتار کارکنان، از جمله انگیزه کار آنان، تأثیر می‌گذارد. در نظریه استاندارد، افراد قرارداد می‌بندند که کار معینی را انجام دهند و فقط زمانی دستمزد دریافت می‌کنند که کار خود را انجام دهند. فرض می‌شود که نظارت بر حسن اجرای قرارداد بدون هزینه است - زیرا فرض بر این است که اطلاعات در مورد انجام دادن یا انجام ندادن وظیفه (با دقت بسیار بالا) وجود دارد؛ ولی نقص اطلاعات در اقتصاد بسیار حیاتی است و در رفتار اقتصادی تأثیر عمیقی بر جای می‌گذارد؛ واقعیتی که در جایزه نوبل سال ۲۰۰۱ بر آن تأکید شد (این جایزه مشخصاً به بحث عدم تقارن اطلاعات تعلق گرفت). هر چند این مقاله صرفاً به اطلاعات ناقص نمی‌پردازد، می‌خواهم بر سه نکته تأکید نمایم، که با اهداف این مقاله مرتبط است:

اول، اطلاعات ناقص به رقابت ناقص منجر می‌شود، نتیجه تکان دهنده تحقیقات

ما این است که حتی اندکی نقص اطلاعات - برای مثال حتی هزینه اندک جستجو برای کار جدید - می‌تواند اثر عمیقی به دنبال داشته باشد. اقتصاددانان همیشه می‌دانسته‌اند که اطلاعات ناقص است؛ ولی امیدوار بوده‌اند که نقص اطلاعات بسیار جزئی باشد و این اندک نقص اطلاعاتی، فقط تعادل را کمی تغییر دهد. این امیدواری مبتنی بر نتایج کارهای تحقیقی نبوده؛ بلکه بر این امر استوار بوده که اگر این فرضیات درست نباشند، الگوهایی که اقتصاددانان در طول دهه‌های گذشته به کار گرفته‌اند و نیز نتایج حاصل از این الگوها، ارزش خود را از دست می‌دهند. کنار گذاشتن این فرضیات می‌تواند نتایج اغلب تحلیل‌های

اقتصادی را یک شبه از اعتبار بپندازد. مباحث جدید مربوط به نقص اطلاعات در اقتصاد نشان می‌دهد که حتی هزینه اندک جستجو می‌تواند دستمزد واقعی تعادلی را از سطح رقابتی دور کند و به سطح تعادل در حالت وجود خریدار انحصاری تنزل دهد (رجوع شود به استیگلیتز، ب ۱۹۸۵ و الف ۱۹۸۷ و دایموند^۱، ۱۹۷۱).

محققان بازار کار از مدت‌ها پیش در مورد متقارن نبودن قدرت چانه‌زنی کارگران و کارفرمایان اظهار نگرانی کرده‌اند. تحرک کارگران محدود است. کارگرانی که به دلیل درخواست مزد بالاتر یا شرایط کار بهتر، اخراج می‌شوند، ممکن است مهر نافرمانی بر پیشانی‌شان بخورد، حتی اگر کارفرمایان باهم تبانی نکنند (ممکن است به طور ضمنی تبانی کرده باشند) یافتن کار جدید برای آنان دشوار است.

نقص در بازار اعتبارات (سهیمه‌بندی اعتبارات، که می‌توان آن را با نقص اطلاعات تبیین کرد) می‌تواند زندگی را برای کسی که کارش را از دست داده برای مدتی طولانی دشوار سازد؛ زیرا کارگر بیکار، در مقایسه با کارفرمایی که رانت حاصل از کار کارگر را از دست داده، در موقعیت نامطمئن‌تر و خطرناک‌تری قرار دارد. تحقیقات ما نشان می‌دهد که علی‌رغم وجود نقص در دیگر بازارها، نقص در بازار اعتبارات به تنهایی می‌تواند کارگران را در موقعیت نامناسبی قرار دهد.^۲

دوم، اطلاعات ناقص به بیکاری منجر می‌شود: حتی زمانی که دستمزدها قدری بالا هستند که تقاضا برای نیروی کار کم‌تر از عرضه است، دستمزدها کاهش نخواهند یافت؛ زیرا اگر شرکتی دستمزدها را کاهش دهد، تلاش کارگران یا کیفیت کار آنان کاهش می‌یابد (یا هزینه‌ها به جایی نیروی کار افزایش پیدا می‌کند). برای اکثر مردم جهان این مسأله موضوع تازه‌ای نیست؛ ولی برای نظریه استاندارد اقتصادی این موضوعی تازه است؛ نظریه نئوکلاسیک می‌گوید که بازارها همواره تسویه می‌شوند. آنچه بیکاری به نظر می‌رسد، چیزی نیست، مگر تغییر ناگهانی در تقاضا برای اوقات فراغت. اقتصاد اطلاعات

1. Diamond.

۲. دسترسی به منابع مالی بانکی برای کارگران بیکار بسیار دشوارتر از کارفرمایان گرفتار است. م.

تأکید می‌کند که فرایند نامتمرکز تعدیل غالباً به صورت ناقص عمل می‌کند و به نرخ‌های بالای بیکاری موقتی منجر می‌شود که حتی از نرخ بیکاری تعادلی منطبق با دستمزدهای مؤثر نیز بالاتر است. با وجود این، نظریه سنتی توجهی به این موضوع ندارد - زیرا به فرض وجود اطلاعات کامل - به هنگام بروز اختلال در اقتصاد، به سادگی می‌توان به نقطه تعادلی جدید منتقل شد.

سوم، اقتصاد اطلاعات، نظریه اقتصاد سنتی را به چالش می‌خواند: اقتصاد سنتی معتقد است که بازارها خود به خود تعدیل می‌شوند و کارا هستند و ماهیت تعادل در اقتصاد (و کارایی آن) به نحوه توزیع و چگونگی عملکرد نهادها بستگی ندارد. از دیدگاه اقتصاد سنتی، قانون عرضه و تقاضا، تخصیص منابع (از جمله درآمد) را معین می‌سازد و نهادهایی مانند قانون و عرف مربوط به نحوه سهم‌بری از محصول در چگونگی توزیع درآمد تأثیری ندارند. مسائل مربوط به کارایی را می‌توان از مسائل مربوط به توزیع جدا کرد. اقتصاد، اطلاعات هریک از این نظریه‌ها را به چالش کشیده است.

بروس گرین والد^۱ و من نشان داده‌ایم زمانی که اطلاعات یا بازار ناقص است - یعنی همیشه - بازارها، حتی بهینه مقید پارتو نیز نیستند؛ یعنی در اصل، مداخله در بازار با توجه به هزینه اطلاعات، می‌تواند به بهبود وضعیت همه منجر شود (مراجعه شود به گرین والد و استیگلیتز، ۱۹۸۶). تحقیقات ما نشان می‌دهد که شکست بازار بسیار گسترده است و به همین دلیل، در واقع، برای مقابله با این مشکل، مداخله دولت ضرورت می‌یابد؛ ولی بی‌توجهی به نقص اطلاعات در بخش عمومی نیز غلط است. ما نقص اطلاعات در بخش عمومی را نیز مد نظر قرار داده‌ایم. ما در واقع فراتر رفته‌ایم و دلایلی را مطرح کرده‌ایم که مجموعه اطلاعات، قدرت و محدودیت‌های دولت را، با بخش خصوصی غیرمتمرکز، متفاوت می‌سازد و نشان می‌دهد که چرا حداقل در اصول، دولت می‌تواند عملکردی برای ارتقاء سطح رفاه جامعه داشته باشد (برای مثال مراجعه شود به استیگلیتز، ۱۹۸۹).

1. Bruce Greenwald.

ما نشان داده‌ایم که ماهیت تعادل، از جمله کارایی آن، می‌تواند به نحوه توزیع ثروت بستگی داشته باشد. این امر را به وضوح در اقتصاد کشاورزی معیشتی می‌توان دید؛ ولی این امر مصداق‌های بسیاری دارد. در نظام سهم‌بری از محصول کشاورزی، مشکل کارگزاران ناشی از جدایی میان مالکیت زمین و سرمایه است. زمانی که کارگر بر روی زمین خود کار می‌کند، مشکل متقارن نبودن اطلاعات بروز نمی‌کند.^۱

نمی‌خواهم وارد این موضوع شوم که آیا در پس‌زمینه ذهن کسانی که نظریه‌های نئوکلاسیک را تدوین می‌کرده‌اند، اهداف سیاسی خاصی وجود داشته یا خیر؛ ولی روشن است که این نظریه‌ها در خدمت کسانی قرار گرفته که منافع ویژه‌ای دارند. اگر همان‌گونه که نظریه نئوکلاسیک مدعی است بتوان موضوع کارایی و برابری را از یکدیگر تفکیک کرد، می‌توان برنامه سیاسی خاصی را اعمال کرد و در آن بر موضوع کارایی متمرکز شد و بدین ترتیب توجه کرد که اگر جامعه بخواهد نحوه توزیع درآمد را از طریق فرایند سیاسی تغییر دهد، صرف نظر از دیدگاه مسلط در مورد برابری، در هر مقطعی از زمان که اراده کند می‌تواند به این مهم پردازد. بنابراین، منطقی است که اختلالاتی اصلاح شوند که مانع دستیابی به کارایی اقتصادی هستند.

در الگوی استاندارد رقابتی، مداخله در عملکرد اقتصاد اثر منفی بر کارایی دارد. حال، این مداخله قوانین حداقل دستمزد باشد یا عملکرد اتحادیه‌های کارگری - که سبب بروز وضعیت رقابت ناقص در بازار کار می‌شود - یا درخواست شرایط کار بهتر. بر اساس این دیدگاه، کارفرمایی که شرایط نامناسب کاری را به کارگران پیشنهاد می‌کند، تنها زمانی می‌تواند کارگری را استخدام کند که به وی مزد بالاتری پردازد. بنابراین، شرکت‌ها به دقت میان هزینه‌های اضافی بهبود شرایط کار، در مقابل دستمزدهای اضافی ناشی از شرایط نامناسب کار، توازن برقرار می‌کنند. هزینه دستمزد بالاتر نشان‌دهنده منافع نهایی بهبود شرایط کار است. انتقاد از مداخله برای افزایش امنیت شغلی نه تنها زمانی مطرح می‌شود که دولت مداخله را اعمال می‌کند؛ بلکه حتی زمانی که امنیت شغلی، حاصل چانه‌زنی‌های

۱. هرچند ممکن است متقارن نبودن اطلاعات در بازار اعتبارات وجود داشته باشد.

جمعی است نیز مورد نقد قرار می‌گیرد؛ زیرا نتیجه قدرت انحصاری اتحادیه‌ها است. از برنامه‌های بازنشستگی عمومی نیز انتقاد شده است، با این منطقی که حق بیمه پرداختی کارفرما سبب افزایش هزینه نیروی کار می‌شود و این امر نیز بیکاری را افزایش می‌دهد. البته طرح این موضوع که شواهد تجربی این دیدگاه‌ها را تأیید نمی‌کند، بی‌فایده است. مقاله کارد و کروگر (۱۹۹۵) با قدرت نشان می‌دهد که برخلاف نظریه استاندارد، قانون حداقل دستمزد، اثر منفی مهمی بر اشتغال ندارد و حتی ممکن است اثر مثبت داشته باشد؛ ولی نظریه اقتصادی برای بسیاری از این دیدگاه‌ها اعتباری قائل نیست.

خلاصه آن که شعار لزوم افزایش انعطاف‌پذیری در بازار کار، در لوای کارایی اقتصادی، تلاشی پنهان برای باز پس گرفتن دستاوردهایی است که کارگران در طول سال‌ها و سال‌ها چانه‌زنی و فعالیت سیاسی به دست آورده‌اند. قطعاً ممکن است گاه اتحادیه‌های کارگری برای اصلاح عدم توازن در قدرت، از چانه‌زنی فراتر رفته و از قدرت خود برای حمایت بیش از اندازه از اعضای خود، به قیمت کاهش منافع کارگران در کل جامعه، استفاده کرده باشند. در چنین وضعیتی نیز پاسخ نباید این باشد که در غیاب این گونه حمایت‌ها، بازار رقابتی به کارایی و برابری دست خواهد یافت؛ بلکه باید کوشید که این عدم توازن‌ها از میان برداشته شود.

هر چند حق فعالیت آزادانه در انجمن‌ها و اتحادیه‌های کارگری در جهت اصلاح عدم توازن قدرت در بازار کار حائز اهمیت است، با وجود این، حتی کارگرانی که از این حقوق برخوردارند، در مقایسه با کارفرمایان، بازهم در موضع ضعیف‌تری قرار می‌گیرند. برای کارفرمایان بسیار آسان‌تر است که کارگران سرکش و نافرمان خود را تغییر دهند تا کارگرانی که بخواهند کارفرمای سرسخت خود را عوض نمایند، به ویژه زمانی که نرخ بیکاری بالا است. بنابراین، نقش دولت در تضمین امنیت و سلامت شغلی مهم است.

سیاست‌های هم سو با سازوکار بازار: پذیرش ریسک با کیست؟

مجموعه سیاست‌هایی وجود دارند که گاه بسیار دور از بازار کار به نظر می‌رسند؛ ولی بر نتایج فرایند چانه‌زنی تأثیر گذارند. سیاست آزادسازی بازار سرمایه، قدرت چانه‌زنی سرمایه را افزایش می‌دهد؛ در واقع این سیاست به سرمایه حق می‌دهد که اعلام نماید اگر به‌نحو نامناسبی مالیات بر آن تحمیل شود، یا اگر سیاست‌هایی اعمال شود که مورد علاقه‌اش نباشد، کشور را ترک خواهد کرد. بدین ترتیب، نتایج را به نفع سرمایه تغییر می‌دهد. آزادسازی بازار سرمایه به این معناست که اصلاً نباید به سرمایه، مالیات تعلق گیرد. اگر اقدامات مشابه جدیدی برای تسهیل تحرک نیروی کار اعمال شود، چنین سیاست‌هایی امکان تحمیل مالیات به نیروی کار را نیز محدود خواهند نمود (برای مثال رجوع شود به استیگلیتز، ۱۹۸۳a و ۱۹۸۳b). پیامد شناخته شده و استاندارد نظریه مالیات نشان می‌دهد که مالیات‌های بهینه باید به طور معکوس با کشش عرضه بستگی داشته باشند. بنابراین، آزادسازی بازار سرمایه به کاهش مالیات بهینه منجر می‌شود.

«انعطاف پذیری بازار کار» و «آزادسازی بازار سرمایه» شاید سیاست‌های متقارنی به نظر آیند، آزاد کردن نیروی کار و سرمایه؛ ولی این دو نوع سیاست‌ها پیامدهای بسیار نامتقارنی دارند و هر دو، به هزینه کارگران و تقویت رفاه سرمایه منجر می‌گردند. این نسخه سیاست‌گذاری، آن‌قدر در شعار سیاست‌های مطلوب خوب جا افتاده که تبعات توزیعی آن‌ها تقریباً به طور کامل نادیده گرفته شده است. البته اگر همان‌گونه که نظریه سنتی بیان می‌دارد، بتوان کارایی و توزیع را از یکدیگر متمایز ساخت، انحراف موقت یا وقفه زمانی زیاد مهم نخواهد بود.

هواداران این سیاست‌ها تنها رقابت ناقص و اطلاعات ناقص را نادیده نمی‌گیرند. نقص در سایر بازارها نیز وجود دارد (که برخی از آن‌ها ناشی از اطلاعات ناقص است) که بر روی آن‌ها نیز چشم فرو می‌بندند. با توجه به نقص در بازار بیمه، افرادی که برای جریان درآمدی خود نگران هستند، می‌توانند به طور ناقص و غالباً با پذیرش هزینه سنگین ریسک خود را کاهش دهند. در شرایط کنونی، ریسک، بیش از حالتی که بازارها کامل باشند، حائز اهمیت است. در واقع، تحقیق از کارگران فقیر نشان می‌دهد که نبود امنیت، یکی از مهم‌ترین

نگرانی‌های آنان است و بی‌ثباتی نیز یکی از مهم‌ترین علل فقر به شمار می‌رود (بانک جهانی، ۲۰۰۰). با وجود این، «اجماع نظر» واشنگتن نه تنها سیاست‌هایی را ترویج کرده که بی‌ثباتی را افزایش می‌دهد، بلکه برای حذف حمایت از امنیت شغلی (که بازار به خودی خود هیچ‌گاه این شرایط را فراهم نمی‌کند) تلاش نموده است.

مجموعه مهم دیگری از نقص بازار، شامل نحوه مدیریت و اداره مؤسسات است. مدیران شرکت‌ها نباید در جهت منافع سهامداران عمل نمایند، اکثریت سهامداران نیز نباید در جهت منافع اقلیت سهامداران عمل نمایند و به نحوی گسترده‌تر، منافع دیگر شرکا نباید در فرایند تصمیم‌گیری شرکت انعکاس یابد (رجوع شود به استیگلیتز، ۱۹۸۵a).

هواداران سیاست‌های هم‌سو با ساز و کار بازار (که ممکن است با دقت بیش‌تری آن‌ها را سیاست‌های هم‌سو با منافع سرمایه‌نماید) با سازگاری، تقارن الگوهای نئوکلاسیکی را دنبال نکرده‌اند. برای مثال آن‌ها در باره نظم و انضباط فراهم شده توسط برنامه‌های آزادسازی بازار سرمایه سخن می‌گویند انضباط در بازار پیوسته در حال تغییر است، و گاه به بروز بدبینی غیرعقلایی منجر می‌شود. هواداران این نظم خود می‌دانند که این نظم، دیدگاه‌ها و ایدئولوژی‌های خاصی دارد. تصور کنید که این دیدگاه چه قدر متفاوت می‌شد، اگر نیروی کار ماهر یا کارگر غیرماهر، کاملاً تحرک پذیر می‌بود. برای مثال نیروی کار می‌توانست تهدید کند که اگر شرایط مناسب برای کار فراهم نشود، کشور را ترک خواهد کرد.

بیان دیگری از «سیاست‌های هم‌سو با منافع سرمایه» فشارهای اخیر برای خصوصی‌سازی تأمین اجتماعی و جایگزین ساختن برنامه‌های مبتنی بر میزان سپرده^۱ به جای برنامه‌های مبتنی بر میزان منافع^۲ است. هر چند این مقاله جای بحث تفصیلی در این باره نیست^۳، باید تأکید کرد که خصوصی‌سازی می‌تواند متضمن منافع عظیمی برای شرکت‌هایی باشد که صندوق بازنشستگی را مدیریت کرده و منابع پرداخت سالانه را فراهم آورده‌اند،

1. Defined-Contribution Programmes

2. Defined-Benefit Programmes

۳. برای بحث درباره نادرستی مباحث رایج مربوط به خصوصی‌سازی، رجوع شود به اورسزاگ (Orszag) و استیگلیتز (۲۰۰۱).

اما خصوصی سازی، در عین حال، ریسک بزرگی را به کارگران تحمیل می کند؛ زیرا ساز و کار بازار در اغلب کشورها، افزایش حقوق، متناسب با نرخ تورم را برای مستمری بگیران تأمین اجتماعی تضمین نمی کند. علاوه بر این، شواهدی در دست است که نشان می دهد حتی در بازارهای سرمایه با کارایی بالا، همانند بازار سرمایه در انگلستان، هزینه مبادله به حدی بالاست که منافع ناشی از خصوصی سازی ۴۰ درصد کاهش می یابد (اورسزاگ، مورتی^۱ و استیگلیتز، ۱۹۹۹).

هواداران دیدگاه های هم سو با منافع سرمایه، این بحث را مطرح نمی کنند که هیچ نهادی حائز اهمیت نیست. آنان معتقدند که نهادهای پولی نقش مهمی ایفا می کنند. این افراد که به تحول در فضای نهادی، به نحوی که توازن قدرت را تغییر دهد، علاقه ای ندارند، برای استقلال بانک مرکزی تلاش می کنند و اعلام می دارند بانک مرکزی نباید بر اساس حضور نمایندگان گروه های مختلف اداره شود؛ وظیفه بانک مرکزی فقط تضمین ثبات قیمت هاست. آنان تلاش می کنند تا برای چنین دیدگاهی توجیه اقتصادی ارائه نمایند. با رگرسیون هایی نشان می دهند کشورهایایی که بانک مرکزی مستقلی دارند، دارای نرخ تورم پایین تری هستند؛^۲ ولی این گروه، هدف را با وسیله اشتباه می کنند، درست همان گونه که بنگاه نیروی کار را فقط یک نهاد تولیدی می بیند تنها زمانی بروز تورم مایه نگرانی است که سبب ایجاد پیامدهای واقعی بدتری شود؛ یعنی رشد پایین تر، فقر بیش تر و نابرابری شدید تر. ارتباط میان استقلال بانک مرکزی و این گونه پیامدهای واقعی، در بهترین حالت بسیار ضعیف است.^۳

1. Murthi

۲. دکترین کلاسیک های جدید این دیدگاه را تقویت کرده است: این گروه معتقدند که هیچ رابطه ای در بلندمدت وجود ندارد. ولی حتی اگر در بلندمدت رابطه ای وجود نداشته باشد، در کوتاه مدت این رابطه ممکن است برقرار باشد. از آنجا که NAIUR مقدار قطع نیست، چارچوب های مختلف سیاست گذاری ریسک های متفاوتی را تحمیل می کنند (رجوع شود به استیگلیتز، ۱۹۹۷).

۳. یکی از دلایل آن است که ایجاد ارتباط معکوس و معنادار میان تورم و رشد در اقتصادهای با تورم پایین دشوار است [رجوع شود به برونو و ایستری (Bruno and Easterly)، ۱۹۹۶].

حتی اگر کسی معتقد باشد که از دیدگاه نهادی ارجح است که بانک مرکزی مستقل باشد^۱، استقلال به معنای حضور نداشتن نمایندگان دیگر گروه‌ها در هیأت مدیره بانک مرکزی نیست. یک کشور می‌تواند بانک مرکزی مستقل داشته باشد که در آن منافع گروه‌های مختلف اجتماعی را نمایندگان این گروه‌ها اعلام و پیگیری کنند. استقلال بانک مرکزی به معنای وجود یک وضعیت منحصر به فرد و مسلط پارتو نیست^۲؛ چیزی که هر فرد «معقولی» آن را می‌پذیرد، و تا زمانی که استقلال بانک مرکزی به معنای حضور نداشتن نمایندگان منافع گروه‌های اجتماعی در اداره بانک است، حداقل نباید این نمایندگی را به فن‌سالاران تفویض کرد. در عین حال قطعاً نباید حضور نمایندگان یک گروه خاص را پذیرفت که منافع‌شان با منافع سایر گروه‌ها بسیار متفاوت است. من در پایان قسمت بعد به این موضوع خواهم پرداخت.

سطح اشغال

در قسمت قبل، بحث شد که دولت در بازار کار نقش دارد: دولت، حق فعالیت دسته‌جمعی و دستیابی به استانداردهای حداقل را برای کارگران تضمین می‌کند. این دیدگاه که بازار قادر نیست بروز پیامدهای - از نظر اجتماعی - مؤثر (و مطلوب) را تضمین نماید، از مدت‌ها پیش پذیرفته شده است. کینز معتقد بود که ممکن است بیکاری مزمن وجود داشته باشد؛ ولی با دستکاری در نظریه کینزی، چیزی که سنتز نئو کلاسیک نامیده شد (ساموئلسون، ۱۹۹۷)، بیان داشت، هنگامی که شکست بازار را، در رابطه با وجود بیکاری گسترده، اصلاح کنیم، عملکرد بازار مؤثر خواهد بود. بدین ترتیب، الگوی استاندارد نئو کلاسیک - با تأکید بر وجود کارایی در نظام بازار - تسلط پیدا کرد. سنتز نئو کلاسیک فقط بیانیه امید و تلاش توسط کسانی بود که به الگوهای بازار دل‌بستگی داشتند و می‌خواستند امکان بالقوه

۴. وضعیتی که در کشورهای با تاریخ طولانی تورم بالا درخواست بیشتری دارد تا کشورهایی که چنین سابقه‌ای ندارند.

۱. هر چند بخشی از تحقیقات در اقتصاد کلان نوین - که بیان می‌دارد منحنی فیلیپس عمودی است - تلاش نموده تا چیزی نزدیک به این دیدگاه را ثابت نماید.

مداخله دولت در اقتصاد را محدود سازند. بروس گرین والد و من نشان داده‌ایم که این فرض بیش‌تر منطقی است که شکست بازار بسیار گسترده است و بیکاری وسیع، آشکارترین وجه شکست بازار است، رأس کوه یخ است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت (گرین والد و استیگلitz، ۱۹۸۷). تحقیق در باره اقتصاد اطلاعات کمک کرد تا شرح دهیم چه چیزی در الگوی استاندارد نئو کلاسیک غلط بوده است: چرا ممکن است بیکاری تعادلی وجود داشته باشد؟^۱ چرا شوک‌های اقتصادی ممکن است تشدید شوند و در نتیجه این شوک‌ها، عملکرد اقتصادی، برای مدتی طولانی، پایین‌تر از سطح «بالقوه» رشد اقتصادی باشد و سطح بیکاری مزمین بالاتر از سطح «تعادلی» آن قرار گیرد؟ (برای مثال رجوع شود به گرین والد و استیگلitz، ۱۹۹۳).

از زمان کینز و رکود بزرگ، شمار اندکی از اقتصاد دانان به قانون سه - که افزایش در عرضه نیروی کار به طور خود کار افزایش در تقاضا را به همراه خواهد داشت - باور داشته‌اند. نظریه‌های مبتنی بر سنتز نئو کلاسیک شرح می‌دادند که چگونه مداخله دولت می‌تواند به تثبیت اقتصادی، نوسانات اقتصادی کم‌تر و دستیابی به سطح بالاتر اشتغال تعادلی کمک نماید. دیدگاه مبتنی بر سیاست‌های مالی و پولی، خلاف جهت ادوار تجاری، به منزله بخشی از اقتصاد کلان استاندارد در دانشگاه‌های مختلف جهان آموزش داده می‌شد. قابل توجه آن که اگر به داده‌ها نگاه کنیم، می‌بینیم که دولت‌ها در کشورهای کم‌تر توسعه یافته، پیوسته سیاست‌های مالی هم‌جهت با ادوار تجاری اعمال کرده‌اند. بدتر این که می‌بینیم صندوق بین‌المللی پول در مواجهه با بروز کساد، سیاست‌های مالی و پولی انقباضی را توصیه کرده است. همچنین می‌بینیم که چگونه این سیاست‌ها وضعیت کساد در کشورهای آسیای شرقی را تشدید کرده و این کشورها را به چنان رکودی کشانده‌اند که هنوز هم برخی از این کشورها قادر به نجات از آن نشده‌اند. صندوق بین‌المللی پول راهبردهایی را برای بازسازی بازار سرمایه تدوین کرده که بر عملکرد کلان اقتصادی تأثیر منفی بر جای

۱. به کتب و مقالات متنوع مربوط به دستمزد - کارایی مراجعه شود (برای مثال استیگلitz، ۱۹۷۴ و ۱۹۸۷ و شاپیرو و استیگلitz، ۱۹۸۴). بخش بزرگی از این مباحث، از مسئله نقص اطلاعات به دست آمده حاصل شده است.

گذارده‌اند. در برنامه‌های تعدیل اقتصادی صندوق، غالباً آزاد سازی تجاری، با نرخ‌های بهره بالا چنان ترکیب شده که خلق فرصت‌های شغلی و ایجاد بنگاه‌های جدید، حتی در بهترین شرایط اقتصادی، غیرممکن می‌گردد، چه رسد به وضعیت بسیار نامناسب اغلب کشورهای در حال توسعه. از آن‌جا که کشورهایی که تحت تأثیر سیاست‌های صندوق قرار دارند، نمی‌توانند با کالاهای کشاورزی شدیداً حمایت شده آمریکایی و دیگر کشورهای صنعتی رقابت کنند، اصول مزیت نسبی، نمی‌تواند بر اساس پیش‌بینی‌های مبتنی بر کتاب‌های درسی استاندارد، مورد استفاده قرار گیرد. لذا به جای آن که از بخش‌هایی با بهره‌وری پایین به سوی بخش‌هایی با بهره‌وری بالاتر حرکت کنیم، نهاده‌های تولیدی از وضعیت بهره‌وری پایین به سوی بیکاری منتقل می‌شوند.

در کشورهای در حال گذار نیز چارچوب سیاست‌گذاری غالباً در خلق فرصت‌های شغلی ناموفق بوده است. هر چند به علت نبود شبکه حمایتی تأمین اجتماعی و بیمه بیکاری، برخی از کارفرمایان کارگران خود را اخراج نکرده‌اند - و به همین دلیل بیکاری آشکار کم‌تر از وضعیتی است که در صورت اخراج کارگران بروز می‌کرد - در واقع کارگران با وضعیت اشتغال ناقص مواجهند و غالباً مزدی به آنان پرداخت نمی‌شود. ما اکنون آثار مخرب را می‌شناسیم، تولید ناخالص داخلی روسیه به کم‌تر از ۴۰ درصد ده سال پیش، و نرخ فقر از ۲ درصد به ۴۰ درصد یا بیش‌تر رسیده است. خصوصی‌سازی، که انتظار می‌رفت مبنایی برای ثروت (و اشتغال) باشد، مبنایی برای غارت‌داری‌ها و از میان بردن فرصت‌های شغلی گشته است.

بارها با دور باطلی مواجه شده‌ایم، نرخ بیکاری بسیار بالا، تضعیف همبستگی اجتماعی، و آسیب‌های اجتماعی، از خشونت در مناطق شهری گرفته تا طغیان، آشوب و جنگ‌های داخلی، که همه و همه فضای نامطلوبی را برای سرمایه‌گذاری و ایجاد اشتغال فراهم می‌آورند. در مورد اندونزی، من در دسامبر ۱۹۹۷ پیش‌بینی کردم که اگر سیاست‌های پولی و مالی شدیداً انقباضی تحمیل شده به این کشور ادامه یابد، جنگ داخلی و آشوب‌های سیاسی طی شش ماه بروز خواهد نمود. متأسفانه پیش‌بینی من کاملاً درست از آب درآمد.

در حالی که نرخ بالای بهره، مانعی بر سر راه خلق اشتغال است، در بنگاه‌های شدیداً مقروض، افزایش نرخ بهره به از میان رفتن فرصت‌های شغلی منجر می‌شود. همان‌گونه که در آسیای شرقی دیده شد، سیاست‌های انقباضی شرکت‌ها را به ورشکستگی می‌کشاند. حتی اگر تخصیص مجدد منابع صورت پذیرد (با این که تخصیص مجدد منابع در فرایند کاهش شدید دارایی‌ها و تنزل زیاد ارزش دارایی‌ها روی می‌دهد)، با نرخ بالای بیکاری نیز همراه است. متأسفانه کاهش نرخ بهره در چنین وضعیتی نمی‌تواند آسیب وارده را جبران کند، شرکت‌های ورشکسته نمی‌توانند مجدداً فعال شوند. این یکی از چندین پیامد مهم بلندمدت^۱ در بازار کار است.

در فرایند توسعه - دوره انتقالی و بحران - یا حتی در شرایط عادی بروز کساد در اقتصاد بازارها به طور خودکار و سریع به اشتغال کامل نمی‌رسند و این امر را تقریباً همگان پذیرفته‌اند که دولت نقش مهمی در تسهیل خلق اشتغال و حفظ اقتصاد در اشتغال کامل را بر عهده دارد. ما امروزه اطلاعات زیادی در باره طراحی سیاست‌های مؤثر محرک اقتصادی در اختیار داریم. می‌دانیم که سیاست‌های پولی در محدود ساختن اقتصاد در دوران رونق، مؤثرتر از تحریک اقتصاد در دوران کساد هستند و به همین دلیل باید در چنین شرایطی به سیاست‌های مالی تکیه کرد. چیزهای بسیاری را درباره طراحی سیاست‌های مالی مؤثر می‌دانیم. سیاست‌هایی که سریعاً تأثیر می‌گذارند، ضریب فزاینده بالاتری دارند، و شکاف اجتماعی را در کشورهایی که این شکاف عمیق است، تشدید نمی‌کنند^۲؛ برای مثال سیاست‌هایی که قیمت‌های بین دوره‌ای را تغییر می‌دهند تا مصرف و سرمایه‌گذاری را در دورانی که پیش‌بینی می‌شود بیکاری بالا باشد (دورانی که قیمت‌های سایه منابع تولیدی پایین هستند)، تشویق نمایند، و محدودیت نقدینگی را که به نوبه خود

1. Hysteresis Effects

این دیدگاه، بیان می‌دارد که تأثیر سیاست‌های انقباضی، با حذف این سیاست‌ها از میان نمی‌رود و آثار آن تا مدت‌ها تداوم می‌یابد. م

۲. بدیهی است که این ملاک‌ها تنها مسائل ضروری نیستند که در سیاست‌های محرک باید مد نظر قرار گیرند. این سیاست‌ها باید وضعیت اقتصادی را در بلند مدت تحکیم بخشند یا حداقل آسیبی به اقتصاد وارد نکنند.

محدودیت هزینه‌های سرمایه‌گذاری یا مصرف را در پی دارد، کاهش دهند^۱، بیش‌تر مورد نیازند تا مثلاً کاهش مالیات برای ثروتمندان یا تسهیلات مالیاتی دائمی برای سرمایه‌گذاری. اگر اقتصاد بسیار هوشمندانه مدیریت شود، باز هم ممکن است کسادی بروز نماید و همراه با کسادی بیکاری افزایش یابد. ولی با آن که اطلاعات بسیاری در باره مدیریت کلان اقتصادی در اختیار داریم^۲، بحران‌های اقتصادی در سراسر جهان فراوان‌تر و عمیق‌تر شده‌اند: نزدیک به یک‌صد کشور در طول ۲۵ سال گذشته بحران‌هایی را تجربه کرده‌اند. من معتقدم که دلایلی برای این امر وجود دارد: تحول در ساختار اقتصاد جهانی، از جمله آزادسازی بازار سرمایه، مخاطرات را در حدی، فراتر از توان مقابله بسیاری از کشورهای در حال توسعه، افزایش داده است. با وجود این، ضروری است کشورها شبکه حمایتی مناسبی را به وجود آورند^۳ و تمامی کسانی که نگران مسأله اشتغال و کار شرافتمندانه هستند، باید به مسأله ساختار اقتصاد جهانی بیندیشند که در نوسانات اقتصادی نقش دارد؛ ولی برعکس به نظر می‌رسد سیاست‌هایی تدوین می‌شوند که نوسانات جهانی را تشدید می‌کنند و درست در مقابل سیاست‌هایی قرار می‌گیرند که امنیت نیروی کار را افزایش می‌دهند. جالب آن که هواداران دیدگاه‌های نئولیبرالی دقیقاً همین موضع را اتخاذ می‌کنند.

این واقعیت که در هر اقتصادی عدم اطمینان بسیار زیاد است، ایجاب می‌کند که پیامدهای هر نوع سیاستی نیز با عدم اطمینان بسیاری مواجه باشد. برای مثال اکنون ما نمی‌دانیم که اگر مداخلات دولت نمی‌بود، کسادی تا چه حد عمیق‌تر می‌شد. تمامی تصمیم‌گیرندگان باید این مخاطرات را مد نظر قرار دهند. وجود عدم اطمینان، طراحی فرایند تصمیم‌گیری تطبیقی را مطرح می‌سازد که بر اساس اطلاعات جدید در دسترس،

۱. محدودیت‌ها نیز خود با اطلاعات نامتقارن توضیح داده می‌شوند [برای مثال مراجعه شود به استیگلیتز و ویس (Weiss)، ۱۹۸۱].

۲. در ایالات متحده هنوز نوسانات اقتصادی وجود دارد، ولی نشانی از ادوار تجاری منظم در دست نیست. دوره‌های رونق، طولانی‌تر و دوره‌های کساد، کوتاه‌تر شده‌اند.

۳. حتی در کشورهای پیشرفته - در بخش کشاورزی و در خود اشتغالی‌ها - بخش‌هایی که در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته غالب هستند، نامناسب بودن شبکه تأمین اجتماعی را می‌توان دید.

سیاست‌ها تجدید نظر می‌شوند؛ ولی در طراحی ساختارهای سیاستی نیز باید بازگشت‌ناپذیری و غیرخطی بودن پیامدها در نظر گرفته شوند؛ برای مثال همان طور که در بالا به آن اشاره شد، افزایش جزئی نرخ بهره ممکن است یک شرکت را ورشکسته نکند؛ ولی افزایش شدید نرخ بهره می‌تواند همان شرکت را ورشکست کند و به از میان رفتن سرمایه سازمانی منجر شود و متعاقب آن پایین آوردن نرخ بهره، دیگر نمی‌تواند آسیب‌های وارده را جبران نماید. سیاست‌های مختلف، مخاطرات متفاوتی را به دنبال دارند و ریسک حاصل از آن‌ها بر گروه‌های مختلفی از جامعه تحمیل می‌شود. عجیب نیست که سیاست‌های مورد توجه محافل مالی، سهم نامتناسبی از ریسک را بر کارگران تحمیل می‌کنند.

در طراحی سیاست‌های کلان اقتصادی، باید اهداف نهایی مد نظر قرار گیرند، نه متغیرهای واسط، بدین معنا که اشتغال، رشد و سطح زندگی هدف هستند نه نرخ بهره، نرخ تورم یا نرخ ارز. چنین متغیرهایی تنها تا حدی حائز اهمیت هستند که بر متغیرهای مهم و اساسی اثر می‌گذارند. عموماً تحلیل کلان اقتصادی حول محور ارتباط میان یک متغیر اساسی - اشتغال و تولید فعلی - و یک متغیر واسط - تورم - شکل می‌گیرد. ادعا می‌شود که نرخ تورم بالاتر به رشد پایین‌تر منجر می‌شود، هر چند یافتن شواهدی برای چنین رابطه‌ای که از نظر آماری و اقتصادی معنادار باشد، برای کشورهایی چون آمریکا که تورم پایینی دارند، دشوار است. همچنین ادعا می‌شود زمانی که تورم رو به افزایش گذارد، کاهش دادن آن دشوار خواهد بود، اقتصاد در لبه پرتگاه بی‌ثباتی قیمت قرار می‌گیرد که به آسانی از آن سقوط خواهد کرد. در این جا نیز شواهدی برای تأیید نظریه سقوط آسان وجود ندارد. سرانجام، این که ادعا می‌شود زمانی که تورم آغاز شد، معکوس کردن آن پرهزینه خواهد بود؛ ولی شواهد تجربی برخلاف این دیدگاه است «منحنی فیلیپس تکامل یافته»^۱ یا خطی است یا محدب و حداقل برای آمریکا مقعر نیست (استیگلیتز، ۱۹۹۷).

عجیب نیست که چرا تحلیل در باره ارتباط میان متغیرهای اساسی کم است، ایجاد چنین ارتباطی بسیار دشوار است؛ ولی حتی اگر کسی بتواند این ارتباط را تحلیل نماید، در

1. Augmented Philips Curve

این تحلیل باید مسأله ریسک را مد نظر قرار دهد، مخاطرات ناشی از اعمال سیاست‌های بسیار شدید، چیست؟ مخاطرات ناشی از سیاست‌هایی که به اندازه کافی شدت ندارند، چیست؟ چه کسانی این مخاطرات را تحمل می‌کنند؟ باید مشخص گردد که سیاست‌های مختلف مخاطرات را چه گروه‌هایی در جامعه تحمل می‌کنند.^۱ بنابراین، سیاست‌های کلان اقتصادی، یک موضوع صرفاً فنی نیستند و به همین دلیل تدوین سیاست‌های کلان اقتصادی نباید به فن‌سالاران واگذار شود. واگذاری سیاست‌گذاری به مدیریت یک بانک مرکزی مستقل، بدون حضور نمایندگان گروه‌های مختلفی که تحت تأثیر سیاست‌های کلان اقتصادی قرار می‌گیرند، قطعاً مسأله‌ساز خواهد بود. در چنین حالتی، دفاع از منافع سرمایه در بانک مرکزی تسلط خواهد یافت و موضوع اشتغال چندان مورد توجه قرار نخواهد گرفت.

توجه به مسأله اشتغال و وضعیت کارگران، ما را به هواداری از سیاست‌های قوی کلان اقتصادی خواهد رساند که هدف از اعمال آن‌ها حفظ اشتغال کامل است؛ سیاست‌هایی که به ثبات بیش‌تر اقتصادی و ایجاد شبکه حمایتی قدرتمند در جهت حفاظت از کارگران یاری می‌رسانند. اعمال چنین سیاست‌هایی، برای مقابله با نوسانات اجتناب‌ناپذیر است. علاوه بر این، ایجاد ترتیبات نهادی متضمن منافع کارگران و منعکس‌کننده نگرانی‌ها و نارضایتی‌های آنان ضروری است. در سراسر جهان، حتی در حکومت‌های سوسیال - دموکرات، داشتن بانک مرکزی مستقل بدون حضور نمایندگان گروه‌های اجتماعی مختلف در مدیریت بانک مرکزی، موفق نبوده است. در واقع شواهد کمی در دست است که نشان می‌دهند کشورهایی که بانک مرکزی مستقل داشته‌اند (با ثابت ماندن سایر شرایط)، به رشد سریع‌تر، اشتغال بیش‌تر و سطح رفاه بالاتر یا دستمزدهای واقعی بیش‌تری دست یافته‌اند. قطعاً حیرت‌انگیز نیست چنانچه بانک مرکزی مستقلی که منحصرأً به مسأله تورم توجه می‌کند،

۱. ماهیت این‌گونه مخاطرات به ساختار ارتباطی متغیرها بستگی دارد، برای مثال اگر بتوان به سادگی افزایش جزئی تورم را معکوس نمود (همان‌گونه که شواهد تجربی هم آن را تأیید می‌کند) بنابراین می‌توان سیاست شدیدتری را اعمال کرد (رجوع شود به استیگلیتز، ۱۹۹۷ و انجمن مشاوران اقتصادی، ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷).

به تورم پایین تری دست یابد؛ ولی همان گونه که قبلاً اشاره شد، تورم فقط یک متغیر واسط است. علاوه بر این، حتی اگر کسی استقلال بانک مرکزی را بپذیرد، این امر مستلزم این نیست که بانک مرکزی منحصراً به تورم توجه کند. من با عملکرد فدرال رزرو موافقم زیرا اشتغال و رشد را مد توجه قرار داده و به خوبی در خدمت ایالات متحده عمل کرده است. اگر کسی معتقد است که سیاست پولی باید مسأله اشتغال و دیگر اهداف را مد نظر قرار دهد، این بدان معناست که اگر بانک مرکزی مستقل باشد، نباید تحت سیطره منافع سرمایه قرار گیرد و باید کارگران نیز در مدیریت آن سهم مهمی داشته باشند.

نیروی کار به مثابه ابزار، در مقابل نیروی کار به مثابه هدف، و توسعه به مثابه تحول در جامعه

درحالی که بخش بزرگی از این مقاله به تحلیل های اقتصادی اختصاص یافته - یعنی نهادها و سیاست هایی که در افزایش اشتغال نقش دارند - و به بررسی الگوهای نامناسب نئولیبرالی پرداخته است، با وجود این، می خواهم تأکید کنم که خطر فقط در انتخاب الگوهای تبیین چگونگی عملکرد اقتصادی نیست؛ بلکه اهداف اقتصادی نیز درمخاطره قرار دارند. همان گونه که اشاره شد، بخش بزرگی از آموزه نئولیبرالی، نیروی کار را تنها به مثابه نهاده تولیدی در نظر می گیرد؛ نهاده ای که همانند سایر نهاده های تولیدی است؛ ولی اگر ارتقای سطح رفاه، یکی از اهداف علم اقتصاد باشد، بنابراین، بهبود سطح رفاه کارگران نیز هدف سیاستگذاری های اقتصادی است. تنها زمانی می توان پذیرفت که توجه ویژه به رفاه کارگران ضرورتی ندارد که معتقد باشیم که عملکرد بازار پیامدهای مؤثر را تضمین و عملکرد بازار، روابط مطلوب و مورد انتظار را ایجاد خواهد کرد.^۱

۱. در حالی که به موارد متعددی از شکست بازار اشاره کرده ام، موارد دیگری نیز وجود دارند؛ به ویژه در زمینه آموزش و قراردادهای ناقص (برای مثال رجوع شود به آرنوت و استیگلیتز، ۱۹۸۵).

در جایی دیگر (استیگلیتز، ۱۹۹۸) بیان کرده‌ام که توسعه، فراتر از انباشت سرمایه و کاهش اختلال (عدم کارایی) در اقتصاد است. توسعه، تحول جامعه، دور شدن از شیوه‌های سنتی انجام دادن کار و تفکرات سنتی است. اگر توسعه عمدتاً مسأله انباشت سرمایه می‌بود، توسعه موفقیت‌آمیز در وهله اول به معنای ایجاد جاذبه در کشور برای جذب سرمایه و افزایش «امنیت» سرمایه بود.^۱

اگر توسعه به مفهوم وسیع‌تری در نظر گرفته شود، در این صورت باید حداقل به همین اندازه به کارگران و امنیت آنان توجه شود. باید کارگران را متقاعد ساخت که تحولات به نفع آنان هم هست؛ ولی اگر آنان با نبود امنیت فزاینده و بیکاری بیش‌تر مواجه گردند، تحولات سودی به حال آنان نخواهد داشت، و بسیاری از سیاست‌های اصلاحی، در واقع، به همین گونه عمل کرده‌اند. از دیدگاهی مثبت، توسعه موفقیت‌آمیز و دموکراتیک، مسائلی چون مشارکت در قدرت و تصمیم‌گیری، محیط‌های کار دموکراتیک^۲ و فرایند سیاسی دموکراتیک را در بر می‌گیرد. این به معنای ساختارهای مدیریتی دموکراتیک‌تر در تمامی سطوح است.^۳

۱. در اینجا این مسئله را که سیاست‌های پیشنهادی IMF، از جمله سیاست آزادسازی بازار سرمایه، نتایج موفقیت‌آمیزی در پی داشته یا خیر، کنار می‌گذاریم. درحالی که این سیاست‌ها دسترسی به سرمایه را بیش‌تر کرده، نوسانات سرمایه‌گذاری و امکان بروز بحران‌های اقتصادی را نیز در جهان افزایش داده است، درحالی که ممکن است در واقع «امنیت» سرمایه را بالا نبرده باشد. برخی معتقدند که هدف اصلی، نه افزایش امنیت سرمایه، بلکه افزایش بازده سرمایه بوده است. تحریک بیش‌تر سرمایه، همان گونه که اشاره شد، امکان وضع مالیات بر سرمایه را محدود می‌سازد، و با فرض توان بالای افراد ثروتمند و شرکت‌های بزرگ برای تحمل ریسک، بالارفتن ریسک سرمایه‌گذاری در فضای اقتصاد جهانی به توزیع مجدد درآمد به نفع این گروه منجر می‌گردد.

۲. شواهدی در دست است که محیط‌های کار دموکراتیک‌تر کارایی اقتصادی را افزایش می‌دهند (مراجعه شود به بلیندر، ۱۹۹۰ و لوین، ۱۹۹۵).

۳. برخلاف این دیدگاه، شروط IMF غالباً در خدمت تضعیف فرایندهای دموکراتیک است؛ به ویژه زمانی که (همانند مورد کره) این شروط، به مسائلی فراتر از مسائل اقتصادی مؤثر بر بحران می‌پردازد و موضوعات سیاسی را نیز در بر می‌گیرد (رجوع شود به فلدستین، ۱۹۹۸).

نقش جامعه بین‌المللی

اصولی که در این مقاله مطرح شده، چندان بنیادی و ریشه‌ای نیستند، هر چند از دیدگاه هواداران متعصب بازار، که در برخی محافل تسلط دارند، این اصول ممکن است افراطی به نظر آیند. این بخش آخر مقاله در باره نقش جامعه بین‌المللی، با یک فرض ساده آغاز می‌شود که نباید بحث برانگیز باشد. هر چند نگرانم که ممکن است این فرض نیز مخالفت‌هایی را برانگیزد. فرض بر این است که جامعه بین‌المللی نباید سیاست‌هایی را اعمال کند که اصول یاد شده را زیر پا بگذارد. با وجود این، سیاست‌هایی که به توصیه مکتب اقتصادی واشنگتن^۱ که در نهادهای اقتصادی بین‌المللی توفیق دارند، جامعه بین‌المللی اعمال می‌کنند، دقیقاً برضد اصول مزبور هستند. این نهادها سیاست‌های کلان اقتصادی ویژه‌ای را توصیه می‌نمایند که به نرخ بالای بیکاری، و سیاست‌های پولی و مالی هم‌جهت با ادوار اقتصادی منجر شده‌اند. بدترین و شدیدترین تجلی این سیاست‌ها در آسیای شرقی تجربه شد. برای کسانی که در کشورهای در حال توسعه کار کرده‌اند، نتایج اعمال این گونه سیاست‌ها، سال‌هاست که مشخص شده است. نهادهای اقتصادی بین‌المللی، سیاست‌های سرمایه‌ای خاصی را توصیه می‌کنند که بی‌ثبات‌کننده‌های خودکار را جایگزین تثبیت‌کننده‌های خودکار نموده‌اند: همین که اقتصاد وارد وضعیت کساد می‌شود، وام‌های غیرقابل بازپرداخت افزایش می‌یابند، و استانداردهای ویژه تقویت تناسب سرمایه، بانک‌ها را ناگزیر می‌سازند که تسهیلات و اعتبارات خود را کاهش دهند. بدین ترتیب، وام‌ها به طور خودکار روند تنزل رشد اقتصادی را تشدید می‌سازند. نهادهای اقتصادی بین‌المللی، خصوصی‌سازی صندوق‌های بازنشستگی را توصیه کرده‌اند. این سیاست افراد سالخورده را با ریسک عدم امنیت مواجه می‌سازد، که در صندوق‌های بازنشستگی عمومی وجود نداشت.

1. Washington Consensus

خصوصی سازی صندوق های بازنشستگی، هزینه های معاملاتی را به سالخوردگان تحمیل می کند؛ در حالی که فراهم کنندگان خدمات مالی را ثروتمند می سازد و منافع دریافتی سالخوردگان را بسیار کاهش می دهد. نهادهای اقتصادی بین المللی نه تنها سیاست هایی چون سیاست آزادسازی بازار سرمایه را ترویج کرده اند که کشورها را در معرض ریسک های بی شماری قرار داده که قادر به اداره صحیح آن نیستند، بلکه بر لزوم «انعطاف پذیری بازار کار» نیز تأکید نموده و بدین ترتیب، کارگران را مجبور ساخته اند که فشار پیامدهای نامناسب این سیاست ها را تحمل نمایند. نهادهای اقتصادی بین المللی، مخالف حق کارگران برای فعالیت جمعی هستند، یا حداقل از این حق حمایت نمی کنند، با این استدلال که حق فعالیت دسته جمعی باید در سیاستگذاری ها انعکاس یابد - هرچند با توسل به بهانه های بی شمار - هیچ گاه به چنین چیزی تن نداده اند. در این مقاله جای آن نیست که توضیح دهیم چرا نهادهای مورد نظر، چنین موضعی گرفته اند؛ هرچند با توجه به ساختار اداره این نهادها، این گونه موضع گیری ها چندان حیرت انگیز نیست، این نهادها را وزرای اقتصاد و رؤسای بانک های مرکزی اداره می کنند که منافع، دیدگاه ها و ایدئولوژی های آنان غالباً هم جهت با خواسته های کارگران نیست.

ولی من فکر می کنم که جامعه بین المللی باید از این فراتر رود. صندوق بین المللی پول بیش از نیم قرن پیش، در وحشت این که ممکن است پس از پایان جنگ جهانی دوم، مجدداً کشورها وارد یک رکود جهانی شوند، تأسیس شد. انتظار می رفت که صندوق بر کشورها فشار آورد تا سیاست های انبساطی اعمال کنند، زیرا این وحشت وجود داشت که بروز کساد در یک کشور آثار انتشاری (اثر خارجی منفی)^۱ بر دیگر کشورها داشته باشد. صندوق می باید منابع لازم را برای اعمال این گونه سیاست ها فراهم می آورد. این نهاد نه تنها اهداف و وظایف اصلی خود را رها کرده، بلکه درست در جهت عکس وظایف اولیه خود عمل می کند و معمولاً منابع مالی را تنها با این شرط که سیاست های انقباضی اعمال شود، در اختیار کشورها قرار می دهد. همان گونه که اشاره شد، بسیاری از کشورهای

1. Negative Externality

در حال توسعه سیاست‌های مالی هم جهت با ادوار اقتصادی اعمال می‌کنند. معمولاً این عملکرد معکوس، ناشی از فقدان دانش اقتصادی جدید نیست؛ بلکه ناشی از کمبود منابع مالی است. همان‌گونه که گفته می‌شود، بانک‌ها عاشق آنند که به کسانی وام دهند که به پول آن‌ها نیازی ندارند. بنابراین هنگامی که کشورهای در حال توسعه به کساد مبتلا می‌شوند، بانک‌ها وام پرداخت شده را بازپس می‌گیرند و بدین ترتیب، وضعیت کساد را تشدید می‌کنند. بنابراین، کشورهای در حال توسعه نه تنها ممکن است با نرخ‌های بهره به شدت بالا مواجه باشند که منعکس‌کننده حاشیه ریسکی است که بر بدبینی غیرعقلایی مبتنی است، درست عکس وضعیت وفور منابع مالی به هنگام رونق، بلکه ممکن است به هیچ نوع وامی دسترسی نداشته باشند. بدین ترتیب، فرضیه سهمیه‌بندی تسهیلات اعتباری (ایتون و جرسویت^۱، ۱۹۸۱) مورد تأیید قرار می‌گیرد. وجود سهمیه‌بندی تسهیلات را می‌توان از طریق نظریه‌های اطلاعات ناقص و اطلاعات نامتقارن توضیح داد. (برای مثال رجوع شود به استیگلیتز و ویس، ۱۹۸۱). وجود سهمیه‌بندی اعتبارات (که گاهی تحت عنوان محدودیت نقدینگی مطرح می‌شود) منطبق مناسبی را برای صندوق بین‌المللی پول فراهم می‌آورد که چرا وجود یک نهاد عمومی بین‌المللی ضروری است؛ ولی متأسفانه به جای تأمین نقدینگی مورد نیاز کشورهای در حال توسعه برای کمک به آن‌ها در جهت اعمال سیاست‌های حصول به اشتغال کامل، معمولاً صندوق، نقدینگی را در اختیار کشورهای قرار می‌دهد که شرط اعمال سیاست‌های انقباضی را پذیرفته باشند.

ولی انتقاد اساسی دیگری نیز به راهبردهای صندوق بین‌المللی پول وارد است؛ انتقادی که به مسأله کسری تراز تجاری کشورها مربوط است. به کشورهایی که دارای کسری شدید در تراز تجاری هستند، گفته می‌شود که این کسری را کاهش دهند؛ ولی هرگز در مورد کشورهایی که دارای مازاد تراز تجاری هستند؛ کلمه‌ای انتقادآمیز ایراد نمی‌شود. اگر کسری در تراز تجاری عیب است، پس داشتن مازاد یک حسن خواهد بود. این دیدگاه تا چه حد با نظریات کینز متفاوت است؛ این کشورهای دارای مازاد تراز تجاری هستند که منبع بروز مشکل

1. Eaton and Gersovit

به‌شمار می‌آیند؛ زیرا تأکید آن‌ها بر سطوح بالای پس‌انداز به «مصرف کم‌تر از اندازه»^۱ و کمبود تقاضای مؤثر منجر می‌گردد که رونق اقتصاد جهانی را مورد تهدید قرار می‌دهد. حتی این بحث مطرح شده که بر کشورهای بی‌که دارای مازاد تراز تجاری هستند، جریمه‌هایی اعمال شود.

به نظر می‌رسد که صندوق بین‌المللی پول یک نکته اساسی را از یاد برده که جمع کل مازاد تجاری و کسری تجاری باید صفر شود. بنابراین اگر برخی از کشورها - مانند ژاپن و چین - بر داشتن مازاد تجاری اصرار دارند، دیگر کشورها باید کسری تجاری زیادی داشته باشند. کسری تجاری مانند سیب زمینی داغ است. اگر یک کشور مجبور است که کسری خود را از میان ببرد، این امر باید در جایی دیگر در نظام تجارت جهانی خود را نشان دهد. عجیب نیست که با تأکید بر حذف کسری تراز تجاری همواره بحران در گوشه‌ای از جهان در حال وقوع است.

امروزه که جهان در حال ورود به وضعیت کساد عمده‌ای است، این مسائل اهمیت بیش‌تری می‌یابد. موضوع این نیست که نرخ رشد اقتصادی منفی است؛ نکته این است که اقتصاد جهانی بسیار پایین‌تر از توان بالقوه خود عمل می‌کند و این شکاف به ناگزیر به افزایش بیکاری منجر گردیده است.

راه حل، آسان است. همان‌گونه که ملاحظه شد، مشکل نابسندگی تقاضای جهانی، به هنگام تأسیس صندوق بین‌المللی پول در ذهن کینز و دیگران بوده است. چارچوبی برای تقویت قدرت خرید در سطح جهانی، از طریق ایجاد حق برداشت ویژه (SDR)^۲ وجود دارد. یکی از راه‌حل‌ها این است که فرض کنیم ملت‌های جهان می‌خواهند ذخایری معادل درصد معینی از تولید ناخالص داخلی خود داشته باشند. با توجه به این که تولید ناخالص داخلی کل جهان حدود ۴۰ هزار میلیارد دلار و نرخ رشد حدود ۲ درصد است، اگر ذخایر ۵ درصد تولید ناخالص داخلی باشد، کل ذخایر سالانه چهل میلیارد دلار رشد خواهد یافت. با توجه به مازاد تراز تجاری ژاپن و چین، مبلغی دو برابر مبلغ فوق منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

2. Underconsumption
1. Special Drawing Right

انتشار سالانه SDR به این مبلغ می‌تواند کاهش قدرت خرید را که ناشی از تخصیص دادن بخشی از تولید ناخالص داخلی به منزلهٔ ذخیره است، جبران نماید و بنابراین، انتشار این مبلغ SDR تورم را نخواهد بود. SDR منتشر شده در خدمت منافع مردم جهان - از کمک به فقیرترین کشورها گرفته تا بهبود فضای اقتصادی جهان - خرج خواهد شد.

در طول چند دهه گذشته، صندوق بین‌المللی پول برای کمک به وام‌دهندگان عمل نموده و سیاست‌های نئولیبرالی را ترویج کرده است. اکنون زمان آن فرا رسیده که صندوق به مأموریت اصلی خود که تضمین نقدینگی مورد نیاز اقتصاد جهانی، تأمین رشد و همراه با رشد اشتغال پایدار در جهان است، باز گردد. من فکر می‌کنم که جامعه جهانی باید از این نیز فراتر رود، این کافی نیست که فقط «آسیبی نرسد»، یا این که صندوق به نقش اصلی خود در ارتقای رونق اقتصاد جهانی باز گردد. جامعه جهانی باید برای تأمین کار شرافتمندانه، اشتغال کامل و شرایط کار بهتر تلاش نماید. امروزه بازرسی بین‌المللی از کشورها، به منظور بررسی تطابق آن‌ها باهنجارهای بین‌المللی مربوط به سیاست‌های کلان اقتصادی و نهادهای پولی وجود دارد. ماده IV مشاوره درصندوق بین‌المللی پول از مروری بر این که کشورها به مواد توافقنامه‌ها عمل می‌کنند یا نه، بسیار فراتر رفته و به بررسی مجموعه سیاست‌های اعمال شده، مبدل گردیده است. با وجود این، در حالی که به برخی از شاخص‌های کلان اقتصادی توجه بسیار مبذول می‌گردد، شاخص‌هایی چون سطح اشتغال، سطح دستمزد و نابرابری در مزد و حقوق نادیده گرفته می‌شوند. من عمیقاً معتقدم که اطلاعات کمک می‌کند تا رفتار شکل بگیرد. اگر ما بر روی مسأله بیکاری متمرکز شویم، قطعاً به دنبال راهی خواهیم بود که سطح اشتغال در حد معقولی باقی بماند و اگر این هدف محقق نگردید، به دنبال شناخت علل تحقق نیافتن آن خواهیم آمد. اگر ما قبل از اجرای هر برنامه (برنامه‌هایی مانند برنامه‌های تعدیل ساختاری) خواستار بیان آثار اجرای آن بر روی نیروی کار باشیم، در این صورت به احتمال زیاد برنامه‌هایی به اجرا در خواهند آمد که آثار منفی آن‌ها بر روی کارگران حداقل باشد.

کارشناسان بازار کار باید به بررسی این مسأله بپردازند. این واقعیت ارزشمندی است که دریافته‌ایم که آثار جبرانی^۱ در سیاست‌های اقتصادی وجود دارد و تنها یک سیاست منحصر به فرد و تضمین کننده بهینه پارتو وجود ندارد. همچنین باید دانست که عدم اطمینان گسترده‌ای در باره پیامدهای سیاست‌های اقتصادی وجود دارد و حیرت انگیز نیست که میان افراد دارای اهداف، منافع و دیدگاه‌های اقتصادی خاص، همبستگی برقرار است. برخی از کارشناسان نهادهای پولی، که از هواداران تند و تیز آزادسازی بازار سرمایه بودند، از پذیرش این واقعیت سر باز می‌زنند که شواهد تجربی و نظری متقاعدکننده‌ای در مورد این که سیاست آزادسازی سرمایه، رشد را تسریع می‌کند، وجود ندارد. برعکس، شواهد تجربی قاطعی وجود دارند که نشان می‌دهند این سیاست بی‌ثباتی را افزایش می‌دهد. در میان اقتصاددانان، کارشناسان بازار کار با این نظریه که حداقل دستمزد متوسط سبب بروز بیکاری می‌گردد، به شدت مخالفند؛ ولی حتی اگر کسی یافته‌های کارد و کروگر (۱۹۹۵) را نپذیرد که هیچ رابطه معکوسی میان حداقل دستمزد و اشتغال وجود ندارد، نتایجی که تحقیقات‌شان به دست داده مشخص می‌کند اگر رابطه‌ای منفی هم وجود داشته باشد، این رابطه قوی نیست.

ما به چارچوب جدیدی برای ماده (۶) مشاوره در صندوق بین‌المللی پول نیازمندیم؛ چارچوبی که با آزادی و شفافیت بیش‌تر و مشارکت گسترده‌تری هدایت و مدیریت شود. چنین مشاوره‌هایی سبب می‌شوند که هیچ نوع شرطی به کشوری تحمیل نشود و گفتمان در مورد سیاست‌های اقتصادی، که هسته اصلی دموکراسی است، تقویت شود. این یک اصلاح جزئی است؛ ولی می‌توانیم به واسطه آن به سوی خلق سیاست‌های اقتصادی گام کوچکی برداریم که عدالت و رفاه اجتماعی را ارتقا می‌بخشند.

جمع‌بندی پایانی

در بسیاری از کشورها، سیاست‌های بازار کار در درون مجموعه سیاست‌های اقتصادی کلی قرار دارد که غالباً در این مجموعه سیاست‌ها منافع تجار و سرمایه‌گذاران غلبه دارد. کسانی که از چنین منفعی دفاع می‌کنند، در تبلیغ این فکر موفق بوده‌اند که سیاست‌های اقتصادی تأمین‌کننده منافع این گروه‌ها، به نفع همه است، تفسیر جدیدی از اثر انتشار اقتصادی که پیش‌بینی می‌کند کارگران، در مدت زمانی کوتاه، منافع این سیاست‌های مدبرانه را کسب خواهند کرد. آنان مدعی هستند که تنها یک مجموعه سیاست منحصر به فرد وجود دارد که بهینه پارتو است. لذا تدوین سیاست اقتصادی صرفاً باید به دست فن‌سالارانی سپرده شود که کار آنان طراحی سیاست‌های منتهی به بهینه پارتو است. نیروی کار، برای مدتی بسیار طولانی، بدون چون و چرا این دیدگاه را پذیرفته و گاه به صورت هواداری متعصب، بیش از کسانی که این سیاست‌ها به منافع آن‌ها خدمت کرده، از سیاست‌های خلق‌کننده بهینه پارتو طرفداری کرده است.

آنچه من به دنبال آن هستم، بازگشت به مبارزات طبقاتی نیست؛ ولی شناخت و پذیرش اصول قدیمی است، در سیاست‌های اقتصادی آثار جبرانی وجود دارند، در اقتصاد نااطمینانی وجود دارد، سیاست‌های مختلف اقتصادی به طور متفاوتی بر گروه‌های مختلف اجتماعی تأثیر می‌گذارند، نقش مشاوران اقتصادی مطلع ساختن سیاستگذاران در مورد پیامدهای تصمیمات مختلف است، و این وظیفه فرایندهای سیاسی است که چنین تصمیماتی را اتخاذ کنند.

این یک واقعیت است که اصول یاد شده غالباً تضعیف شده‌اند و تضعیف این اصول آثار مهمی در پی داشته است. در حالی که همه ما با شور و هیجان در باره اهمیت اصول دموکراتیک صحبت می‌کنیم، در عین حال درک می‌کنیم که دموکراسی‌های ما ناقص هستند. در این دموکراسی‌ها صدای برخی گروه‌ها بلندتر از صدای دیگران شنیده می‌شود. در عرصه سیاست‌های اقتصادی بین‌المللی، صدای تجار و سرمایه‌داران بسیار بلندتر از صدای نیروی کار و مصرف‌کنندگان به گوش می‌رسد. همان‌گونه که اشاره شد، آنان موفق شده‌اند دیگران را متقاعد سازند که تقابل منفعی وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، آثار جبرانی

وجود ندارند. پیامدها خود سخن می‌گویند، نارضایتی فزاینده از سیاست‌های اصلاحی^۱، بخشی از پیامدهای این واقعیت است. طی دو دهه گذشته، وضعیت بسیاری از مردم بدتر شده است؛ برای مثال در مکزیک درآمد واقعی ۳۰ درصد از فقیرترین خانوارها در طول شانزده سال گذشته کاهش یافته است. تمامی افزایش درآمد (که در افزایش متوسط درآمد سرانه انعکاس یافته) میان ۳۰ درصد از ثروتمندترین خانوارها، به ویژه بین ۱۰ درصد از ثروتمندترین آنان، توزیع شده است. برطبق اطلاعاتی که بانک توسعه قاره آمریکا (IDB) منتشر کرده، هیچ کشوری در آمریکای لاتین، که اطلاعات مربوط به توزیع درآمد برای آن‌ها موجود است، نمی‌تواند ادعا کند که شاهد کاهش نابرابری در توزیع درآمد در طول دهه ۱۹۹۰ بوده است (IDB، ۲۰۰۰).

دولت - و نهادهای اقتصادی بین‌المللی، که نهادهای عمومی بین دولت‌ها^۲ هستند^۳ - در تعیین چارچوب اقتصادی (از جمله در شکل دادن به موضوعاتی که بر روابط کار اثر می‌گذارند) نقش دارند. بنابراین نمی‌توان سیاست را از اقتصاد تفکیک کرد؛ زیرا این دو، دوقلوهای جدا نشدنی هستند. این موضوع را تدی روزولت در ابتدای قرن بیستم دریافته بود. حمله او به تراست‌ها بیش‌تر ناشی از کاهش دموکراسی بود تا کاهش کارایی حاصل از مثلث هاربرگر در وضعیت انحصاری؛ زیرا در اثر تمرکز قدرت اقتصادی، تمرکز قدرت سیاسی حاصل شده بود. قوانین سخت علیه تمرکز قدرت در کنترل وسایل ارتباط جمعی، نگرانی‌های مشابهی را منعکس می‌سازند. با وجود این، سیاست‌های اقتصادی که نهادهای

۱. تحقیق بانک توسعه قاره آمریکا (Inter-American Development Bank - IDB) در تحقیقاتی در آمریکای لاتین نشان داده که ۶۰ درصد از مردم این کشورها معتقدند اقتصادشان دچار مشکل است و ۷۰ درصد معتقدند که امکان بهبود شرایط اقتصادی در آینده نزدیک وجود ندارد (IDB، ۲۰۰۰).

1. Intergovernmental Public Institutions

۲. این نهادها ابزاری در جهت همیشگی کردن افسانه منحصر به فرد بودن یک راهبرد منحصر به فرد برای دستیابی به تعادل بهینه پارتو بوده‌اند. پیش‌بینی می‌شده که این نهادها در مسائل سیاسی مداخله نکنند (هر چند به طور مرتب و به ناگزیر این کار را می‌کنند)، آن‌ها از دولتهای عضو به مثابه سهامداران نام می‌برند. بدین ترتیب بیان می‌دارند که دولتهای عضو، جزئی از یک مؤسسه هستند، نه یک نهاد سیاسی.

بین‌المللی غالباً به ترویج آن‌ها پرداخته‌اند، به از میان رفتن طبقات متوسط و تقویت قدرت اقتصادی منجر گردیده‌اند. زمانی که انحصارات دولتی، پیش از شکل گرفتن مقررات مؤثر و نهادهای ضد تراست، فروخته می‌شوند، کسانی که این قدرت‌های انحصاری را به دست می‌آورند، از ثروت خود برای ابدی ساختن قدرت استفاده می‌کنند. بیل‌گیتزها و جان را کفلرهای جهان متعصب‌ترین هواداران سیاست‌های رقابتی نبوده‌اند! بازی میان سیاست و اقتصاد به نحو برجسته‌ای در روسیه بروز کرده است. فرایند خصوصی‌سازی در روسیه به از میان رفتن طبقه متوسط و خلق نابرابری‌های شدید و شکل‌گیری الیگارش‌ی قدرتمندی انجامیده است. اگر روسیه بخواهد حاکمیت قانون را برقرار کند، این الیگارش‌ی از ثروت و قدرت خود استفاده می‌کند و می‌کوشد تا حاکمیت قانونی را برقرار نماید که حافظ منافع وی باشد.^۱

در این مقاله کوشیده‌ام که بحث را در ورای محدوده اقتصاد مطرح کنم. شکست بازار امری قطعی است. به همین دلیل دولت در اصلاح شکست بازار نقش ایفا می‌کند. بازارها به خودی خود ممکن است در خلق اشتغال کامل و فراهم آوردن شرایط کار مناسب شکست بخورند. به طور قطع رقابت ناقص در بازارها حاکم است، در مدیریت و اداره بنگاه‌ها نقص وجود دارد، قوانینی که حق کارگران را برای داشتن انجمن و چانه‌زنی دسته‌جمعی به رسمیت می‌شناسند، توازن در روابط کار را تضمین می‌کنند، خواست‌های کارگران را با صدای رساتری اعلام می‌نمایند و کارایی کل اقتصاد را افزایش می‌دهند، دارای نقص هستند.

کشورهای صنعتی پیشرفته، نهادهای متنوعی را به وجود آورده‌اند - نهاد علمی و مستقل آموزش عالی، متفکران و سازمان‌های غیر دولتی - که امکان بیان خواسته‌ها و نگرانی‌های ملی را در سطحی وسیع فراهم می‌آورند و هر چند به طور ناقص، قلمرو منافع گروه‌های خاص را محدود می‌سازند. در کشورهای در حال توسعه این وضعیت وجود ندارد. بدین ترتیب در کشورهای در حال توسعه نه تنها کارایی اقتصادی، بلکه توسعه و

۱. برای بحث درباره این که چگونه سیاست‌های کلان اقتصادی و سایر سیاست‌ها، به جای خلق ثروت سبب خروج ثروت از روسیه می‌گردند و احتمال موفقیت در اعمال سیاست‌هایی که در جهت خروج ثروت از کشورند، رجوع شود به هاف و استیگلیتز، ۲۰۰۱.

تحول اجتماعی در معرض خطر قرار دارد؛ به عبارت دیگر، امکان خلق یا ادامه حیات یک دموکراسی سیاسی واقعی در خطر است؛ به دیگر سخن توزیع درآمد و خلق نهادهایی که بروز دیدگاه‌ها و خواست‌های کارگران را امکان‌پذیر سازند، نه تنها از دیدگاه کارایی اقتصادی، بلکه از نظر پویایی فرایند تحولات سیاسی و اقتصادی حائز اهمیت هستند؛ برای مثال اصلاحات ارضی، در بسیاری از کشورهای جهان، توزیع مالکیت اراضی بسیار نابرابر بوده است و بخش بزرگی از زمین‌ها به صورت سهم بری از محصول کشت می‌شوند. تصاحب ۵۰ درصد از کل محصول توسط صاحب زمین، انگیزه کشاورز را برای افزایش تولید تضعیف می‌کند. در حالی که اگر یک دولت ۵۰ درصد مالیات بر تولید وضع کند، نهادهای اقتصادی بین‌المللی با صدای بلند در باره تضعیف انگیزه‌های تولیدی سخن می‌گویند. فقدان چنین سیاستی در صندوق بین‌المللی پول در قبال کشاورزان چندان حیرت‌انگیز نیست^۱. اصلاحات ارضی، منافع اقتصادی طبقات حاکم را تضعیف می‌کند و حتی ممکن است حقوق مالکیت موجود را زیر سؤال ببرد؛ هر چند مهم نیست که این حقوق مالکیت چگونه وضع شده‌اند. حتی حالت شدیدتری در باره اصلاحات ارضی وجود داشته است. برخی از موفق‌ترین کشورهای در حال توسعه، اصلاحات ارضی عمده‌ای را - در مراحل اولیه یا پیش از آغاز فرایند توسعه - به انجام رسانده‌اند. با توجه به این که منافع اتحادیه‌های کارگری با منافع کشاورزان بی زمین منطبق است^۲، کارگران و دهقانان نیروهای بالقوه برای اجرای اصلاحات ارضی هستند.

توسعه، چیزی فراتر از انباشت سرمایه و افزایش کارایی در تخصیص منابع است. توسعه، فرایندی است که رفاه اجتماعی را افزایش می‌دهد و منطبق با اصول اساسی عدالت اجتماعی است. ما باید ساختار نهادهای اقتصادی بین‌المللی را اصلاح کنیم. ما باید با صدایی بلندتر علیه سیاست‌هایی که بر ضد منافع کارگران عمل می‌کنند، سخن گوئیم. حداقل باید آثار جبرانی این سیاست‌ها را نشان دهیم. ما باید بر فرایند دموکراتیک در تصمیم‌گیری‌های

۱. بانک جهانی ترویج اصلاحات ارضی مبتنی بر بازار را آغاز کرده است.

۲. اصلاحات ارضی، فشار مهاجرت را کاهش می‌دهد و کاهش مهاجرت نیز فشار بر دستمزدهای شهری را کم می‌کند.

اقتصادی تأکید کنیم. ما مدت‌های طولانی در این موارد ساکت مانده‌ایم و پیامدهای این سکوت نیز بسیار سنگین بوده است.

منابع و مآخذ

1. Arnott, Richard J., Stiglitz, Joseph E., "Labour Turnover, Wage Structure and Moral Hazard: The Inefficiency of Ecompetitive Markets", in *Journal of Labor Economics* (Chicago, IL), Vol. 3, No. 4, Oct.1985, pp.434-462.
2. Blinder, Alan S. (ed); *Paying for Productivity: A look at the Evidence. Washington. D.C.* 1990, the Brookings Institution.
3. Bruno, Michael; Easterly, Wiliam; "Inflation and Growth: In Search of a Stable Relationship", In Federal Reserve Bank of St. Louis Review (St. Louis,MO), Vol. 78, No. 3 (May-June) , 1996, pp 139-146.
4. Card, David; Krueger, Alan B., *Myth and Measurement: The New Economics of the Minimum Wage*, Princeton University Press, 1995.
5. Council of Economic Advisers; *Economic Report of the President.* Washington, D.C. 1997.
6. *Economic Report of the President.* Washington, D.C. 1996.
7. Diamond, Peter; "A Model of Price Adjustment", in *Journal of Economic Theory* (San Diego, CA), 1971, Vol. 3, pp 156-168.
8. Eaton, Jonathan; Gersovitz, Mark; "Debt with Potential Repudiation: Theoretical and Empirical Analysis", in *the Review of Economic Studies*, (Edinburgh), Vol. 48, No. 2, Apr. 1981, pp. 289- 309.
9. Feldstein, Martin; "Refocusing the IMF", In *Foreign Affairs* (Palm Coast, FL), Vol. 77, No. 2, Mar.-Apr. 1998, pp. 20-33.
10. Greenwald, Bruce C.; Stiglitz, Joseph E., "Financial Market Imperfection and Business Cycles", In *Quarterly Journal of Economics* (Cambridge, MA) Vol. 108, No.1, Feb.1993, pp. 77-114.
11. "Keynesian, New Keynesian and New Classical Economics", in *Oxford Economic Papers* (Oxford), Vol. 39, No.1, Mar. 1987, pp. 119-133.
12. "Externalities in Economies with Imperfect Information and Incomplete Markets", In *Quarterly Journal of Economics* (Cambridge, MA), Vol. 101, No. 2, May, 1986, pp. 229-264.
13. Hoff, Karla; Stiglitz, Joseph E., "Modern Economic Theory and Development", In *Future in Perspective*, Oxford University Press, 2001, pp. 389-459.

14. IDB (Inter-American Development Bank); *Economic and Social Progress in Latin America: Development beyond Economics*, IPES, 2000, Washington, DC.
15. Levine, David I., *Reinventing the Workplace: How Business and Employees Can Both Win*, 1995, Washington, DC, The Brookings Institution.
16. Murthi, Mamta; Orsag, Michael J.; Orszag, Peter R., *The Charge Ratio on Individual Accounts: Lessons from the U.K. Experience*, Birbeck College Working Paper 99-2. London, University of London, Mar. 1999, [Available at <http://www.econ.bbk.ac.uk/ukcosts>].
17. Orszag, Peter R; Stiglitz, Joseph E., " Rethinking the Pension Reform: Ten Myths about Social Security Systems", in Robert Holzmann and Joseph E. Stiglitz (eds.) *New Ideas about Old Age Security: Toward Sustainable Pension Systems in the 21st Century*, 2001, Washington , DC, World Bank, pp. 17-56.
18. Samuelson, Paul; *Economics: The Original 1948 Edition*, New York, NY, MCGrow-Hill Professional, 1997.
19. Shapiro, Carl; Stiglitz, Joseph E., "Equilibrium Unemployment as a Worker Discipline Device", in *American Economic Review* (Nashville, TN), Vol. 74, No. 3, June, 1984, pp. 433-444.
20. Stiglitz Joseph E., *Towards a New Paradigm for Development: Strategies, Policies and Processes*, Ninth Raul Prebisch Lecture, delivered at the Palais des Nations, Geneva, 19 Oct. 1998, Geneva, UNCTAD.
21. "Reflection on the Natural Rate Hypothesis, in *Journal of Economic Perspectives*, (Nashville, TN), Vol. 11, No. 1, Winter, 1997, pp. 3-10.
22. "The Economic Role of the State: Efficiency and Effectiveness", In Arnold Heertje (ed.): *The Economic Role of the State*. Oxford, Basil Blackwell, 1989, pp. 9-85.
23. "The Causes and Consequences of the Dependence of Quality on Prices", in *Journal of Economic Literature*, (Nashville, TN), Vol. 25, No. 1 Mar. 1987a, pp. 1-48.
24. "Design of labor Contracts: Economics of Incentives and Risk-Sharing", in Haig Nalbantian (ed.): *Incentives, Cooperation and Risk Sharing*. Totowa, NJ, Rowman & Allanheld, 1987b, pp. 47-68.
25. "Credit Markets and Control of Capital" In *Journal of Money, Credit and Banking* (Columbus, OH), Vol. 17, No. 2, May, 1985a., pp.132-152.
26. "Equilibrium Wage Distributions", In *Economic Journal* (Cambridge), Vol. 95, No. 379, Sep. 1985b., pp. 595-618.

27. "Some Aspects of the Taxation of Capital Gain", In *Journal of Public Economics*, (Lausanne), 1983a. Vol. 21, pp. 257-294.
28. "Public Goods in Open Economies with Heterogeneous Individuals", in Jacques Francois Thisse and Henry G. Zoler (eds.): *Locational Analysis of Public Facilities*. Amsterdam, North-Holland Publishing Company, (1983b) pp. 57-78.
29. "Alternative Theories of Wage Determination and Unemployment in LDCs: The labor Turnover Model" In *Quarterly Journal of Economics* (Cambridge, MA) , Vol. 88, No. 2., May, 1974, pp. 194-227.
30. Weiss, Andrew., "Credit Rationing in Markets with Imperfect Information" , In *American Economic Review*, (Nashville, TN), Vol. 71, No. 3, June, 1981, pp. 393-410.
31. World Bank; *World Development Report, 2000/2001: Attacking Poverty*, 2000, Washington, DC.

حق مالکیت و تأمين مالي

- Johnson Simon, John McMillan, Christopher Woodruff; "Property Rights and Finance", NBER Working Paper 8852, March 2002.
<http://www.nber.org/papers/w8852>.
sjohnson@mit.edu. McMillan: cmillan_john@gsb.stanford.edu.
Woodruff: cwoodruff@ucsd.edu.

نویسنده: سیمون جانسون، جان مک‌میلان و کریستوفر وودرف

چکیده

چه عاملی بر سرمایه گذاری بخش خصوصی تأثیر بیش تری دارد: حقوق مالکیت نامطمئن و ضعیف یا دسترسی محدود به منابع مالی؟ با بررسی وضعیت بنگاه‌های تازه تأسیس در کشورهای سوسیالیستی سابق، در می‌یابیم که حقوق مالکیت نامطمئن و ضعیف مانع از سرمایه گذاری مجدد از سوی شرکت‌هاست، حتی اگر دریافت وام از بانک امکان‌پذیر باشد. در جایی که حقوق مالکیت تضمین شده و قوی است، شرکت‌ها سود خود را مجدداً سرمایه گذاری می‌کنند؛ ولی هنگامی که حقوق مالکیت نامطمئن است، کارآفرینان علاقه‌ای به سرمایه گذاری از درآمدهای خود ندارند.

مقدمه

حقوق مالکیت، حقوقی پایه‌ای و اساسی است اگر کارآفرینان احساس کنند که از ثمره‌های سرمایه گذاری خود بهره‌مند نخواهند شد، سرمایه گذاری نخواهند کرد. تحقیقات در کشورهای مختلف نشان می‌دهد که حقوق مالکیت نامطمئن با سرمایه گذاری کم و رشد اقتصادی پایین همبستگی دارد. (پائولو مارو^۱، ۱۹۹۵، استیفن ناک و فیلیپ کیفر^۲، ۱۹۹۵، ژاکوب سونسون^۳، ۱۹۹۸، دارون آسم اواقلو، جانسون و جیمز رابینسون^۴، ۲۰۰۱).

-
1. Paolo Mauro
 2. Stephen Knack and Philip Keefer
 3. Jakob Svensson
 4. Daron Acemoglu, Johnson and James Robinson

شواهد خرد در این زمینه محدودترند؛ ولی برای مثال تیموتی بسلی (۱۹۹۵) رابطه معناداری میان حقوق مالکیت و سرمایه‌گذاری، در کشور غنا، یافته است. حقوق مالکیت مطمئن شرط لازم برای سرمایه‌گذاری کارآفرینان است، ولی آیا این شرط کافی است؟ امکان دسترسی به منابع مالی نیز برای رشد سرمایه‌گذاری حائز اهمیت است؛ زیرا اگر تسهیلات بانکی در دسترس نباشد، برای کارآفرینان دشوار خواهد بود که از فرصت‌های جدید استفاده نمایند. شواهد موجود نشان می‌دهند که نظام مالی مؤثر نقش مهمی در سرمایه‌گذاری و رشد دارد. (راس لویین^۱، ۱۹۹۷، راگرام راجان و لوییچی زینگالس^۲، ۱۹۹۸).

آیا کارآفرینان برای سرمایه‌گذاری، به امکان تأمین مالی همراه با حقوق مالکیت مطمئن نیازمندند، یا این که تنها حقوق مالکیت مطمئن مورد نیاز است؟ مطالعات گسترده درباره کشورهای نمی‌تواند به این سؤال پاسخ دهد؛ زیرا حمایت مؤثر از حقوق مالکیت رابطه مستقیمی با امکان استفاده از تسهیلات مالی دارد؛ برای مثال رافائل لاپورتا^۳، فلورنسیو لویز^۴، اندری اشلیفر^۵، روبرت دبلیو ویشنی^۶ (۱۹۹۷، ۱۹۹۸ و ۲۰۰۰) نشان می‌دهند که به هنگام وجود نظام حقوقی قدرتمند، به ویژه حمایت مؤثر از سرمایه‌گذاران، منابع مالی نیز بیش‌تر در دسترس خواهد بود. در حالی که اسلی دمیرگوچ - کنت و وجیسلو ماکسیمویچ^۷ (۱۹۹۸) دریافته‌اند که در کشورهایی که حقوق مالکیت در آن‌ها تضمین شده، بنگاه‌ها با استفاده از منابع مالی خارجی، بیش‌تر سرمایه‌گذاری می‌کنند.

تجارب کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق در سال‌های اخیر، تفکیک آثار ناشی از حقوق مالکیت و دسترسی به امکانات مالی را امکان‌پذیر ساخته است. هرچند تمامی کشورهای سوسیالیستی سابق با مشکل فضای نهادی نسبتاً ضعیف و نامطمئن مواجه هستند،

-
1. Ross Levine
 2. Raghuram Rajan and Luigi Zingales
 3. Rafael La Porta
 4. Florencio Lopez-de-Silanes
 5. Andrei Shleifer
 6. Robert W. Vishny
 7. Asli Demirgüç-Kunt and Vojislav Maksimovic

از نظر تضمین حقوق مالکیت در شرایط متفاوتی قرار می‌گیرند؛ برای مثال تیموتی فرای (Timothy Frye) و اشلايفر (Shleifer, 1997) شواهدی را در مورد روسیه مطرح می‌سازند که نشان می‌دهند دولت روسیه خود به مثابه مانعی بر سر راه سرمایه‌گذاری کارآفرینان عمل کرده است؛ در حالی که دولت لهستان این گونه نبوده است. در کل، حقوق مالکیت در لهستان مطمئن‌تر از دیگر کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق بوده است. در بین این گروه از کشورها، در مورد امنیت حقوق مالکیت و دسترسی به تسهیلات بانکی نیز تفاوت وجود دارد. بنگاه‌های کوچک در این کشورها تنها زمانی قادر به دریافت وام هستند که بتوانند وثیقه مطمئنی فراهم نمایند. بنابراین، داشتن وثیقه پیش شرط دریافت وام است. شواهد مربوط به عملکرد بنگاه‌ها در کشورهای سوسیالیستی سابق این امکان را فراهم آورده که مشخص نماییم آیا حقوق مالکیت مطمئن برای سرمایه‌گذاری کارآفرینان الف) لازم است، ب) کافی است، یا ج) لازم و کافی است.

اطلاعات ما از تحقیقی که در سال ۱۹۹۷ در مورد شرکت‌های کوچک صنعتی در پنج کشور لهستان، رومانی، اسلواکی، اکراین و روسیه انجام و اخیراً منتشر گردیده، استخراج شده است. وضعیت تأمین حقوق مالکیت و استفاده از اعتبارات بانکی در بین این کشورها و در درون هر یک از کشورها بسیار متنوع است. در این جا توجه ما به میزان سرمایه‌گذاری مجدد از سود شرکت معطوف گردیده است. این امر سبب می‌شود که مقیاس قابل اعتمادی از میزان سرمایه‌گذاری به دست آید.

این پژوهش از دو قسمت تشکیل می‌شود که هر دو قسمت مستقیماً مربوط به کشورهایی هستند که دسترسی به اطلاعات مالی در آنها به سادگی امکان‌پذیر نیست. اول اطلاعاتی را تشریح می‌کنیم که جمع‌آوری آنها امکان‌پذیر بوده است. در این قسمت، یافته‌های پژوهش، روش طراحی سؤالات درباره اطلاعات حساس مالی و مسائل مربوط به حقوق مالکیت مطرح می‌شود. (بخش ۱)^(۱). در قسمت دوم، این فرضیه را آزمون می‌کنیم که آیا حقوق مالکیت مطمئن برای سرمایه‌گذاری کارآفرینان کافی است؟ (بخش‌های ۲ و ۳) کارآفرینان الگوی ما، زمانی که احساس کرده‌اند حقوق مالکیت مطمئن و تضمین شده نیست،

بدون توجه به این مسأله که آیا وثیقه‌ای در اختیار دارند تا از اعتبارات استفاده کنند یا خیر، سود حاصل از فعالیت خود را کم‌تر به سرمایه‌گذاری اختصاص داده‌اند. در نمونه مورد بررسی، کارآفرینانی که دارای حداقل امنیت حقوق مالکیت بوده‌اند، نزدیک به ۴۰ درصد کم‌تر از کارآفرینانی که حداکثر امنیت حقوق مالکیت را احساس می‌کرده‌اند، سود خود را به سرمایه‌گذاری مجدد اختصاص داده‌اند. (کارآفرینان با حداقل امنیت در حقوق مالکیت، ۳۲ درصد از سود خود را سرمایه‌گذاری کرده‌اند؛ در حالی که این نسبت برای بنگاه‌هایی با حداکثر امنیت در حقوق مالکیت، ۵۶ درصد بوده است). امنیت حقوق مالکیت برای کارآفرینان نمونه، شرط لازم برای بهره‌گیری کامل از فرصت‌های سرمایه‌گذاری بوده است. علاوه بر این، تحقیقات مان‌شان می‌دهد که فقدان اعتبارات بانکی مانعی بر سر راه سرمایه‌گذاری کارآفرینان نبوده است. با کنترل وضعیت حقوق مالکیت در نمونه مورد نظر، دلیلی در دست نیست که نشان دهد دستیابی به اعتبارات بانکی به سرمایه‌گذاری بیش‌تر شرکت‌ها منجر می‌گردد. در واقع بنگاه‌های نمونه که با نبود امنیت حقوق مالکیت مواجه بوده‌اند و حجم بالایی از سودهای سرمایه‌گذاری نشده در اختیار داشته‌اند؛ حاضر نبوده‌اند که منابع مالی خود را به دیگران وام دهند. بخشی از این امر ناشی از آن بوده که بنگاه‌های نمونه درآمد بسیار زیاد و لذا منبعی بالقوه برای سرمایه‌گذاری در اختیار داشته‌اند. بسیاری از بنگاه‌های تازه تأسیس به شدت سودآور بوده‌اند؛ زیرا فضای کسب و کار نسبتاً خصمانه، موانعی را برای ورود رقبا ایجاد کرده بود. از سوی دیگر، در کشوری که برنامه اصلاحات به صورت جزئی به اجرا گذاشته شده، کارآفرینان با موقعیت‌های سودآور تازه‌ای مواجهند^(۲). سود بالا به معنای آن است که کارآفرینان منابعی را که برای گسترش نیازمندند، بدون قرض گرفتن، در اختیار دارند. موضوع این نیست که آیا کارآفرینان منابع کافی در اختیار دارند یا خیر، بلکه بیش‌تر این مسأله مطرح است که آیا آنان می‌خواهند درآمد خود را مجدداً در کشور سرمایه‌گذاری کنند یا این که دارایی‌های خود را احتمالاً به خارج از کشور انتقال دهند.

در وضعیت نامطلوب نهادی در کشورهای مورد مطالعه ما، حقوق مالکیت مطمئن و تضمین شده، شرط لازم و کافی برای ترغیب کارآفرینان به سرمایه‌گذاری است. قطعاً

دسترسی به منابع بانکی، عامل مهمی برای رشد است؛ ولی این شرط فقط زمانی برقرار است که حقوق مالکیت تضمین شده باشد. اگر حقوق مالکیت نامطمئن باشد، دیگر مهم نیست که امکان استفاده از منابع مالی وجود دارد یا خیر. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند که نهادهای خاص حامی بازار، تنها زمانی عملکرد واقعی خواهند داشت که سایر نهادها ایجاد شده باشند (مک‌میلان ۱۹۹۷ و اشلايفر و ویشنی^۱ ۱۹۹۸).

از آن جا که این تحقیق فقط شرکت‌های موجود را در بر می‌گرفته، نمی‌توان درباره اهمیت نسبی حقوق مالکیت و دسترسی به تسهیلات مالی برای کارآفرینان بالقوه‌ای سخن گفت که در شرایطی بهتر می‌توانستند وارد بازار شوند. به همین دلیل در این تحقیق کارآفرینانی مورد بررسی قرار می‌گیرند که در بنگاه‌های کوچک مشغول به فعالیت هستند. سؤال ما این است که تحت چه شرایطی این کارآفرینان سود حاصل از فعالیت خود را مجدداً سرمایه‌گذاری می‌کنند تا کسب و کار خود را گسترش دهند.

داده‌ها

نمونه مورد بررسی

در ماه‌های مه و ژوئن سال ۱۹۹۷، وضعیت گروهی از شرکت‌های صنعتی را در روسیه و اوکراین و در سپتامبر و دسامبر همان سال در لهستان، اسلواکی و رومانی مورد مطالعه قرار دادیم.^(۳) ما این کشورها را انتخاب کردیم تا آثار تفاوت در وضعیت نهادی را بر عملکرد شرکت‌های نسبتاً کوچک صنعتی این کشورها بررسی کنیم.

تحقیقات قبلی از کشورهای مختلف، برای مثال پژوهش‌های بانک اروپایی بازسازی و توسعه (EBRD, 1996) و اشلايفر (۱۹۹۷)، نشان می‌دهند که حقوق مالکیت در کشورهای شرقی نامطمئن‌تر از اکثر کشورهای جهان است. ما به عمد شرکت‌هایی را بررسی کردیم که موفق به ورود به صنعت شده و ادامه حیات داده‌اند و در حال گسترش بودند. پژوهشگران دیگر دریافته‌اند که ضعف حقوق مالکیت، موانع ورود به بازار را افزایش می‌دهد...^۲

1. Shleifer and Vishny

2. Simeon Djankov, La Porta, Lopez de Silanes, and Shleifer 2000.

دانیل برکویتز و دیوید دجانگ (۲۰۰۰) نشان داده‌اند که در سراسر مناطق مختلف روسیه، میزان شکل‌گیری شرکت‌های جدید با درجه حمایت سیاسی از اصلاحات، ارتباط مستقیم دارد. در این تحقیق، ما به آثار نبود امنیت در حقوق مالکیت بر تصمیم به سرمایه‌گذاری مجدد کارآفرینانی که به بازار وارد شده‌اند، می‌پردازیم. نمونه مورد بررسی، حدود سیصد شرکت صنعتی را در هر کشور در برمی‌گیرد که کارکنان آن‌ها بین هفت تا ۲۷۰ نفر بوده‌اند. اندازه کل نمونه برای اکثر متغیرها حدود ۱۴۰۰ مشاهده است. برخی از شرکت‌ها از صفر شروع کرده‌اند و برخی دیگر مؤسسات دولتی خصوصی شده هستند. در نمونه ما شرکت‌های تازه تأسیس در لهستان، رومانی و اسلواکی بسیار بیش‌تر از شرکت‌های دولتی سابق هستند؛ ولی در روسیه، به ویژه در اوکراین، شرکت‌های خصوصی شده بیشتر هستند. در تحلیل‌های رگرسیونی، این ویژگی‌ها را مد نظر قرار می‌دهیم.

سؤالات تحقیق

در این پژوهش، هم از نتایج حاصل از تحقیقات پیشین و هم از نتایج مطالعات تجربی که در هر یک از کشورهای مورد نظر انجام داده‌ایم، بهره گرفته‌ایم. همچنین نمونه‌های مورد بررسی را دقیقاً آزمون کرده‌ایم. دقت شده تا پرسشگران به درستی سؤالات مختلف را درک کنند و بهترین روش را برای جمع‌آوری اطلاعات حساس به کار ببرند. مهم‌ترین موضوع مورد نظر این تحقیق، میزان سرمایه‌گذاری مجدد از سود بود. ما از قبل، انتظار داشتیم که پاسخ‌دهندگان تمایلی به اعلام میزان سود و سرمایه‌گذاری خود نداشته باشند و این مسأله کار تحقیق ما را دشوار می‌کرد؛ ولی می‌دانستیم که کارآفرینان حاضرند نسبت و درصد سود و سرمایه‌گذاری شرکت را اعلام نمایند. درعین حال حدس می‌زدیم که پاسخ به سؤالات بسته چندگزینه‌ای برای کارآفرینان آسان‌تر است؛ برای مثال سؤال اصلی ما این بود: «چه نسبتی از سود سال ۱۹۹۶ را مجدداً سرمایه‌گذاری کرده‌اید؟»

شش گزینه پیشنهادی عبارت بودند از: صفر درصد، ۱۰ تا ۱۰ درصد، ۱۱ تا ۲۵ درصد،

۲۶ تا ۴۹ درصد، ۵۰ تا ۷۵ درصد و بیش از ۷۵ درصد.

استفاده از نسبت‌ها و طرح سؤالات بسته، راه حل مشکل ما بود. بدین ترتیب، میزان پاسخ‌ها افزایش یافت. در مورد نرخ سرمایه‌گذاری، بیش از ۹۴ درصد پرسش‌شوندگان به سؤالات پاسخ دادند.^(۴) ولی به جای اطلاعات پیوسته، اطلاعات گروه‌بندی شده به دست آمد. به همین دلیل رگرسیون ما شکل پرویت به خود گرفت.

تحقیقات پیشین نشان می‌داد که برای مسائل حساسی چون رشوه‌خواری و موضوعات مربوط به امنیت حقوقی، میزان پاسخ‌دهندگان زمانی بالا بوده که درباره «شرکت‌های موجود در صنعت» - نه شرکت متعلق به کارآفرین پرسش‌شونده - سؤال شده است.^(۵) فرض ما براساس تجارب پیشین، این بود که پاسخ‌ها، در عمل، تجارب خود کارآفرین را منعکس می‌کنند. حداقل یک پاسخ‌دهنده این امر را تأیید کرده و گفته است که می‌داند سؤالات به نحوی طراحی شده‌اند که «واقعیت را پنهان نمایند که این تحقیق به دنبال اطلاعاتی درباره همین شرکت است». به هر حال، او به سؤالات پاسخ داد.

اندازه‌گیری حقوق مالکیت

احساس کارآفرین درباره امنیت حقوق مالکیت، از طریق پاسخ به سؤالات متعدد مشخص می‌گردد. ما ابتدا از کارآفرینان پرسیدیم که آیا شرکت‌های موجود در صنعت شما برای دریافت خدمات دولتی «پرداخت‌های اضافه بر سازمان» دارند؟ دوم این که آیا شرکت‌های موجود در صنعت شما برای دریافت مجوزها «پرداخت‌های اضافه بر سازمان» دارند؟ بیش از ۹۰ درصد کارآفرینان روسی و تقریباً ۹۰ درصد کارآفرینان اوکراینی به این سؤالات پاسخ مثبت داده‌اند (رجوع شود به سطرهای اول و دوم جدول شماره ۱). تنها یک پنجم کارآفرینان در لهستان و رومانی اظهار داشتند که برای خدمات و مجوزها پرداخت‌های اضافی دارند. نسبت پاسخ‌دهندگان به این سؤالات، در سه کشور اروپای شرقی، بالای ۹۸ درصد، ولی در روسیه و اوکراین ۴۰ درصد یا کم‌تر بوده است. دلیل منطقی برای اجتناب از پاسخ دادن به این سؤال این است که کارفرما چنین پرداخت‌هایی داشته؛

ولی - به دلایل روشن - نمی‌خواهد درباره آن حرف بزند.

ما همچنین سؤال کردیم که آیا شرکت‌ها برای جلب «حمایت» از فعالیت‌های‌شان، پرداخت‌هایی دارند. الگوی مشابهی از پاسخ‌های یاد شده، در مورد این سؤال نیز مشاهده شد (سطر سوم جدول شماره ۱).

ترجیح دادیم که درباره پرداخت به سازمان‌های متشکل خلافکار سؤال نکنیم؛ زیرا انتظار داشتیم که اکثر کارآفرینان به این سؤال پاسخ منفی دهند. هر چند سؤال دیگری به طور غیر مستقیم نشان می‌داد که آیا مدیران بنگاه احساس می‌کنند که ممکن است مورد اخاذی گروه‌های مافیایی قرار گیرند یا خیر؟ شواهد حاکی از آن است که فعالیت‌های خلاف سازمان یافته، غالباً تحت حمایت ضمنی برخی از مقامات دولتی محلی انجام می‌شود. برای اندازه‌گیری دقیق‌تر امنیت حقوق مالکیت، از کارآفرینان پرسیدیم که آیا آنان برای دریافت خدمات معینی چون ثبت تغییرات شرکت، مشاوره با نمایندگان اداره کار ناظر بر اخراج کارکنان، امور بهداشتی و مأموران مالیاتی، پرداخت‌های «غیررسمی» دارند (رجوع شود به سطرهای چهارم، پنجم و ششم جدول شماره ۱). هر چند درصد پاسخ‌دهندگان به این سؤالات پایین است؛ ولی الگوی مشابهی دارد. اکثر کارآفرینان در روسیه و اوکراین گفته‌اند که چنین پرداخت‌هایی معمول است؛ در حالی که بخش کوچکی از کارآفرینان در سه کشور دیگر همین پاسخ را داده‌اند. ما این مقیاس فساد را برای کنترل درجه قوت نتایج به دست آمده از رگرسیون اصلی مورد استفاده قرار خواهیم داد.

پرداخت‌های رسمی به دولت نیز در روسیه و اوکراین، که مالیات در آن‌ها بیش از یک چهارم فروش است (در مقایسه با حدود یک ششم در کشورهای اروپای شرقی) بسیار بالاست (رجوع شود به سطر هفتم جدول شماره ۱).^(۶) با کنترل نسبت مالیات بر فروش می‌خواستیم تأثیر آن را بر انگیزه سرمایه‌گذاری بررسی کنیم. یافته‌های ما نشان می‌دهند که نرخ سرمایه‌گذاری با نرخ مالیات، رابطه معکوس دارد؛ ولی برعکس دیگر یافته‌ها، رابطه میان سرمایه‌گذاری و نرخ مالیاتی، رابطه‌ای قوی نیست.

مراجعه به دادگاه برای تضمین اجرای قراردادهای منعقد شده با طرف‌های تجاری منطقی

فعالیتی معین برای حمایت از حقوق مالکیت است. ناکارایی در تضمین اجرای تعهدات، منافع شرکت‌ها را به خطر می‌اندازد و تمایل به سرمایه‌گذاری را از بین می‌برد. در پاسخ به این سؤال که آیا از دادگاه می‌توان به مثابه ابزاری در جهت تضمین تعهدات مندرج در قراردادهای منعقد شده با تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان استفاده کرد؟ اکثر شرکت‌ها در تمامی کشورها پاسخ مثبت داده‌اند. نسبت پاسخ‌های مثبت به این سؤال در رومانی ۸۷ درصد و در اوکراین ۵۶ درصد بوده است (رجوع شود به سطر آخر پاسخ‌ها در جدول شماره ۱).

در کل، جدول شماره ۱ نشان می‌دهد که پنج کشور مورد مطالعه به دو گروه مختلف تقسیم می‌شوند. سه کشور اروپای شرقی، در مقایسه با دو کشور روسیه و اوکراین، حقوق مالکیت نسبتاً مطمئن‌تری دارند. دادگاه‌ها در حل منازعات تجاری در روسیه و اوکراین، کم‌تر قابل اتکا هستند و تعامل میان دولت و بنگاه‌ها در این کشورها پرهزینه‌تر است. این نتایج با یافته‌های موجود سازگار است که فضای مقرراتی در اروپای شرقی، در مقایسه با اتحاد شوروی سابق، نسبت به فعالیت‌های اقتصادی کم‌تر خصمانه است (برای مثال رجوع شود به فرای و اشلايفر، ۱۹۹۷).

احساس کارآفرینان درباره امنیت حقوق مالکیت در داخل هر کشور، ممکن است سه دلیل کاملاً متفاوت داشته باشد؛ اول این که شرکت‌های مختلف با واقعیت‌های متفاوتی مواجه هستند. برخی از صنایع، در مورد سایر فعالیت‌های اقتصادی تعامل بیش‌تری با دولت دارند. شرکت‌های مختلف نمی‌توانند به نحو یکسانی خود را از دید دیوان‌سالاری دولتی پنهان سازند. برخی از کارآفرینان ممکن است ارتباطاتی با نهادهای دولتی داشته باشند و براساس این ارتباطات بتوانند از اخاذی ممانعت نمایند. در نمونه ما برای مثال، کارآفرینانی که در گذشته مدیران عالی رتبه ادارات دولتی بوده‌اند، کم‌تر رشوه پرداخت کرده‌اند. دوم آن که کارآفرینان ممکن است درک متفاوتی از شرایط داشته باشند. این امر به ویژه در مواقعی صادق است که اقتصاد در حال تغییرات عمیقی است و نهادها و جریانات سریعاً تحول می‌یابند. ما دریافتیم که، برای مثال، کارآفرینان مسن‌تر کم‌تر اظهار می‌دارند که رشوه پرداخت کرده‌اند. سوم آن که پاسخ‌ها ممکن است بخشی از خصوصیات بنگاه یا

کارآفرین را منعکس سازد. در برآورد رگرسیون، ما در حد امکان بسیاری از این ویژگی‌ها را کنترل کردیم؛ ولی برخی از خصوصیات نامشهود کارآفرینان ممکن است در میزان سرمایه‌گذاری مؤثر بوده باشد.

شاخص نبود امنیت حقوق مالکیت

جدول شماره ۲ نشان می‌دهد که میان شاخص‌های مربوط به حقوق مالکیت بنگاه‌ها در پنج کشور مورد بررسی همبستگی وجود دارد. حیرت‌انگیز نیست که اکثر شاخص‌ها شدیداً با یکدیگر همبستگی دارند. ضریب همبستگی میان پرداخت‌های اضافی برای خدمات و پرداخت‌های اضافی برای اخذ مجوزها، ۰/۶۶ بوده است؛ در حالی که همبستگی میان پرداخت بابت جلب «حمایت» و دیگر شاخص‌ها بیش از ۰/۵۰ بوده است. برای تحلیل نتایج رگرسیون، برای هر شرکت، سه سؤال اصلی مربوط به حقوق مالکیت - پرداخت اضافی برای مجوزها، پرداخت اضافی برای خدمات و پرداخت برای جلب حمایت - را در یک شاخص ترکیبی مربوط به نبود امنیت حقوق مالکیت ترکیب کرده‌ایم. شاخص حقوق مالکیتی که بدین وسیله ایجاد شده، بین صفر تا ۳ قرار می‌گیرد. عدد ۳ نشان‌دهنده حالتی است که هر سه نوع پرداخت رایج هستند. عدد ۲ وضعیتی را نشان می‌دهد که به دو سؤال از سه سؤال پاسخ مثبت داده شده است، و عدد ۱ بیانگر یک پاسخ مثبت به یکی از سه نوع پرداخت است و صفر نشان‌دهنده آن است که به سه سؤال مزبور هیچ پاسخ مثبتی داده نشده است. بنابراین هر چه مقدار این شاخص بالاتر باشد، حقوق مالکیت نامطمئن‌تر است.

شاخص دیگری که برای نبود امنیت در حقوق مالکیت تعریف شده شاخصی است که اگر شرکت‌ها دارای یکی از سه پرداخت فوق باشند برابر ۱، و در غیر این صورت، برابر صفر است. هر یک از این دو شاخص را از دیدگاه نظری می‌توان توجیه نمود.

شاخص اول (شاخص صفر تا ۳) در صورتی مناسب است که پاسخ مثبت به بیش از یک سؤال، در مقایسه با تنها یک پاسخ مثبت به مجموعه سؤالات، نشانگر سطح بالاتری از نبود امنیت است. شاخص دوم (۱ و صفر) زمانی مناسب است که آثار ناشی از وجود یک

رشوه خوار، مشابه وجود چندین رشوه خوار باشد. براساس الگوی اشلايفر و ويشنی (۱۹۹۳) اگر دو یا چند دیوان سالار یا کاغذ باز فاسد به نحوی تبانی کنند تا مجموعه رشوه های دریافتی شان را حداکثر نمایند، قادر خواهند بود همان مبلغی را اخاذی کنند که یک رشوه خوار به صورت انحصاری می توانست به دست آورد. ولی اگر رشوه خواران باهم رقابت کنند، کل رشوه دریافتی آنان، بر مبنای منطق معمای زندانی، از میزان حداکثر مبلغ رشوه فراتر خواهد رفت.

شواهد موجود نشان می دهند که آثار فساد فزاینده است. همان گونه که در قسمت سوم مورد بحث قرار خواهد گرفت، نرخ رشوه دریافتی ممکن است از هر آنچه رشوه خواران خواستار آند، فراتر برود. این باور که قوه قضاییه در تضمین اجرای قراردادهای کارآمد عمل نمی کند، به طور مستقیم با شاخص نبود امنیت حقوق مالکیت همبستگی دارد (ضریب همبستگی ۰/۱۵). هر چند ممکن است ضریب همبستگی پایین به نظر آید، این واقعیت را نشان می دهد که باور به کارایی قوه قضاییه در تضمین اجرای قراردادهای، با اعتماد به دولت در مورد مصادره نکردن اموال خصوصی کاملاً متفاوت است. در مورد دادگاه ها، مسأله این است که آیا قاضی فردی شایسته است یا فاسد؛ ولی در مورد امنیت حقوق مالکیت، مسأله این است که اعضای دستگاه اجرایی، در چارچوب قانون، تا چه حد مجبورند مسئولانه عمل نمایند. حتی در محیط هایی که دستگاه اجرایی کاملاً غارتگر است (برای مثال در روسیه)، مشاهده می شود که کارآفرینان علاقه مندند برای تضمین اجرای قراردادهای خود به دادگاه ها اعتماد نمایند.

در معادلات رگرسیونی اصلی، شاخص کارایی دستگاه قضایی در کنار شاخص حقوق مالکیت مورد استفاده قرار گرفته است. معادلات رگرسیونی دیگری نیز تخمین زده شده که اجزای این شاخص به طور جداگانه در آن به کار رفته است.

شاخص دیگر حقوق مالکیت به کار رفته در معادلات رگرسیونی، شاخصی است که از صفر تا ۴ را در بر می گیرد. این شاخص، ناکارایی دستگاه قضایی را به شاخص اول اضافه می کند (به این معنا که اگر کارآفرینان احساس کنند برای تضمین اجرای تعهدات قراردادهای

نمی‌توانند به دستگاه قضایی اتکا کنند، عدد ۱ و در غیر این صورت، عدد صفر به شاخص اضافه می‌شود).

سرمایه‌گذاری مجدد سود

در اقتصادهای در حال گذار، کسانی که برای اولین بار وارد بازار می‌شوند، غالباً سودهای هنگفتی به دست می‌آورند که با ورود شرکت‌های جدید به بازار، به تدریج این سود کاهش می‌یابد (مک میلان، ۱۹۹۷). اطلاعات ما در سطح کشورها با این نظریه سازگار است. جدول شماره ۳ (سطر دوم) متوسط سود شرکت پس از کسر مالیات را به صورت درصدی از فروش در سال ۱۹۹۶ نشان می‌دهد. سود گزارش شده پس از کسر مالیات در روسیه (۲۱ درصد) و اکراین (۱۸ درصد) که در آن‌ها اصلاحات اقتصادی دارای کم‌ترین موفقیت بوده، بالاتر از لهستان (۱۰ درصد) بوده که در انتقال به اقتصاد بازار موفقیت بیش‌تری داشته است. رومانی (سود خالص پس از کسر مالیات ۱۳ درصد فروش) در بین این دو گروه قرار می‌گیرد. اسلواکی نرخ سودی بسیار پایین‌تر از دیگر کشورها (۶ درصد) دارد.^(۷)

از کارآفرینان پرسیده شده نرخ سود، پس از کسر مالیات، به صورت درصدی از فروش برای صنعتی که در آن فعالیت می‌کنند، چه قدر است؟ همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد، نرخ سود در کل صنعت و نرخ سود در بنگاه شدیداً با یکدیگر همبستگی دارند (۴۱ درصد). این تخمین در سطح کشور در سطر سوم جدول شماره ۳ نشان داده شده است.^(۸)

نرخ‌های سود ارائه شده در جدول شماره ۳، در مقایسه با اطلاعات در دسترس شرکت‌های بزرگ در کشورهای مورد مطالعه بسیار بالا هستند. بهترین اطلاعات متعلق به کشور لهستان است. برطبق آخرین اطلاعات منتشر شده از سوی ورلد اسکاپ^۱، متوسط سود نسبت به فروش، برای شرکت‌های لهستانی در تمامی صنایع حدود ۵ درصد بوده است.^(۹)

نرخ متوسط سود، نابرابری شدید در میان نرخ سود شرکت‌های مختلف را پنهان می‌سازد. شرکت‌های بزرگی که در بخش‌هایی فعالیت می‌کنند که به دلیل مقررات موجود

موانع ورود به آن‌ها بسیار سخت است، دارای نرخ سود بالایی هستند که با شرکت‌های کوچک نمونه مورد بررسی ما قابل مقایسه‌اند. نتایج حاصل از مطالعات ما با این نظریه سازگار است که حقوق مالکیت نامطمئن، حتی ممکن است مانع از ورود سرمایه به مؤسسات کوچک گردد (جانکوف^۱، لاپورتا^۲، لویز د سیلانز^۳ و اشلیفر^۴، ۲۰۰۰).

هرچند در کشورهای سوسیالیستی سابق، که تا حدودی اصلاحات اقتصادی را به اجرا گذاشته‌اند، زمینه‌های اقتصادی سودآور و بکری در اختیار کارآفرینان قرار گرفته اما احتمال نابود شدن شرکت‌های کوچک نیز بالاست.

این تحقیق به بررسی عملکرد بنگاه‌هایی پرداخته که از بازار خارج نشده‌اند (هرچند این تحقیق اهمیت منابع مالی خارجی را بیش از واقع و اهمیت خطر مصادره اموال را کم‌تر از واقع برآورد می‌کند). دولت در این کشورها ممکن است یارانه‌هایی ضمنی برای شرکت‌های بزرگ در نظر گیرد، این کمک‌ها احتمال نابودی بنگاه‌های بزرگ و نیز خروج شرکت‌های بزرگ از بازار را کاهش می‌دهد.

در پرسشنامه از کارآفرینان درباره درصد سود شرکت در اولین سال فعالیت سؤال شده است. در جدول شماره ۳ (سطرهای ششم، هفتم و هشتم)، متوسط نرخ سود سال اول فعالیت برای کشورهای مورد بررسی ارائه شده است. در لهستان، متوسط سود شرکت‌هایی که در طول سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۱، درست پس از اجرای اصلاحات، فعالیت خود را آغاز کردند معادل ۹/۹ درصد بوده است. برای شرکت‌هایی که فعالیت خود را در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ آغاز کردند، نرخ سود در اولین سال فعالیت (۴/۲ درصد) بسیار پایین‌تر بوده است و شرکت‌هایی که در فاصله سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶ وارد بازار شده‌اند (نرخ سود ۲/۱ درصد فروش)، بازهم نرخ سود پایین‌تری داشته‌اند. این اطلاعات با انتظارات ما سازگار است، شروع دیرتر فعالیت به نرخ پایین‌تر سود منجر شده است.

روند نزولی نرخ سود اولین سال فعالیت در طول دوره ۹۶-۱۹۹۱، برای تازه واردان به

1. Djankov
2. La Porta
3. Lopez-de-Silanes
4. Shleifer

بازار کار، در اسلواکی و رومانی نیز مشاهده شده؛ هر چند نرخ کاهش سود به اندازه لهستان شدید نبوده است؛ ولی در روسیه و اوکراین نرخ سود شرکت‌ها در طول زمان تفاوت کم‌تری داشته است. شرکت‌هایی که در طول سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ وارد بازار شده‌اند، در روسیه و اوکراین به ترتیب به طور متوسط $\frac{4}{3}$ درصد و $\frac{7}{6}$ درصد فروش سود برده‌اند. نرخ متوسط سود در شرکت‌هایی که پنج سال دیرتر فعالیت خود را آغاز کرده‌اند، به ترتیب $\frac{3}{9}$ و $\frac{7}{4}$ درصد بوده است.^(۱۰)

یکی از سؤالات ما این بود که در سال ۱۹۹۶ چه نسبتی از سود خالص مجدداً در شرکت سرمایه‌گذاری شده است؟ شرکت‌های لهستانی و رومانیایی بالاترین نسبت، به طور متوسط اندکی بیش از ۵۰ درصد، را سرمایه‌گذاری کرده‌اند (سطر چهارم جدول شماره ۳). نرخ سرمایه‌گذاری مجدد در اسلواکی و روسیه به طور متوسط حدود ۴۰ درصد و در اوکراین ۳۰ درصد بوده است.

در جدول شماره ۳ (سطر پنجم)، میزان سودی که سرمایه‌گذاری نشده، مشخص گردیده است. درصد سود سرمایه‌گذاری نشده به نسبت فروش در روسیه و اوکراین بالاتر از دیگر کشورهاست (بیش از ۱۰ درصد فروش) و در رومانی ($\frac{5}{9}$ درصد فروش)، لهستان ($\frac{5}{2}$ درصد) و اسلواکی ($\frac{5}{1}$ درصد) پایین‌تر است. در روسیه و اوکراین، که حقوق مالکیت دارای کم‌ترین امنیت است، کارآفرینان به طور متوسط به سرمایه‌گذاری مجدد سود، کم‌ترین علاقه را نشان می‌دهند. جدول شماره ۳، اطلاعات مربوط به شرکت‌های مورد بررسی را به زمان شروع فعالیت و دوران فعالیت تقسیم می‌کند. در پنج کشور مورد بررسی، تأثیر زمان شروع فعالیت در میزان سود، بسیار بیشتر از اثر دوران فعالیت بر نرخ سود بوده است، هرچند تفاوت در لهستان و رومانی بیش از اسلواکی، روسیه و اوکراین بوده است. در لهستان، اسلواکی و رومانی، شرکت‌هایی که تازه فعالیت خویش را آغاز کرده‌اند، سهم بیش‌تری از سود خود را سرمایه‌گذاری می‌کنند.

تأمین مالی

در پرسشنامه سه سؤال درباره اعتبارات بانکی وجود داشته است؛ اول از شرکت‌ها پرسیده‌ایم که تأمین مالی سرمایه اولیه آن‌ها از چه منابعی بوده است؟ بخش کوچکی از بنگاه‌ها (از ۶/۶ درصد بنگاه‌های لهستانی تا ۲۷ درصد بنگاه‌های اسلواکی) قسمتی از سرمایه اولیه خود را از طریق وام بانکی تأمین کرده‌اند (رجوع شود به سطر دوم جدول شماره ۴). سؤال دوم این بود که آیا در سال‌های گذشته از وام بانکی استفاده کرده‌اند؟ بیش از ۹۰ درصد بنگاه‌های روسی و ۷۹ درصد بنگاه‌های اوکراینی به این سؤال پاسخ مثبت داده‌اند (سطر سوم جدول شماره ۴). تنها نیمی از شرکت‌های اسلواکی و رومانیایی در طول فعالیت از بانک وام دریافت کرده بودند. سؤال سوم این بوده که آیا در سال ۱۹۹۶، سال قبل از اجرای این تحقیق، از بانک وامی دریافت داشته‌اند؟ بالاترین نسبت دریافت کنندگان وام شرکت‌های لهستانی بودند که حدود نیمی از آن‌ها (۴۹ درصد) به سؤال پاسخ مثبت داده‌اند. حدود یک چهارم شرکت‌های اسلواکی و رومانیایی نیز به این سؤال پاسخ مثبت داده‌اند. این نسبت در روسیه (۱۷ درصد) و اوکراین (۱۴ درصد) پایین‌تر بوده است.^(۱۱) هر چند در روسیه و اوکراین، در مقایسه با سه کشور دیگر، شرکت‌های کم‌تری وام دریافت کرده‌اند، متوسط اندازه وام دریافتی در این دو کشور بزرگ‌تر بوده است. میزان وام دریافتی در لهستان به طور متوسط کم‌تر از ۵ درصد فروش سالانه شرکت وام‌گیرنده بوده است. این نسبت در اسلواکی و اوکراین به بیش از ۱۰ درصد و در روسیه به حدود ۲۵ درصد می‌رسید. بنابراین، از نظر کل منابع مالی تأمین شده توسط بانک‌ها، تفاوت میان کشورها ناچیز است. با لحاظ کردن شرکت‌هایی که وام دریافت نکرده‌اند، در کل، شرکت‌های اسلواکی در سال ۱۹۹۶ بالاترین میزان تسهیلات را دریافت نموده‌اند که به حدود ۲/۵ درصد میزان فروش بالغ می‌گردد. در لهستان و روسیه، اعتبارات پرداختی توسط بانک‌ها ۲/۳ درصد فروش سالانه، در رومانی ۱/۷ درصد و در اوکراین ۰/۸ درصد بوده است. با آن‌که در سال ۱۹۹۶ شرکت‌های لهستانی، در مقایسه با شرکت‌های دیگر کشورهای مورد مطالعه، شانس بالاتری برای دریافت وام داشته‌اند، بازار سرمایه لهستان، براساس معیارهای غربی،

بازار توسعه نیافته‌ای است. در ایالات متحده، شرکت‌های کوچک و متوسط را به طور مرتب فدرال رزرو بررسی می‌کند. براساس آماری که کمیته ملی تأمین مالی شرکت‌های کوچک در آمریکا منتشر کرده، در سال ۱۹۹۳ از ۳۴۴ شرکت مورد مطالعه که تعداد کارکنان آنان ۱۰ نفر تا ۲۷۰ بوده‌اند، ۸۴ درصد، در زمان بررسی، از بانک‌ها وام بانکی دریافت کرده بودند. این نسبت بسیار بالاتر از نرخ ۴۹ درصد در لهستان است. علاوه بر این، میزان وام به ۱۶ درصد فروش شرکت‌های آمریکایی بالغ می‌شده که چندین برابر بیش‌تر از نسبت وام دریافتی در کشورهای مورد مطالعه ماست.^(۱۲)

برای دریافت وام در پنج کشور مورد بررسی، برخلاف بازارهای توسعه یافته سرمایه، به وثیقه نیاز است. بیست درصد وام‌های دریافتی شرکت‌های آمریکایی بدون ارائه وثیقه بوده؛ در حالی که کمتر از ۲ درصد وام‌های دریافتی شرکت‌های نمونه، بدون وثیقه بوده است. بنابراین، فقدان وثیقه در شرکت‌های کوچک و متوسط در کشورهای مورد بررسی، در مقایسه با شرکت‌های آمریکایی، دلیل دست نیافتن به تسهیلات بانکی نبوده است؛ زیرا بیش از ۷۵ درصد از شرکت‌های نمونه در هر یک از پنج کشور مورد مطالعه، و بیش از ۹۰ درصد شرکت‌های لهستانی و رومانیایی اظهار داشته‌اند که قادرند به بانک‌ها وثیقه ارائه نمایند. فقدان وثیقه - حداقل در ذهنیت کارآفرینان - عامل مهمی در محدود ساختن امکان دریافت وام نبوده است.^(۱۳)

منبع دیگر تأمین مالی برای شرکت‌ها، اعتباراتی است که از سایر شرکت‌ها دریافت می‌شود. ماعتبارات تجاری را با میزان بدهی اعلام شده شرکت‌ها اندازه‌گیری کرده‌ایم (سطرهای هشتم و نهم جدول شماره ۴). در روسیه، اعتبارات تجاری تقریباً وجود نداشته (۰/۱ درصد از میزان فروش سالانه) و در اوکراین نیز دارای نسبت پایینی بوده است (۰/۷ درصد)؛ ولی در لهستان (۲/۷ درصد) و اسلواکی (۳/۴ درصد) منبع مهمی برای سرمایه‌گذاری تلقی می‌شده است. در لهستان، اسلواکی و اوکراین، میزان تسهیلات دریافتی از عرضه‌کنندگان کالاها، مشابه میزان اعتبارات دریافتی از بانک‌ها بوده است. در رابطه با این موضوع، اطلاعات قابل اتکایی در مورد رومانی به دست نیامده است.^(۱۴) (برای مطالعه بیش‌تر درباره

اعتبارات تجاری رجوع شود به واندورف، جانسون و مک میلان (۲۰۰۰) (در این مقاله اعتبارات تجاری، به منزله شاخصی از اعتماد بنگاه به طرف تجاری، مورد استفاده قرار گرفته است).

با مقایسه جداول شماره ۳ و ۴ ملاحظه می‌شود که در تمامی پنج کشور مورد مطالعه سرمایه‌گذاری مجدد سود، در مقایسه با وام بانکی و اعتبارات تجاری، منبع بزرگ‌تری برای سرمایه‌گذاری بوده است (به استثنای اسلواکی که در آن اعتبارات تجاری بیش‌تر از نسبت سود سرمایه‌گذاری شده، بوده است). در لهستان، شرکت‌ها به صورت داخلی منابعی را برای سرمایه‌گذاری خلق می‌کنند که در حدود ۵۳ درصد فروش است (جدول شماره ۳، سطر چهارم). وام بانکی به طور متوسط ۲/۳ درصد فروش شرکت‌های نمونه بوده؛ ولی این نسبت برای شرکت‌های لهستانی ۴/۸ درصد فروش بوده است (سطرهای ششم و هفتم جدول شماره ۴). برآورد ما نشان می‌دهد که میزان سود سرمایه‌گذاری نشده شرکت‌های روسی و اوکراینی حدود ۱۲ درصد بوده است (جدول شماره ۳ سطر پنجم). این برآورد نشان می‌دهد که شرکت‌های روسی و اوکراینی می‌توانسته‌اند سود سرمایه‌گذاری نشده را در طرح‌های تولیدی به کار گیرند و از نرخ بالای سود بهره ببرند؛ ولی به دلایلی ترجیح داده‌اند که از سرمایه‌گذاری چشم‌پوشی نمایند. امکان بالقوه به کارگیری درآمدهای شرکت، به منزله منبعی برای سرمایه‌گذاری، از آن‌جا مشخص می‌گردد که در هر پنج کشور مورد بررسی، منابع در دسترس از سود سرمایه‌گذاری نشده، بیش از منابع تأمین شده از بانک‌ها بوده است (سطر پنجم از جدول شماره ۳ و سطر ششم از جدول شماره ۴ را مقایسه کنید).

جدول شماره ۲، همبستگی میان شاخص‌های مختلف حقوق مالکیت و متغیرهای مربوط به دسترسی به تسهیلات را نشان می‌دهد. آیا دسترسی به سرمایه با امنیت حقوق مالکیت همبستگی شدیدی دارد؟ در واقع، تفکیک دو پدیده دسترسی به اعتبارات و امنیت مالکیت، دشوار است. امکان دسترسی به تسهیلات در سال ۱۹۹۶ را با دو متغیر مشخص کرده‌ایم، اول آن که آیا شرکت قبل از سال ۱۹۹۶ از بانک وام گرفته یا خیر؟ دیگر آن که آیا شرکت وثیقه‌ای در اختیار دارد که بتواند برای دریافت وام از آن استفاده کند یا خیر؟

همبستگی میان امکان دریافت وام و امنیت حقوق مالکیت بدین معناست که شرکت‌های دارای امنیت کم‌تر در حقوق مالکیت، با احتمال بالاتری، پیش از سال ۱۹۹۶ وام دریافت داشته‌اند. شرکت‌هایی که دارای امنیت کم‌تری در حقوق مالکیت بوده‌اند، احتمالاً وثیقه لازم برای ارائه به بانک در اختیار ندارند. با وجود این، همبستگی برآورد شده فقط برای شاخص نبود امنیت و فقدان اعتماد به قوه قضاییه کوچک و معنادار است. به هر صورت، شاخص‌های نبود امنیت حقوق مالکیت، برای متغیرهای مربوط به نبود امکان دسترسی به تسهیلات، متغیرهای جایگزین خوبی نیستند.^(۱۵)

ارزیابی

شواهد موجود در بین کشورها نشان می‌دهند که امنیت حقوق مالکیت بر سرمایه‌گذاری تأثیر عمده‌ای دارد. در لهستان که حقوق مالکیت نسبتاً تأمین است، نرخ سرمایه‌گذاری مجدد بالاست. برعکس، در روسیه و اوکراین که حقوق مالکیت ضعیف است، سطح سود سرمایه‌گذاری نشده بالاست. کارفرمایان دارای این امکان بوده‌اند که بیش از آنچه تاکنون سرمایه‌گذاری کرده‌اند، سرمایه‌گذاری نمایند؟ سؤال بعدی آن است که اگر ما خصوصیات ویژه شرکت‌ها و کارفرمایان را کنترل نماییم، آیا این نتایج بدون تغییر باقی خواهند ماند یا خیر.

چارچوبی برای تصمیم‌گیری در امر سرمایه‌گذاری

در این قسمت، چارچوب ساده‌ای برای تشریح و دفاع از فرضیات مورد نیاز برای تحلیل رگرسیونی ارائه می‌شود. سطح مطلوب سرمایه‌گذاری برای یک شرکت، تابعی از عوامل خاص صنعت و بنگاه است. بنگاه‌هایی که در صنایع رو به رشد فعالیت می‌کنند، در مقایسه با بنگاه‌هایی که در صنایع رو به زوال جای می‌گیرند، فرصت‌های سرمایه‌گذاری بیش‌تری دارند. تولید در صنعت سرمایه بر به سطوح سرمایه‌گذاری بالاتری نیازمند است. کارفرمایان توانا تر در هر صنعتی به سودآوری بالاتر دست می‌یابند. تمامی این عوامل بر سودآوری

سرمایه گذاری به طور بالقوه اثر می گذارد.

تقاضا برای سرمایه گذاری، به توانایی کارآفرینان در حفظ سود به دست آمده بستگی دارد. زمانی که سودآوری با عدم اطمینان همراه است، کارآفرینان ممکن است گرایشی به سرمایه گذاری نشان ندهند. تأثیر احساس کارآفرین در مورد امنیت حقوق مالکیت بر تصمیم گیری برای سرمایه گذاری، موضوع اصلی این تحقیق است. فرض کنید که شرکت به طور همزمان برای سرمایه گذاری و دریافت وام تصمیم می گیرد و اخاذی از شرکت، اگر صورت گیرد، پس از کسب سود تحقق می یابد. بنابراین، تقاضای شرکت برای وجوه قابل سرمایه گذاری، تابعی است از متغیرهایی چون: سود مورد انتظار، میزان اخاذی مسئولان فاسد و گروه های خلافکار، نرخ بهره ای که کارآفرین بابت وام دریافت شده می پردازد و نیز نرخ بهره ای که کارآفرین می تواند با وام دادن سود شرکت به دیگران در خارج از شرکت کسب نماید. وجوه قابل سرمایه گذاری ممکن است از منابع داخل شرکت، از درآمد حاصل شده، یا خارج از شرکت، از بازار سرمایه، اخذ شود.

فرضیه معمول این است که هزینه استفاده از منابع داخلی شرکت کم تر از هزینه منابع مالی دریافتی از خارج شرکت است. تفاوت میان دو نرخ بهره ناشی از آن است که کارآفرینان، در مقایسه با وام دهندگان یا سرمایه گذاران خارج از شرکت، درباره چشم انداز آینده اطلاعات بهتری دارند. وام دهندگان، خواستار نرخ بهره بالاتری هستند که نداشتن مزیت اطلاعاتی آنان را جبران کند. تفاوت میان هزینه استفاده از منابع داخلی و بهره پرداختی به منابع مالی دریافت شده از خارج شرکت سبب می گردد که بنگاه ها ابتدا منابع داخلی را به مصرف برسانند و سپس از منابع خارجی استفاده کنند (استوارت سی مه یرز و نیکلاس اس مجلاف^۱، ۱۹۸۴؛ لاکشمی شیام - ساندر و مه یرز^۲، ۱۹۹۹).

این نظریه با شواهد تجربی درباره شرکت های آمریکایی سازگار است. شکاف میان هزینه استفاده از منابع داخلی و هزینه خارجی احتمالاً در کشورهای در حال گذار بالاتر از کشورهای پیشرفته سرمایه داری است، زیرا در کشورهای در حال گذار منابع اطلاعاتی

1. Stewart C. Myers and Nicholas S. Majluf

2. Lakshmi Shyam-Sunder and Myers

وجود ندارند و عدم اطمینان در مورد سرمایه‌گذاری بسیار بیش‌تر است. بنابراین، در کل، نبود تقارن اطلاعاتی شدیدتر است.

شرکت‌ها در کشورهای در حال‌گذار، علاوه بر عدم تقارن اطلاعاتی میان وام‌دهنده و وام‌گیرنده، برای ترجیح منابع داخلی دلیل دیگری نیز دارند. تأمین مالی از طریق منابع خارجی، پنهان ساختن فعالیت‌های اقتصادی شرکت از مسئولان جمع‌آوری مالیات یا گروه‌های مافیایی را دشوار می‌سازد. آنا میندورف (۱۹۹۸) اظهار می‌دارد که هزینه مؤثر تأمین مالی از طریق منابع خارجی در روسیه افزایش یافته است؛ زیرا شرکت‌هایی که از بانک‌ها درخواست وام می‌کنند، به احتمال زیاد باید مالیات خود را پردازند. ریچارد لوتسپیچ (۱۹۹۶) نشان می‌دهد که شرکت‌ها مایل نیستند اطلاعات خود را در اختیار بانک‌ها قرار دهند؛ زیرا می‌ترسند که این اطلاعات به مافیا درز کند. با توجه به چنین وضعیتی، این فرضیه که هزینه استفاده از منابع داخلی کم‌تر از هزینه منابع خارجی است، فرضیه‌ای منطقی برای بررسی تصمیم سرمایه‌گذاری در بنگاه است. تفاوت میان هزینه استفاده از منابع داخلی و خارجی به ترجیح سرمایه‌گذاری از منابع داخلی در مقابل تصمیم به یافتن منابع خارجی منجر می‌گردد.

طرح‌های سرمایه‌گذاری، زمانی که از منابع داخلی تأمین مالی می‌شوند، باید بازده مورد انتظار بالایی داشته باشند (که پس از کسر اخاذی‌های معمول و تعدیل برای ریسک) و با نرخ بهره حاصل از سرمایه‌گذاری در خارج از شرکت قابل مقایسه باشند؛ ولی زمانی که طرح‌های سرمایه‌گذاری از منابع خارجی تأمین مالی می‌شوند، نرخ سود باید با نرخ بهره پرداختی بابت وام قابل مقایسه باشد. در نتیجه، تصمیم شرکت برای سرمایه‌گذاری با استفاده از منابع داخلی، مستقل از تصمیم به یافتن منابع خارجی است. این امر سبب می‌گردد که معادلات رگرسیونی برای برآورد نسبت سرمایه‌گذاری مجدد از سود حاصل شده در شرکت، مستقل از تقاضا برای منابع مالی خارجی تخمین زده شود.

فرض کنید شرکتی می‌خواهد حداکثر منابعی را که در اختیار دارد، مجدداً سرمایه‌گذاری نماید. این مبلغ ممکن است کل سود جاری یا بخشی از سود شرکت باشد.

فرض می‌شود که میزان سرمایه‌گذاری شرکت به خصوصیات ویژه کارآفرین بستگی دارد. بنابراین، کل سرمایه‌گذاری مجدد در بنگاه ممکن است از منابع داخلی تأمین شود، یا بیش از منابع داخلی شرکت باشد و بخشی از سرمایه‌گذاری از طریق دریافت وام از منابع خارجی تأمین مالی گردد. تمایل شرکت به سرمایه‌گذاری مجدد سود، به میزان سود مورد انتظار و امنیت حقوق مالکیت مرتبط است.

همان‌گونه که اشاره شد، میزان استفاده از منابع داخلی برای سرمایه‌گذاری مجدد، تابعی از سود مورد انتظار و میزان اخاذی گروه‌های خلافکار است.

تفاوت میان نرخ سود سرمایه‌گذاری در خارج از بنگاه، در بین شرکت‌های نمونه در متغیرهای کنترل کشور/ صنعت لحاظ می‌شود. اگر فرض شود که سرمایه‌گذاری از منابع داخلی، مستقل از امکان دسترسی به منابع مالی خارجی نیست، در این صورت، سرمایه‌گذاری‌های با استفاده از منابع داخلی و خارجی باید به طور همزمان مورد بررسی قرار گیرند. حداقل سه دلیل وجود دارد که سرمایه‌گذاری مبتنی بر منابع داخلی ممکن است به میزان دسترسی به منابع خارجی وابستگی داشته باشد؛ اول آن که اگر دولت به تسهیلات اعطایی بانک‌ها یارانه دهد، نرخ بهره بانکی ممکن است بزرگ‌تر از نرخ سود ناشی از سرمایه‌گذاری در خارج از بنگاه نباشد. این مسأله در مورد اطلاعات شرکت‌های نمونه صادق نیست. یارانه به نرخ بهره برای وام‌های اعطایی به شرکت‌های دولتی بسیار زیاد است. در نمونه ما هیچ شرکت دولتی وجود ندارد. تنها در رومانی مشاهده شد که نرخ بهره پرداختی شرکت‌های خصوصی شده، به بانک‌ها پایین‌تر از نرخ بهره‌ای است که شرکت‌های تازه تأسیس به بانک‌ها پرداخت می‌کنند. در بقیه کشورها میان بهره وام‌های دریافتی این دو گروه، تفاوت معناداری وجود نداشته است. علاوه بر این، در میان شرکت‌های نمونه، نرخ بهره وام بانک‌های دولتی، در مقایسه با بانک‌های خصوصی، بالاتر بوده است. در لهستان و اسلواکی که وام‌ها به طور مساوی میان بانک‌های دولتی و خصوصی تقسیم شده، نرخ‌های بهره نیز تقریباً مساوی هستند (نرخ بهره بانک‌های دولتی اندکی بیش از بانک‌های خصوصی است).

دوم آن که کارآفرینانی که حقوق مالکیت آنان امنیت کافی ندارد، ممکن است ترجیح دهند منابع مالی دریافتی از بانک‌ها را در شرکت خود سرمایه‌گذاری کنند و منابع مالی حاصل از فعالیت شرکت را به حساب‌های امن منتقل سازند. این امر ایجاب می‌کند شرکت‌هایی که وام دریافت می‌کنند، در مقایسه با شرکت‌هایی که وامی ندارند، به طور متوسط بخش کم‌تری از سود خود را سرمایه‌گذاری کنند. اطلاعات موجود نشان می‌دهند که چنین موضوعی صحت ندارد. شرکت‌های بسیار سودآور (شرکت‌هایی که بیش از ۱۰ درصد از فروش سود می‌برند) که کم‌تر از نصف سود خود را سرمایه‌گذاری می‌کنند، غالباً از بانک‌ها وام نگرفته‌اند. تنها ۶۴ شرکت از ۴۶۷ شرکت سودآور (۱۳ درصد کل شرکت‌ها) در سال ۱۹۹۶ وام دریافت کرده‌اند. از سوی دیگر، ۱۰۴ شرکت از ۲۵۹ شرکت (۴۰ درصد از شرکت‌ها) که بیش از ۷۵ درصد سود خود سرمایه‌گذاری نموده‌اند، دارای وام بوده‌اند.^(۱۶) در این تحقیق مشخص نمی‌شود که آیا وام دریافت شده در سال ۱۹۹۶، بیانگر سرمایه‌گذاری جدید است یا چرخش وام از سال‌های پیش، ولی می‌توان انتظار داشت شرکت‌هایی که بخش بزرگی از سود خود را سرمایه‌گذاری می‌کنند، به احتمال زیاد وام‌های موجود را به سال‌های بعد منتقل کنند؛ به عبارت دیگر با دریافت وام‌های جدید، وام‌های قدیمی را بازپرداخت نمایند. در هر دو صورت (دریافت وام برای سرمایه‌گذاری جدید یا بازپرداخت سرمایه‌گذاری‌های قبلی)، همان‌گونه که اطلاعات نشان می‌دهد، شرکت‌هایی که سرمایه خود را با شتاب گسترش می‌دهند، به احتمال زیاد در سال ۱۹۹۶ وام داشته‌اند.

سوم آن که سرمایه‌گذاری ممکن است سنگین باشد، به نحوی که حداقل سرمایه مورد نیاز بیش از آن چیزی باشد که درآمدهای حاصل شده قادر به تأمین آن هستند. با توجه به سطح فناوری مورد استفاده شرکت‌های کوچک در کشورهای مورد بررسی، به نظر می‌رسد که سرمایه مورد نیاز چندان سنگین نباشد. علاوه بر این، همان‌گونه که جدول شماره ۵ نشان می‌دهد، ۳۵ درصد از شرکت‌های بدون وام در سال ۱۹۹۶ بیش از ۵۰ درصد سود خود را سرمایه‌گذاری کرده‌اند. بنابراین، فقدان منابع خارجی مانعی بر سر راه سرمایه‌گذاری

از منابع داخلی نبوده است (مقایسه شود با ۵۳ درصد شرکت‌هایی که در سال ۱۹۹۶ وام داشته و بیش از ۵۰ درصد سود خود را سرمایه‌گذاری نموده‌اند). در بخش سوم، توانایی بنگاه برای سپردن وثیقه و دریافت وام پیش از سال ۱۹۹۶، به مثابه شاخصی برای دسترسی به وام، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. اگر سرمایه‌گذاری سنگین باشد، سرمایه‌گذاری مجدد باید با میزان وثیقه موجود در شرکت ارتباط مستقیم داشته باشد. ما چنین ارتباط معناداری را در شرکت‌های نمونه نیافته‌ایم. بنابراین، براساس اطلاعات به دست آمده، بررسی سرمایه‌گذاری مجدد سود مستقل از دسترسی به منابع مالی خارجی، منطقی به نظر می‌رسد. در قسمت بعد، عوامل مؤثر بر تصمیم بنگاه برای سرمایه‌گذاری مجدد سود مورد مطالعه قرار می‌گیرد. فرضیه اصلی این است که اگر شرکت‌ها احساس کنند حقوق مالکیت آن‌ها نامطمئن‌تر شده، کم‌تر سرمایه‌گذاری می‌کنند.

عوامل مؤثر بر سرمایه‌گذاری مجدد سود

همان‌گونه که در قسمت اول دیدیم، امنیت حقوق مالکیت به طور مستقیم بر نرخ سرمایه‌گذاری مجدد سود در کشورها تأثیر دارد. در لهستان و رومانی، که پرداخت‌های اضافه بر سازمان و دادن رشوه برای دریافت حمایت کم‌تر و اعتماد به قوه قضاییه بیش‌تر از دیگر کشورهای مورد بررسی است، نرخ سرمایه‌گذاری مجدد بالاتر است. در اوکراین و روسیه، که پرداخت‌های اضافی بالاست و دادگاه‌ها کارایی کم‌تری دارند، نرخ سرمایه‌گذاری مجدد پایین‌تر است. بنابراین، نرخ سرمایه‌گذاری مجدد، به جز حقوق مالکیت، تحت تأثیر عوامل دیگری نیز قرار می‌گیرد.

ویژگی‌های اساسی

سرمایه‌گذاری مجدد از سود شرکت، تحت تأثیر میزان امنیت حقوق مالکیت است. اطلاعات حاصل از پرسشنامه‌ها درباره نرخ سرمایه‌گذاری مجدد، به صورت گروه‌های مجزاست (اطلاعات پیوسته نیستند). غیر از حقوق مالکیت، عوامل دیگری بر سرمایه‌گذاری

تأثیر دارند از جمله نرخ سود در صنعت (به مثابه جایگزین سود مورد انتظار)^(۱۷)، مدت زمان فعالیت بنگاه، دسترسی به منابع مالی خارجی (که نشان می‌دهد شرکت دارایی‌هایی در اختیار دارد که به منزله وثیقه به بانک بسپارد)، خصوصیات فرد کارآفرین و مانند آن. جدول شماره ۶، نتایج معادلات رگرسیونی را نشان می‌دهد. شش گروه پاسخ‌دهنده به سؤال مربوط به سرمایه‌گذاری مجدد وجود دارد. ضریب مثبت نشان دهنده آن است که افزایش در متغیر مستقل (شاخص امنیت حقوق مالکیت) این احتمال را که شرکت سطح بالاتری از سرمایه‌گذاری را انتخاب کند، افزایش می‌دهد.^(۱۸) ما از نمونه رگرسیونی خود شرکت‌هایی را حذف کرده‌ایم که در سال ۱۹۹۶ سود منفی یا صفر داشته‌اند؛ زیرا نمی‌توانسته‌ایم نرخ سرمایه‌گذاری مجدد نسبت به سود را برای آن‌ها محاسبه کنیم. علاوه بر این، شرکت‌هایی را نیز حذف کرده‌ایم که در ابتدای سال ۱۹۹۶ هنوز فعالیت خود را شروع نکرده بودند. هم شرکت‌های تازه تأسیس و هم شرکت‌های خصوصی‌شده، در معادله رگرسیونی اولیه لحاظ شده‌اند (ستون‌های اول و دوم).^۱

ستون اول از جدول شماره ۶، شامل شاخصی است که نشانگر نبود امنیت حقوق مالکیت است. هرچه نبود امنیت بیش تر باشد، نسبت سود سرمایه‌گذاری شده پایین تر است و این اثر شدیداً معنادار است. ستون دوم، متغیر دیگری را اضافه می‌کند که نشانگر احساس کارآفرین در مورد کارایی قوه قضاییه است. دادگاه‌های ناکارا با سطوح پایین تری از سرمایه‌گذاری همراه هستند. این اثر در سطح ۰/۰۵ معنادار است.

متغیرهای دیگری که برای کنترل بر آورد کارآفرین از سود صنعت^(۱۹) به الگو اضافه شده عبارتند از: نرخ مالیات، لگاریتم سال‌های فعالیت بنگاه، یک متغیر مجازی که نشان می‌دهد بنگاه تازه تأسیس است یا خصوصی‌شده، و ۹ متغیر مجازی مرتبط با بخش‌های مختلف صنعت.

۱. یادآور می‌شویم سؤالاتی که در آن‌ها متغیرهای مستقل کلیدی قرار دارند، مربوط به پرداخت‌هایی هستند که شرکت در صنعت مورد نظر انجام داده است. اگر محتاطانه با اطلاعات برخورد نماییم، می‌توانیم اظهار داریم که آماره t براساس اشتباهات استاندارد برای مجموعه ۴۴ گروه صنعت/کشور تعدیل شده است. تعدیل برای گروه در این رگرسیون‌ها تنها تأثیر اندکی بر اشتباهات استاندارد برجای می‌گذارد و بر سطح معنادار بودن هیچ‌یک از نتایج ما تأثیری ندارد.

نتایج حاصل از معادلات رگرسیونی نشان می‌دهند که شرکت‌های قدیمی‌تر سهم کم‌تر و شرکت‌های تازه تأسیس سهم بیش‌تری از سود خود را سرمایه‌گذاری می‌کنند. نرخ بالاتر مالیات، با نرخ پایین‌تر سرمایه‌گذاری همراه است، هر چند این اثر فقط در سطح ۰/۱۰ درصد معنادار است.

شاخص اول برای اندازه‌گیری میزان نبود امنیت حقوق مالکیت، شاخصی افزایشی است. شاخص دیگر، شاخصی است که اگر شرکت یکی از سه نوع پرداخت اضافی را انجام دهد، برابر یک و در غیر این صورت معادل صفر است. هر دو شاخص دارای شایستگی نظری هستند؛ ولی شاخص افزایشی، اطلاعات موجود را بهتر تبیین می‌کند. شاخص «بله» یا «خیر» نیز معنادار است ($R^2 = -0.27$, $t = 3.48$)؛ ولی مقدار آماره t آن کم‌تر است و به R^2 پایین‌تر منجر می‌شود ($60/8$ در مقابل $65/4$ برای شاخص افزایشی). از شاخص افزایشی می‌توان برای ساختن چهار متغیر مجازی استفاده کرد. شاخص اول با مقدار صفر، شاخص دوم با مقدار یک و به همین ترتیب. زمانی که متغیرهای مجازی نشان‌دهنده مقادیر سه، دو و یک هستند، به منزله شاخص به کار می‌روند (مقدار صفر گروه پایه را مشخص می‌نماید)، ضرایب مربوط به ترتیب عبارتند از: $-0/35$ ، $-0/26$ و $-0/14$. این نتیجه نشان می‌دهد که آثار فساد افزایشی است. دلیل این امر احتمالاً آن است که چند پاسخ مثبت به سؤالات مربوط به پرداخت رشوه، نشانگر باور قوی کارآفرینان به فراگیری فساد است. از سوی دیگر، عملکرد بهتر شاخص افزایشی نشان می‌دهد که رشوه‌گیران فعالیت‌های خود را با یکدیگر هماهنگ نمی‌سازند، که این امر با الگوی اشلايفر و ویشنی (۱۹۹۳) سازگار است.

رگرسیون‌های اول و دوم آثار عوامل مختلف در سطح کشور را مشخص نمی‌سازند؛ در حالی که تفاوت زیادی درباره امنیت حقوق مالکیت در نقاط مختلف کشورها وجود دارد. این رگرسیون‌ها تأثیر حقوق مالکیت را اندازه‌گیری می‌کنند؛ ولی عوامل دیگری نیز وجود دارند که در درون کشورها به صورت متفاوتی بروز می‌نمایند و بر تقاضای سرمایه‌گذاری تأثیر می‌گذارند. آثار عوامل مختلف بر میزان سرمایه‌گذاری در کشور با شاخص امنیت

حقوق مالکیت همبستگی دارد. رگرسیون ستون‌های ۹-۳ تفاوت‌های موجود در هر صنعت، در درون یک کشور را کنترل می‌کند و ۳۹ متغیر مجازی مربوط به صنعت / کشور را در الگو وارد می‌کند. در این جا کنترل‌های متعامل در معادلات رگرسیونی لحاظ شده‌اند؛ زیرا، برای مثال، عواملی که بر تقاضای سرمایه‌گذاری در صنعت محصولات غذایی لهستان مؤثر بوده‌اند، با عوامل مؤثر بر تقاضای سرمایه‌گذاری در صنعت محصولات غذایی روسیه، احتمالاً متفاوت هستند. با این همه، شاخص حقوق مالکیت و شاخص مربوط به میزان اعتماد به قوه قضاییه، با لحاظ نمودن متغیرهای مجازی صنعت / کشور تغییر نکرده‌اند. هر چند در این حالت، سطح معنادار بودن متغیرها تنها ۰/۰۵ بوده است.^(۲۰)

ویژگی‌های جایگزین

رگرسیون هاس ستون‌های ۳-۹، در برگیرنده مجموعه‌ای از چهار متغیر است که ویژگی‌های کارآفرینان را نشان می‌دهند. این متغیرها سن، میزان تحصیل و تجارب کاری قبلی کارآفرین را نشان می‌دهند. دو متغیر مربوط به تجربه کاری نشان می‌دهند که آیا کارآفرین سابقه مدیریت سطح بالایی در مؤسسات دولتی داشته است یا خیر؟ یا این که آیا کارآفرین تجربه کاری در بخش خصوصی داشته یا خیر؟ ضرایب این متغیرهای کنترل برای ویژگی‌های کارآفرین (در جدول شماره ۶ نیامده است) نشان می‌دهند که نرخ سرمایه‌گذاری برای کارآفرینان جوان‌تر بالاتر است ($R^2 = -0.01$, $t = 2.77$ ، ستون سوم خصوصیات). علاوه بر این، کارآفرینانی که در گذشته در سطوح بالای مدیریت در مؤسسات دولتی قرار داشته‌اند، نرخ سرمایه‌گذاری بالاتری داشته‌اند ($R^2 = 0.24$, $t = 2.98$ ، ستون سوم خصوصیات). تحصیلات و تجربه کاری در بخش خصوصی، تأثیر معناداری بر نرخ سرمایه‌گذاری نداشته است.

در ستون‌های چهارم و پنجم، نمونه را به دو گروه شرکت‌های خصوصی شده و شرکت‌های تازه تأسیس تقسیم کرده‌ایم. برای شرکت‌های تازه تأسیس، ضرایب تخمینی، مشابه ضرایبی است که برای کل نمونه به دست آمده است، هر چند شاخص مربوط به اعتماد به قوه قضاییه در سطح ۰/۱۰ نیز معنادار نیست. نرخ مالیات در صنعت در هیچ یک از

دو گروه (مؤسسات تازه تأسیس و شرکت‌های خصوصی شده) معنادار نیست. هرچند تأثیر سود مورد انتظار کارآفرین در صنعت بر روی میزان سرمایه‌گذاری مجدد، برای بنگاه‌های تازه تأسیس، در سطح ۰/۱۰، معنادار است؛ در میان شرکت‌های خصوصی شده، متغیرهای مربوط به حقوق مالکیت تأثیری بر سرمایه‌گذاری نداشته‌اند و ضریب مربوط به نرخ سود مورد انتظار صنعت، علامت نادرست دارد و معنادار نیست. میان رفتار شرکت‌های خصوصی شده و شرکت‌های تازه تأسیس تفاوت معناداری وجود دارد. معادلات رگرسیونی در تبیین رفتار شرکت‌های تازه تأسیس بهتر عمل می‌کنند. با توجه به این که مقیاس تولید در اکثر شرکت‌های خصوصی شده کوچک شده، عوامل دیگر نقش مهمی در نرخ مجدد سرمایه‌گذاری در این شرکت‌ها ایفا می‌کنند. در رگرسیون‌های مربوط به ستون‌های ششم، هفتم و نهم، نمونه مورد بررسی به شرکت‌های تازه تأسیس محدود شده است.

رگرسیون ستون ششم، شاخص دیگری را در ارتباط با حقوق مالکیت مورد استفاده قرار می‌دهد. مقادیر این شاخص در محدوده صفر تا چهار قرار دارند، در این شاخص، اگر کارآفرین احساس کند قوه قضاییه در تضمین اجرای قراردادها غیر کارآمد است، عدد یک به شاخص اصلی افزوده می‌شود. همانند شاخص اصلی، ارزش بالاتر شاخص، نشانگر نبود امنیت بیش‌تر در حقوق مالکیت است. شاخص‌های چهارگانه دارای علامت منفی مورد انتظار بوده‌اند، ضرایب مربوط در سطح ۰/۰۱ معنادار بوده است.

دست آخر، نمونه را به مناطق مختلف تقسیم کرده‌ایم. ابتدا میزان سرمایه‌گذاری در شرکت‌های تازه تأسیس در لهستان، اسلواکی و رومانی (ستون هفتم)، سپس تمامی شرکت‌های روسی و اوکراینی (ستون هشتم)، (تعداد شرکت‌های تازه تأسیس با توجه به پرسشنامه‌های بی‌پاسخ در روسیه و اوکراین بسیار کم بوده است. به همین دلیل نتوانسته‌ایم معادله رگرسیونی را برای شرکت‌های تازه تأسیس در این کشورها تخمین بزنیم). دو شاخص مربوط به حقوق مالکیت، هر دو، در سه کشور اروپای شرقی (لهستان، اسلواکی و رومانی) دارای علامت‌های مورد انتظار و در سطح ۰/۰۱ معنادار بوده‌اند. در روسیه و اوکراین،

شاخص کارایی قوه قضاییه زیر سطح ۰/۱۰ معنادار بوده است. شاخص حقوق مالکیت در این معادله دیده نشده؛ زیرا در نمونه مربوط به روسیه / اوکراین تفاوت‌های چندانی مشاهده نمی‌شود (تنها سه شرکت از ۱۱۶ شرکت در نمونه، به هر سه سؤال مربوط به پرداخت رشوه پاسخ منفی داده‌اند).

برای ترسیم تصویری دقیق‌تر از اثر حقوق مالکیت بر سرمایه‌گذاری، احتمال سرمایه‌گذاری را به صورت تابعی شرطی از ارزش شاخص حقوق مالکیت محاسبه نموده‌ایم. نتایج حاصل از این معادله رگرسیونی، در ستون ششم جدول شماره ۶ گزارش شده است. در این معادله، از شاخص چهارگانه امنیت حقوق مالکیت استفاده گردیده و نتایج در جدول شماره ۷ آمده است. سطر آخر جدول، نشان‌دهنده میانگین وزنی نرخ سرمایه‌گذاری مجدد برای هر شاخص است.

نرخ متوسط سرمایه‌گذاری در شرکت‌هایی که دارای بالاترین سطح امنیت حقوق مالکیت بوده‌اند (شرکت‌هایی که شاخص صفر داشته‌اند)، ۵۵/۱ درصد بوده است. در شرکت‌هایی با حداقل امنیت در حقوق مالکیت، نرخ متوسط سرمایه‌گذاری مجدد ۳۳/۵ درصد بوده است. بنابراین شرکت‌هایی که با نبود امنیت بالایی مواجه بوده‌اند، در مقایسه با شرکت‌هایی که از امنیت حقوق مالکیت بهره‌مند شده‌اند، ۳۹ درصد کم‌تر سرمایه‌گذاری نموده‌اند.

در کل، شاخص حقوق مالکیت، تأثیری معنادار بر نرخ سرمایه‌گذاری شرکت‌ها، به‌ویژه شرکت‌های تازه‌تأسیس، دارد. شواهد تجربی درباره اثر نرخ مالیات بر تقاضای سرمایه‌گذاری ضعیف است. قوی نبودن تأثیر مالیات ممکن است بازتابی از مشابه بودن نرخ‌های مالیاتی برای شرکت‌های متفاوت باشد؛ زیرا نرخ‌های مالیاتی فقط در بین کشورها متفاوتند. شاید ماهیت مخفی، نامشروع و غیرقابل پیش‌بینی پرداخت‌های غیررسمی، شرکت‌ها را از سرمایه‌گذاری باز می‌دارد، نه صرفاً این مسأله که بخشی از سود آن‌ها ربوده می‌شود.

دسترسی به اعتبارات و تسهیلات بانکی

در چارچوب ارائه شده در این تحقیق فرض می‌شود که تصمیم شرکت به سرمایه‌گذاری مبتنی بر منابع داخلی، مستقل از امکان دسترسی به منابع خارجی است. با وجود این، محتمل است که منابع داخلی و خارجی مکمل یکدیگر باشند. اگر طرح‌های سرمایه‌گذاری بسیار سنگین باشند، شرکت‌ها برای اجرای آن‌ها به منابع مالی خارج از مؤسسه نیازمند خواهند بود. در چنین وضعیتی، شرکت‌هایی که نمی‌توانند وام دریافت کنند، قادر به استفاده از منابع داخلی نیز نخواهند بود. ماچنین حالتی را نمی‌توانیم به صورت کمی نشان دهیم که وام شرکت به سبب تقاضا برای سرمایه‌گذاری (حداقل به صورت بخشی از سرمایه‌گذاری) بوده و سرمایه‌گذاری مجدد، هم استفاده از سود حاصل از فعالیت شرکت و هم دریافت وام بانکی را ایجاب نموده است. به جای این تفکیک، ما اهمیت وام را مورد آزمون قرار داده‌ایم؛ بدین ترتیب که متغیرهای مرتبط با دسترسی به منابع مالی خارج از شرکت را در الگو وارد نموده‌ایم؛ ولی انتظار داشته‌ایم که این متغیرها با امکان دسترسی به وام ارتباطی نداشته یا این که همبستگی ضعیفی داشته باشند.^(۲۱) در این جا دو متغیر مورد استفاده قرار گرفته است؛ یکی از متغیرها نشان می‌دهد که بنگاه‌دارایی‌هایی در اختیار داشته که قابل استفاده به مثابه وثیقه بوده‌اند. متغیر دوم نشان می‌دهد که بنگاه قبل از سال ۱۹۹۶ از وام استفاده کرده است. سپردن وثیقه برای دریافت وام ضروری است. تنها شش شرکت از ۳۱۰ شرکتی که در سال ۱۹۹۶ وام گرفته‌اند، اظهار نموده‌اند که وثیقه‌ای به بانک نسپرده‌اند. در اکثر موارد (۶۹ درصد)، شرکت‌هایی که پیش از سال ۱۹۹۶ و در خود سال ۱۹۹۶ وام گرفته‌اند، از بانک واحدهی تسهیلات اخذ نموده‌اند. با توجه به این که نمونه ما به شرکت‌هایی محدود بوده که در سال ۱۹۹۶ سود مثبت داشته‌اند، این دو متغیر شاخص‌های خوبی برای دسترسی به وام بوده‌اند.^(۲۲) هیچ‌یک از این دو شاخص بر نرخ سرمایه‌گذاری مجدد تأثیر معناداری نداشته‌اند (ستون نهم از جدول شماره ۶). لحاظ کردن متغیرهای مربوط به تأمین مالی از سوی بانک بر اهمیت یا معنادار بودن شاخص‌های مربوط به نبود امنیت حقوق مالکیت تأثیر اندکی داشته است. متغیر مربوط به اعتماد به دستگاه قضایی،

در سطح ۰/۱۰ معنادار بوده است.

در رگرسیون‌هایی که نویسندگان مقاله برآورد کرده‌اند، ولی در این تحقیق گزارش نشده، رابطه متقابل میان امنیت حقوق مالکیت و استفاده از تسهیلات خارجی آزمون شده است. در یک رگرسیون، شاخص نبود امنیت حقوق مالکیت به صورت متغیر مستقل و دریافت وام در سال ۱۹۹۶، به منزله متغیر وابسته معرفی شده است. نتایج این محاسبه نشان می‌دهد که شاخص نبود امنیت تأثیری بر احتمال دریافت وام نداشته است. این امر شاهد دیگری است بر این که حقوق مالکیت نامطمئن سبب ترغیب کارآفرینان به سرمایه‌گذاری از طریق منابع بانکی، به جای استفاده از منابع داخلی، نمی‌گردد. در این رگرسیون‌ها هم دسترسی به وثیقه و هم دریافت وام قبل از سال ۱۹۹۶، تأثیری عمیق و معنادار بر احتمال دریافت وام در سال ۱۹۹۶ داشته است. باید در نظر داشت که گرایش بانک به اعطای وام، عامل مهمی در دسترسی به تسهیلات بوده است. سطح سود سرمایه‌گذاری نشده نیز تأثیر عمیق و معناداری بر احتمال دریافت وام داشته است. یافته‌های ما نشان می‌دهند که رابطه‌ای غیرمستقیم میان حقوق مالکیت و تسهیلات وجود دارد: شرکت‌هایی که احساس می‌کنند حقوق مالکیت نامطمئن است، کم‌تر سرمایه‌گذاری می‌کنند و کم‌تر متقاضی دریافت تسهیلات هستند. سطح پایین تسهیلات بانکی ارائه شده ممکن است هم ناشی از فقدان تقاضا باشد و هم کمبود عرضه.

کنترل قدرتمند بودن نتایج

جدول شماره ۸، رگرسیون‌هایی را نشان می‌دهد که اجزای شاخص اول را به کار برده‌اند. در این رگرسیون‌ها، اطلاعات مربوط به شرکت‌های تازه تأسیس مورد استفاده قرار گرفته است. در میان اجزای این شاخص، پرداخت‌های اضافی برای خدمات دولتی به وضوح دارای معنادارترین اثر بوده است (ستون اول). پرداخت برای کسب حمایت، در سطح معنادار کم‌تر از ۰/۱۰ قرار می‌گیرد و پرداخت بابت دریافت مجوز، معنادار نیست (به ترتیب سومین و دومین ستون).

ستون‌های چهارم، پنجم و ششم جدول شماره ۸، پاسخ به سؤالات درباره رشوه پرداخت شده برای خدمات خاص را جایگزین اجزای شاخص کرده است. هر سه نوع رشوه - پرداخت بابت ثبت رسمی، پرداخت بابت نظارت بهداشتی و ایمنی، و پرداخت به مأموران مالیاتی - با میزان سرمایه‌گذاری مجدد، به صورت منفی و معناداری ارتباط داشته‌اند. اندازه نمونه در این رگرسیون‌ها، کم‌تر از دیگر رگرسیون‌هاست؛ زیرا نرخ پاسخ به این سؤالات بسیار پایین‌تر است. متغیری که نشانگر اعتماد به قوه قضاییه است، در تمامی رگرسیون‌های گزارش شده در جدول شماره ۸، دارای علامت مورد انتظار بوده؛ ولی در تمامی رگرسیون‌ها، به جز یکی، معنادار نبوده است (رجوع شود به سطر آخر ضرایب در هر یک از ستون‌ها).

یافته‌های ما، با تغییر در تعریف متغیرهای مستقل نیز صحت خود را حفظ می‌کند. رگرسیون‌های حداقل مربعات معمولی که در آن‌ها از حد وسط طبقات سرمایه‌گذاری (مثلاً ۵ برای گروه ۱ - ۱۰ درصد، ۱۸ برای ۱۱ - ۲۵ درصد و غیره) استفاده شده، نتایج مشابهی را به دست می‌دهند.

نارسانئی‌های تعابیر ارائه شده

در معادلات رگرسیونی، حقوق مالکیت، نسبت به تصمیم برای سرمایه‌گذاری در شرکت‌های نمونه، به منزله متغیری برون‌زا در نظر گرفته شده است. حداقل به دو دلیل این فرضیه صحیح نیست؛ اول آن که نرخ بالاتر سرمایه‌گذاری، همان‌گونه که در الگوی بسلی (۱۹۹۵) ارائه شده، ممکن است به حقوق مالکیت مطمئن‌تری منجر شود. در عین حال، این فرض منطقی است که شرکت‌های بسیار بزرگ در کشورهای در حال گذار، ممکن است زمانی که «بیش از آن بزرگ شده‌اند که دچار شکست شوند»، به طور درون‌زا حقوق مالکیت خلق نمایند. ما فکر نمی‌کنیم که این فرض در مورد شرکت‌های نمونه، با توجه به اندازه نسبتاً کوچک آن‌ها، صادق باشد.

احتمال این که نرخ بالای سرمایه‌گذاری مجدد و حقوق مالکیت مطمئن هر دو انعکاسی از خوش‌بینی مدیران پاسخ‌دهنده به سؤالات باشند، احتیاط در تحلیل نتایج را

ضروری می‌سازد. مدیران ممکن است تلاش نمایند تا گرایش نداشتن به سرمایه‌گذاری را با بیان این نکته توجیه نمایند که حقوق مالکیت امنیت ندارد. در هر دو حالت، درون‌زا بودن امنیت حقوق مالکیت ناشی از ناتوانی ما برای کنترل مناسب خصوصیات مدیران است. ما نمی‌توانیم گرایش‌های مدیران را محاسبه نماییم؛ ولی مدیرانی که می‌گویند حقوق مالکیت چندان امنیت ندارد، همچنین اظهار می‌دارند که سود آن‌ها و سود صنعت بالاست. نااطمینانی در حقوق مالکیت، به طور معناداری، با سود بالای صنعت ارتباط دارد. همچنین عدم اطمینان، به طور معناداری، با خصوصیات قابل اندازه‌گیری مدیر همبستگی دارد؛ برای مثال مدیران مسن‌تر و مدیرانی که در گذشته، در مقام مدیران ارشد در مؤسسات دولتی کار کرده‌اند، اظهار داشته‌اند که حقوق مالکیت کمابیش امنیت دارد. این همبستگی نشان می‌دهد که عناصر مهم برون‌زا در شاخص نبود امنیت وجود دارد. با وجود این، اگر ویژگی‌های اندازه‌گیری نشده مدیران حائز اهمیت باشد، آثار نبود امنیت بر سرمایه‌گذاری، ممکن است بیش از حد برآورد شده باشد.

از سوی دیگر، ضرایب معادلات رگرسیونی ممکن است آثار نبود امنیت در حقوق مالکیت را کم‌تر از واقع برآورد نمایند. از آن‌جا که در این تحقیق شرکت‌های موجود و فعال مورد بررسی قرار گرفته‌اند، در عمل، شرکت‌های ناموفق و شرکت‌هایی که به طور بالقوه می‌توانند تأسیس شوند، ولی از ورود آن‌ها به بازار ممانعت شده، از نمونه حذف شده‌اند. هم شرکت‌های ناموفق و هم تصمیم در مورد وارد نشدن به بازار می‌تواند انعکاسی از نبود امنیت در حقوق مالکیت باشد. علاوه بر این، از آن‌جا که معادلات رگرسیونی به عوامل مؤثر بر تصمیم‌گیری برای سرمایه‌گذاری در عرصه فعالیت جاری شرکت می‌پردازند، ما نمی‌توانیم احتمال بروز اختلالات بخشی را در نظر بگیریم؛ برای مثال برخی از صنایع ممکن است به طور ویژه در معرض اخذی قرار گیرند. نبود امنیت حقوق مالکیت ممکن است سبب شود که کارآفرینان از این صنایع رویگردان شوند. اگر سرمایه‌بیش از نیروی کار در معرض اخذی قرار گیرد، ضعف در تضمین حقوق مالکیت ممکن است به شکل‌گیری شیوه‌های تولید غیرمؤثر کاربر منتج گردد. تعیین اثر خالص انحراف به هر دو

جهت مخالف ممکن نیست.

خلاصه این که براساس نتایج حاصل از برآورد معادلات رگرسیونی احساس نبود امنیت حقوق مالکیت، تأثیری منفی بر سرمایه‌گذاری مجدد دارد. شاخص حقوق مالکیت در مورد تمامی شرکت‌های تازه تأسیس نمونه، صادق بوده؛ ولی درباره شرکت‌های خصوصی شده مصداق نداشته است. اثر شاخص مربوط به اعتماد به قوه قضاییه بر روی سرمایه‌گذاری مجدد چندان قوی نبوده؛ ولی برای تمام نمونه مورد بررسی معنادار بوده است. سرانجام این که امکان سپردن وثیقه برای دریافت وام، ارتباطی با سرمایه‌گذاری مجدد سود نداشته است.

جمع‌بندی

همان‌گونه که در اطلاعات مربوط به کشورها و رگرسیون‌های مربوط به شرکت‌ها نشان داده شده، سرمایه‌گذاری بنگاه تحت تأثیر احساس کارآفرینان در مورد امنیت حقوق مالکیت قرار دارد. نرخ سرمایه‌گذاری مجدد در روسیه و اوکراین، که پرداخت رشوه برای خدمات دولتی و اخذ مجوز رایج است، پایین‌تر از دیگر کشورهای مورد بررسی است. در این کشورها، مدیران برای کسب حمایت، رشوه می‌پردازند و قوه قضاییه دارای حداقل کارایی است. در لهستان و رومانی، که امنیت حقوق مالکیت بالاتر از دیگر کشورهای مورد بررسی بوده، نرخ سرمایه‌گذاری مجدد بیش‌تر است. همان‌گونه که نتایج حاصل از برآورد معادلات رگرسیونی نشان می‌دهد، در درون کشورها نیز تفاوت‌های معناداری در سطح شرکت‌ها وجود دارد. کارآفرینانی که احساس می‌کنند حقوق مالکیت آنان دارای حداقل امنیت است، حدود ۳۰ درصد از سود خود را مجدداً سرمایه‌گذاری می‌کنند؛ در حالی که مؤسساتی که دارای حداکثر امنیت حقوق مالکیت هستند، ۵۶ درصد سود خود را سرمایه‌گذاری می‌نمایند.

نبود امنیت در حقوق مالکیت، به شرط ثابت بودن سایر شرایط، سرمایه‌گذاری بنگاه را حدود یک سوم کاهش می‌دهد.

اکثر بنگاه‌ها (بیش از سه چهارم شرکت‌ها در هر یک از کشورها) اظهار کرده‌اند که می‌توانسته‌اند برای دریافت وام به بانک‌ها وثیقه بسپارند. بنابراین، فقدان وثیقه، عامل محدودکننده سرمایه‌گذاری در شرکت‌ها نبوده است. به دودلیل، تسهیلات بانکی برای توسعه بخش خصوصی ضروری نبوده است؛ اول آن که حقوق مالکیت نامطمئن به معنای آن است که شرکت‌ها (به ویژه در روسیه و اوکراین) دارای انگیزه کمی برای سرمایه‌گذاری بوده و به همین دلیل، تقاضای چندانی برای استفاده از تسهیلات بانکی نداشته‌اند. دوم آن که نرخ بالای سود در سال‌های اولیه دوران گذار، شرکت‌های علاقه‌مند را قادر به سرمایه‌گذاری نموده است. توان بالقوه برای به کارگیری در آمد حاصل از فعالیت شرکت برای سرمایه‌گذاری، از آن‌جا مشخص می‌گردد که در همه کشورهای مورد بررسی، سود سرمایه‌گذاری نشده بیش از منابع تأمین شده از بانک‌ها بوده است. بنابراین، شواهد موجود نشان می‌دهند که امنیت حقوق مالکیت، شرط لازم و کافی برای سرمایه‌گذاری بوده است. هر چند در زمان اجرای این تحقیق، شرکت‌ها تقاضای کمی برای منابع مالی بانکی داشته‌اند؛ ولی با ایجاد نهادهای حامی بازار در این کشورها، نیاز به تسهیلات بانکی بیش‌تر خواهد شد؛ زیرا تحولات حقوقی و اداری، با تحکیم و تضمین حقوق مالکیت، تقاضا برای وجوه قابل سرمایه‌گذاری را افزایش خواهد داد^(۲۳) و از آن‌جا که با کاهش هزینه‌های مبادله و افزایش رقابت، نرخ سود تنزل خواهد یافت، لذا سرمایه‌گذاری از طریق منابع داخلی، قابل دوام نخواهد بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. پرسشنامه و اطلاعات در سایت زیر موجود است:

<http://www.irps.ucsd.edu/faculty/cwoodruff/data.htm>

۲. نرخ بالای سود برای تازه واردان به بازار در مراحل اولیه اصلاحات در کشورهای سوسیالیستی سابق رایج بوده است. در چین نیز در سال ۱۹۷۸، اولین سال اعمال اصلاحات، شرکت‌های تازه تأسیس در مناطق روستایی به‌طور متوسط نرخ سودی معادل ۴۰ درصد سرمایه داشته‌اند. در سال‌های بعد با گسترش بازارها،

این نرخ کاهش یافته است (باری ناتن^۱، ۱۹۹۵، ص ۱۵۰). جانسون و گری دبلیو لومن^۲ (۱۹۹۵) شواهد جالبی را درباره شرکت‌های تازه تأسیس در لهستان ارائه کرده‌اند.

۳. این سه کشور را براین اساس انتخاب کرده‌ایم که تفاوت‌های بسیاری را از نظر فضای نهادی نشان می‌دهند. این پژوهش به تفصیل در پیوست الف تشریح شده است. در پیوست ج، سؤالات اصلی درباره تأمین مالی، سود و حقوق مالکیت به طور خلاصه ارائه شده است.

۴. در مواردی که محدوده پاسخ، می‌توانسته بیش از حد گسترده باشد، مقدار اسمی سؤال شده است. در چنین مواردی - برای مثال زمانی که سؤال شده به هنگام شروع، میزان سرمایه چه قدر بوده است - نسبت پاسخ‌های دریافت شده بسیار پایین است.

۵. این روش سؤال درباره مسائل حساسی چون حقوق مالکیت و فعالیت‌های اقتصادی زیرزمینی را دانیل کافمن^۳ در آثار تجربی اولیه‌اش به کار گرفته است. برای مثال رجوع شود به: جوئل هلمن، گرینت جونز، کافمن و مارک شانکرمن^۴ (۲۰۰۰) به نظر می‌رسد که نتایج به دست آمده، با آمار موجود از کشورهای مختلف سازگار است.

۶. از کارآفرینان پرسیدیم که چه درصدی از کل فروش خود را به صورت مالیات می‌پردازند. در اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق، شرکت‌ها معمولاً فروش خود را کم‌تر از واقع اظهار می‌کنند تا از پرداخت مالیات و اخاذی گروه‌های مافیایی فرار کنند (جانسون، کافمن و اشلايفر، ۱۹۹۷). در سؤالات جداگانه، کارفرمایان، درصد فروش پنهان‌شده توسط شرکت در صنعت خود را حدود ۴۱ درصد در اوکراین، ۲۹ درصد در روسیه نزدیک به ۶ درصد در سه کشور دیگر اعلام نموده‌اند. ممکن است برخی از کارفرمایان درصد مالیات و سود شرکت را بر اساس فروش رسمی - نه کل فروش واقعی - اعلام کرده باشند. در این صورت، بار مالیاتی و نرخ فروش، به ویژه در روسیه و اوکراین، بیش از واقع برآورد شده است؛ ولی این امر تأثیری بر تحلیل نرخ سرمایه‌گذاری مجدد ندارد.

۷. پاسخ به سؤالات درباره سود کارآفرینان در پرسشنامه لحاظ شده است. پیوست ب توضیح می‌دهد که چگونه اعداد در جدول شماره ۳، از این پاسخ‌ها محاسبه شده‌اند. داده‌های مربوط به سود در پیوست ب، با اطلاعات پژوهش ملی درباره منابع مالی شرکت‌های کوچک^۵ که در سال ۱۹۹۳ در میان گروهی از مؤسسات کوچک انجام شده (Federal Reserve Board of Governors, 1994) مقایسه گردیده است.

1. Barry Naughton
2. Johnson and Gary W. Loveman
3. Daniel Kaufmann
4. Joel Hellman, Geraint Jones, Kaufmann, and Mark Schankerman
5. National Survey of Small Business Finance

۸. در این تحقیق، ما نرخ سود گزارش شده را به مثابه متغیر جایگزین جریان وجوه نقدی شرکت که برای سرمایه‌گذاری مجدد در دسترس است، به کار برده‌ایم. در واقع سود و جریان وجوه نقدی در شرکت ممکن است به دلایلی، از جمله استهلاک سرمایه، با یکدیگر تفاوت داشته باشند؛ ولی اطلاعات مربوط به استهلاک دارایی‌های شرکت در پرسشنامه جمع‌آوری نشده است.

۹. Worldscope نیز اطلاعاتی درباره روسیه و اسلواکی منتشر نموده است؛ ولی این اطلاعات برای تعداد مؤسسات کم‌تری است. متوسط نسبت سود به فروش در روسیه در سال ۱۹۹۹، معادل ۷/۱۱ درصد بوده است، هر چند شرکت‌هایی که قدرت بالایی در بازار داشته‌اند، از نرخ سود بالاتری بهره‌مند شده‌اند. تقریباً وضعیت تمامی شرکت‌های اسلواکی نشان می‌دهد که زیان دیده‌اند.

۱۰. آماره t در زمینه مقایسه نرخ سود در دوره اولیه (۱۹۹۲-۱۹۹۰) و نرخ سود در آخرین دوره (۱۹۹۶-۱۹۹۴) نشان می‌دهد که تنزل نرخ سود سال‌های اولیه در سطح ۱ درصد برای لهستان ($t = 3.38$) و اسلواکی ($t = 2.96$) معنادار است؛ ولی برای رومانی ($t = 0.99$)، روسیه ($t = 0.30$) و اوکراین ($t = 0.61$) معنادار نیست.

۱۱. اطلاعات موثق و قابل‌مقایسه‌ای درباره تسهیلات اعطایی به بخش خصوصی در کشورهای در حال‌گذار در دست نیست؛ ولی نسبت حجم پول در گردش (به معنای وسیع‌آن) به تولید ناخالص داخلی (GDP) شاخصی تقریبی به دست می‌دهد. در سال ۱۹۹۶، میزان پول (به معنای وسیع‌آن) ۳۷/۵ درصد تولید ناخالص داخلی در لهستان، ۲۸/۹ درصد در رومانی، ۱۳/۱ درصد در روسیه، ۷۱ درصد در اسلواکی و ۱۱/۱۶ درصد در اوکراین بوده است (بانک باساز و توسعه اروپا، ۱۹۹۷). میزان عرضه واقعی پول طی سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۶ در روسیه و اوکراین بسیار تنزل یافت که عمدتاً سبب گردید تا دستیابی به تسهیلات بانکی دشوارتر شود (EBRD، ۱۹۹۷). البته نمونه ما با شرکت‌های بزرگ خصوصی شده، که بخش اعظم تسهیلات بانکی را در این کشورها جذب نموده‌اند، کاملاً متفاوت است.

۱۲. تحقیقی که NSSBF انجام داده، وام‌های دریافتی ۵/۸ فروش شرکت‌های کوچک صنعتی را تشکیل می‌دهد است. در این تحقیق، برای شرکت‌هایی که وام نداشته‌اند، ارزش صفر در نظر گرفته شده است.

۱۳. نسبت پاسخ به سؤال درباره وثیقه در رومانی بیش از ۹۹ درصد، در اوکراین حدود ۷۶ درصد و در روسیه ۶۱ درصد بوده است. اگر فرض کنیم شرکت‌هایی که پاسخ نداده‌اند، احتمالاً وثیقه در اختیار نداشته‌اند، در این صورت، اعداد در جدول شماره ۲ دسترسی به وثیقه در روسیه و اوکراین را بیش از واقع برآورد می‌نماید. با وجود این، (حتی اگر پاسخ ندادن را به معنای نداشتن وثیقه تعبیر کنیم)، این تحقیق نشان می‌دهد که بیش از نیمی از شرکت‌های روسی (۵۳ درصد) و اوکراینی (۵۷ درصد) قادر به سپردن وثیقه بوده‌اند.

۱۴. ظاهراً پاسخ دهندگان، سؤال را به درستی نفهمیده‌اند. احتمالاً این سؤال خوب ترجمه نشده است.
۱۵. همبستگی میان حقوق مالکیت و دسترسی به اعتبار در ابتدا با تفاوت میان کشورها مشخص می‌شود. زمانی که لهستان، اسلواکی و رومانی از روسیه و اوکراین متمایز می‌گردند، حقوق مالکیت نامطمئن، به طور مثبت، با فقدان وثیقه همبستگی می‌یابد؛ ولی این همبستگی ضعیف است (کم‌تر از ۰/۱۱)؛ اما هیچ همبستگی میان امنیت حقوق مالکیت و داشتن وام پیش از سال ۱۹۹۶ وجود ندارد. در روسیه و اوکراین، شرکت‌هایی که با نبود امنیت بیش‌تر حقوق مالکیت دست به گریبان بوده‌اند، می‌توانسته‌اند برای دریافت وام وثیقه بسپارند و پیش از سال ۱۹۹۶ وام داشته باشند.
۱۶. به دلیل دسته‌بندی پاسخ دهندگان، نمی‌توانیم مشخص کنیم که چند شرکت وام جدید دریافت و بیش از ۱۰۰ درصد سود خود را سرمایه‌گذاری نموده‌اند. هرچند به نظر می‌رسد برخی از شرکت‌ها بدین گونه عمل کرده‌اند؛ ولی فقط حدود یک پنجم از شرکت‌ها اظهار داشته‌اند که به سرمایه‌گذاری بیش از ۷۵ درصد سود مبادرت ورزیده‌اند. در لهستان، ۳۵ درصد از شرکت‌ها اظهار داشته‌اند که حداقل ۷۵ درصد سود را سرمایه‌گذاری کرده‌اند.
۱۷. ما در این جا، به دلیل احتمال بروز علیت معکوس، از نرخ سود شرکت استفاده نمی‌کنیم؛ زیرا نرخ بالاتر سرمایه‌گذاری ممکن است ناشی از نرخ بالای سود باشد. با توجه به این که ما معتقدیم مدیران، شرایط صنعت را براساس تجارب خویش برآورد می‌کنند، استفاده از نرخ سود صنعت نیز این نگرانی را برطرف نخواهد کرد. با وجود این، اگر نرخ سود شرکت در طول سال اول فعالیت را در معادلات رگرسیونی وارد یا نرخ سود را، در کل، از معادلات حذف کنیم، هیچ‌یک از نتایجی که ما گزارش کرده‌ایم، تغییر نخواهند کرد.
۱۸. تمامی معادلات رگرسیونی با استفاده از روش حداقل مربعات معمولی برآورد شده‌اند و حد وسط گروه‌های سرمایه‌گذاری مجدد مورد استفاده قرار گرفته است. نتایج به صورت کمی، مشابه آن چیزی است که گزارش شده است. ما الگوی پروبیت رتبه‌ای را به این خاطر ترجیح داده‌ایم که به این فرضیه نیاز ندارد که نرخ سرمایه‌گذاری درست معادل نقطه میانی گروه‌های سرمایه‌گذاری تعریف شده در تحقیق باشد.
۱۹. ما از تخمین کارآفرینان درباره سود صنعت به جای سود بنگاه استفاده کرده‌ایم؛ زیرا معتقدیم که سود صنعت احتمالاً متغیر جایگزین سود مورد انتظار سرمایه‌گذاری‌های جدید است. علاوه بر این، سود بنگاه ممکن است تا حدی ناشی از سرمایه‌گذاری مجدد باشد. با وجود این، زمانی که تمامی معادلات رگرسیونی در جدول شماره ۶ مجدداً برآورد شده‌اند و سود بنگاه جایگزین سود صنعت گردیده، دریافته‌ایم که متغیر سود بنگاه در جایی معنادار بوده که سود صنعت نیز معنادار بوده است. شاخص حقوق مالکیت و اعتماد به دستگاه قضایی، تحت تأثیر جایگزینی این متغیرها قرار نگرفته است.
۲۰. از آن جا که نسبت پاسخ دهندگان در روسیه و اوکراین پایین بوده، تنها ۱۴ درصد مشاهدات نمونه،

مربوط به این کشورهاست. این امر ممکن است توضیح دهد چرا کنترل کشورها تأثیر ناچیزی بر متغیرهای حقوق مالکیت داشته است.

۲۱. از آنجا که فرصت‌های سرمایه‌گذاری ممکن است در طول زمان در درون شرکت بایکدیگر همبستگی داشته باشند، این نگرانی وجود داشته که احتمالاً هر یک از متغیرها به صورت جزئی با نرخ سرمایه‌گذاری مجدد مرتبط بوده‌اند. معنادار نبودن آن‌ها در معادله سرمایه‌گذاری مجدد نشان می‌دهد که ارتباط شاخص‌های ما از طریق همبستگی زمانی با نرخ سرمایه‌گذاری مجدد، مشکلی عمده نیست.

۲۲. نتایج ما با یافته‌های

Andrzej Bratkowski, Irena Grosfeld and Jacek Rostowski (2000)

سازگار است که نشان می‌دهند در یک نمونه از شرکت‌های تازه تأسیس در جمهوری چک، مجارستان و لهستان، دریافت وام با مالکیت وثیقه و وام‌های دریافتی در گذشته، به طور معناداری مرتبط است.

۲۳. نرخ پایین سرمایه‌گذاری مجدد ممکن است ناشی از نیاز به نرخ بالای بازده سرمایه‌گذاری باشد، نه احتمال زیاد مصادره اموال؛ زیرا بازارهای مالی ناقص به معنای آن است که کارآفرینان بار سنگین ریسک‌های هنگفت را تحمل می‌کنند. بازارهای کامل سرمایه می‌توانند سرمایه‌گذاری را تسهیل نمایند؛ زیرا تنوع در امکانات را افزایش و ریسک را کاهش می‌دهند.

پیوست الف: نمونه و پژوهش

داده‌های گزارش شده در این تحقیق، نتیجه تحقیقات به عمل آمده در روسیه و اوکراین در می و ژوئن سال ۱۹۹۷، و در لهستان، رومانی و اسلواکی در سپتامبر تا دسامبر همان سال است.

تحقیق پایه‌ای اولیه در روسیه و اوکراین در ژانویه و فوریه، در لهستان و اسلواکی در مارس و در رومانی در آگوست سال ۱۹۹۷ صورت پذیرفت. نمونه از حدود سیصد شرکت، از فهرستی که مسئولان مراکز آمار کشور ارائه کرده بودند، انتخاب شد. به منظور افزایش امکان مقایسه نمونه در بین کشورها، انتخاب اولیه به یک شهر متوسط در هر کشور محدود گردید: رومانی (براشوف)، لهستان (کاتویتس)، اسلواکی (براتیسلاوا)، اوکراین (دنیپروپتروفسک) و روسیه (ولگاگراد). تنها در اسلواکی برای تعیین تعداد کافی شرکت نمونه منطبق با اندازه مورد نظر ما، که حاضر باشند در این تحقیق همکاری نمایند، با مشکل مواجه شدیم. در نمونه نهایی، حدود یک چهارم شرکت‌های اسلواکی در براتیسلاوا،

یک چهارم در کوسیک و بقیه در هفت شهر پراکنده بودند. نرخ مشارکت در بین شرکت‌هایی که با آن‌ها تماس گرفته شد، بالا بود: بیش از ۷۰ درصد در لهستان و رومانی، و ۶۸ درصد در اسلواکی. به نظر ما نمونه نهایی، نماینده شرکت‌های تولیدی کوچک و متوسط در هر یک از کشورها بوده‌اند.^۱

جدول شماره ۱ پیوست، خلاصه‌ای از خصوصیات شرکت‌های نمونه را به دست می‌دهد. اکثر این شرکت‌ها کار خود را در سال ۱۹۹۰ یا بعد از آن آغاز کرده‌اند. بسیاری از شرکت‌ها در طول سه سال پیش از تحقیق تأسیس شده‌اند. تنها در لهستان بخش زیادی از شرکت‌های نمونه، پیش از سال ۱۹۸۸ تشکیل شده بودند. اکثر شرکت‌های روسی و اوکراینی، شرکت‌های خصوصی شده یا از دولتی مجزا گردیده، بودند. بیش تر شرکت‌ها در سه کشور دیگر تازه تأسیس بودند و هیچ بخشی از تجهیزات آن‌ها از شرکت‌های دولتی دریافت نشده بود. حداقل ۸۵ درصد کارآفرینان هر کشور اظهار داشته‌اند که دارای سابقه کار در مؤسسات دولتی هستند. سابقه کار در بخش خصوصی در مؤسسات تازه تأسیس بیش تر مشاهده شده تا در مؤسسات خصوصی شده. حداقل ۲۹ درصد از کارآفرینان در شرکت‌های تازه تأسیس در کشورهای مورد بررسی (به جز رومانی) دارای سابقه کار در بخش خصوصی بوده‌اند. در همه کشورهای مورد نظر، میزان تحصیلات کارآفرینان مشابه بوده است. متوسط سال‌های تحصیلی در همه کشورها ۱۶-۱۵ سال بوده است. از نظر اشتغال، در هر پنج کشور، شرکت‌های خصوصی شده در سال اول تأسیس بزرگ‌تر از شرکت‌های تازه تأسیس بوده‌اند. شرکت‌های تازه تأسیس در اسلواکی، دارای کم‌ترین و در لهستان دارای بیش‌ترین تعداد کارکنان بوده‌اند. با وجود این، اختلاف شدیدی درباره متوسط اندازه شرکت‌های تازه تأسیس در اولین سال شروع فعالیت، در کشورهای مورد بررسی وجود نداشته است.

در لهستان، رومانی و اسلواکی، شرکت‌های نمونه به نحوی انتخاب شدند که یک چهارم

۱. به‌ویژه در روسیه، تفاوت‌های چشمگیر منطقه‌ای در فعالیت شرکت‌های تازه تأسیس وجود دارد. به همین دلیل، نتایج یک شهر لزوماً برای منطقه‌ای دیگر مصداق ندارد.

رجوع شود به برکویتز و دجان (Berkowitz and DeJong, 2000)

شرکت‌ها از صنعت تولید قطعات و محصولات فلزی بودند. نزدیک به یک پنجم شرکت‌های اوکراینی و یک هشتم شرکت‌های روسی نیز تولیدکننده محصولات فلزی بودند. بقیه شرکت‌ها در بین رشته‌های مختلف صنعتی پراکنده بودند (جدول شماره ۱ پیوست). این تحقیق از طریق مصاحبه حضوری به زبان محلی انجام شد. مصاحبه‌گران در هر کشور از همان کشور استخدام شدند. پاسخ‌ها را کارآفرینان (عمدتاً مدیرعامل) یا قائم مقام آنان ارائه کرده بودند. بخش عمده تحقیق مربوط به تعدادی از سؤالات درباره طولانی‌ترین فعالیت‌ها و جدیدترین روابط میان مشتریان و مؤسسه، بخشی دیگر به شیوه‌های حل منازعات با مشتریان و تأمین‌کنندگان کالاها و قطعات و دسترسی به منابع مالی بانک، پرداخت‌های غیررسمی و پنهان، و نیز مجموعه‌ای از سؤالات عمومی درباره اندازه و سودآوری شرکت بوده است.

پیوست ب: متغیرهای مالی

به دلیل حساسیت مسائل مالی، از کارآفرینان درباره حدود نرخ سود سؤال شده است. طبقه‌بندی درصد سود نسبت به فروش، به صورت زیر بوده است:

منفی و صفر؛ ۱۰ - ۱ درصد؛ ۲۰ - ۱۱ درصد؛ ۴۰ - ۲۱ درصد؛ و بالاتر از ۴۰ درصد.

برای درصد سود سرمایه‌گذاری شده طبقه‌بندی به صورت زیر بوده است:

صفر؛ ۱۰ - ۱ درصد؛ ۲۵ - ۱۱ درصد؛ ۴۹ - ۲۶ درصد؛ ۷۵ - ۵۱ درصد؛ و بالاتر از ۷۵ درصد. حد میانی هر طبقه در جدول شماره ۱ ارائه شده است؛ برای مثال در شرکت‌هایی که سود خود را بین ۱ تا ۱۰ درصد اعلام کرده‌اند، نرخ سود معادل ۵ درصد فروش در نظر گرفته شده است. برای شرکت‌هایی که سود خود را منفی اعلام کرده‌اند، نرخ سود نسبت به فروش ۰.۵٪ - در نظر گرفته شده و برای شرکت‌هایی که سود خود را بیش از ۴۰ درصد فروش اعلام کرده‌اند، نرخ سودی معادل ۴۵ درصد فروش تعیین شده است. تنها درصد کوچکی از شرکت‌ها (۲/۵ درصد) سود منفی و بخش کوچکی از آنها (۳/۲ درصد) سودی بالاتر از ۴۰ درصد را اعلام کرده‌اند.

به منظور برجسته ساختن پاسخ‌ها، آن‌ها را با داده‌های حاصل از بررسی وضعیت مالی

شرکت‌های کوچک^۱ که در سال ۱۹۹۳ در آمریکا انجام شده، مقایسه کرده‌ایم. از ۴۶۳۷ بنگاه نمونه در پژوهش انجام شده در پژوهش ملی درباره منابع مالی شرکت‌های کوچک (NSSBF)، ۳۴۴ شرکت، تولیدکنندگان صنعتی بوده‌اند که تعداد پرسنل آن‌ها بین ۱۰ تا ۲۷۰ نفر بوده است. به طور متوسط، شرکت‌های نمونه در در پژوهش ملی درباره منابع مالی شرکت‌های کوچک (NSSBF)، ۷۷ پرسنل داشته‌اند که تا حدی از شرکت‌های نمونه تحقیق ما (۵۵ پرسنل) بزرگ‌تر بوده‌اند. بخش بزرگی از شرکت‌های آمریکایی (۲۳ درصد) خود را زیان‌دیده اعلام کرده‌اند. (این نسبت در نمونه ما ۵ درصد بوده است). نسبت شرکت‌هایی که سود خود را کم‌تر از ۱۰ درصد فروش اظهار نموده‌اند، به ترتیب در تحقیق آمریکا ۶۰ درصد و در تحقیق ما ۳۵ درصد بوده است. به همین ترتیب، تعداد شرکت‌هایی که سود خود را ۱۰ تا ۲۰ درصد فروش اعلام کرده‌اند، در آمریکا ۸ درصد و در تحقیق ما ۴۰ درصد بوده است. شرکت‌هایی که بین ۲۰ تا ۴۰ درصد سود برده‌اند، ۲ درصد شرکت‌های نمونه آمریکا و ۱۵ درصد نمونه این تحقیق را تشکیل می‌داده‌اند. هر دو نمونه، ۲ درصد شرکت‌ها نسبت سود را بیش از ۴۰ درصد فروش اعلام نموده‌اند. متوسط سود برای تولیدکنندگان آمریکایی، ۳/۴ درصد کم‌تر از کشورهای مورد بررسی ما بوده است. نتیجه داده‌های آمریکا، در انطباق با طبقه‌بندی اطلاعات در تحقیق ما، متوسط سود در شرکت‌های نمونه صنعتی آمریکا را ۴/۴ درصد نشان می‌دهد.^۲

وجود نرخ بالاتر سود در نمونه ما این سؤال را مطرح می‌سازد که آیا تخمین ما از میزان سود بیش از واقع نیست؟ دو عامل می‌تواند سبب تورش نتایج به سمت بالا باشد؛ اول آن که داده‌های طبقه‌بندی شده، داده‌های مربوط به حد پایین (و حد بالا) را حذف می‌کنند. دوم این که در هر طبقه توزیع به سمت سطوح پایین‌تر سود، وزن داده شده است. در نتیجه، استفاده از حد وسط، متوسط نرخ سود را بیش از واقع برآورد می‌کند. در داده‌های این تحقیق، شمار شرکت‌هایی که سود خود را بین ۱۱ تا ۲۰ درصد اعلام کرده‌اند، به اندازه

1. National Survey of Small Business Finances (NSSBF)

۲. زمانی که شرکت‌های با کم‌تر از ده نفر و بیش‌تر از ۲۷۰ نفر پرسنل در نمونه وارد شوند، نرخ سود شرکت‌های آمریکایی، با استفاده از داده‌های خام، به ۴/۸ درصد و با استفاده از داده‌های طبقه‌بندی شده، به ۶/۵ درصد می‌رسد.

تعداد شرکت‌هایی است که سودشان را ۱ تا ۱۰ درصد فروش اظهار داشته‌اند. بنابراین، انتظار نمی‌رود که حد وسط برای این گروه‌ها تورش داشته باشد. از سوی دیگر، تعداد کمی از شرکت‌ها در حد بالای طبقه‌بندی‌های نرخ سود قرار می‌گیرند. در نمونه شرکت‌های آمریکایی، ۱۴ درصد شرکت‌ها بین ۱۰ تا ۲۰ درصد فروش خود سود برده‌اند و نسبت شرکت‌هایی که بین ۲۰ تا ۴۰ درصد فروش خود سود برده‌اند، ۲۸ درصد نمونه بوده است. استفاده از این طبقه‌بندی، متوسط نرخ سود را در سطر اول جدول شماره ۱ به ۹/۴ درصد در لهستان، ۵/۴ درصد در اسلواکی، ۱۲/۲ درصد در رومانی، ۱۹/۴ درصد در روسیه و ۱۷ درصد در اوکراین کاهش می‌دهد. باید در نظر داشت که طبقه‌بندی‌ها بر رگرسیون‌های مربوط به سرمایه‌گذاری مجدد، که در جدول شماره ۶ آمده‌اند، تأثیری ندارند؛ زیرا پاسخ به نرخ سود در صنعت، طبقه‌بندی نشده است و پیوسته است.

در مورد سرمایه‌گذاری مجدد، سود به صورت درصدی از فروش، احتمال دیگری برای وجود تورش در برآورد را به وجود می‌آورد. ما سرمایه‌گذاری از منابع داخلی را به صورت درصدی از فروش، از طریق حاصل ضرب سود تخمینی بر حسب فروش در نرخ سرمایه‌گذاری مجدد محاسبه کرده‌ایم. در بین طبقات مختلف، میان نرخ سرمایه‌گذاری مجدد و نرخ سود، همبستگی وجود دارد. اگر همین مسأله در درون طبقات نیز صادق باشد، در این صورت، اعداد جدول شماره ۱ ممکن است نرخ سرمایه‌گذاری مجدد از سود را کم‌تر از واقع و میزان سود سرمایه‌گذاری نشده را بیش از آن برآورد کنند. برای داشتن تصویری از میزان احتمال خطای ناشی از استفاده از حد وسط طبقات، حد پایین را برای میزان سود سرمایه‌گذاری نشده در هر پنج کشور در نظر گرفتیم؛ بدین ترتیب که کم‌ترین مقدار از هر طبقه‌بندی را برای نرخ سود (مثلاً ۱ درصد برای طبقه ۱۰ - ۱ درصد) و بالاترین مقدار را برای نرخ سرمایه‌گذاری مجدد در نظر گرفتیم (مثلاً ۱۰ درصد برای طبقه ۱۰ - ۱ درصد). این نحوه محاسبه، حد پایین را برای نرخ سود و حد بالا را برای نرخ سرمایه‌گذاری تعیین می‌کند. با ضرب نرخ پایین سود در ۱۰۰ درصد، منهای حد بالای نرخ بالای سرمایه‌گذاری مجدد، حد پایین برای سودی که سرمایه‌گذاری نشده، به دست می‌آید.

تخمین حد پایین میزان سود سرمایه‌گذاری نشده به صورت درصدی از فروش، در اوکراین ۷/۵ درصد (مقایسه شود با ۱۲/۳ درصد در جدول شماره ۱)، در روسیه ۶/۷ درصد (۱۱/۷ درصد در جدول ۱)، در رومانی ۲/۷ درصد (۵/۷ درصد)، در لهستان ۲/۳ درصد (۴/۸ درصد) و در اسلواکی ۱/۵ درصد (۳/۶ درصد) است. سطح سود سرمایه‌گذاری نشده در روسیه و اوکراین، قطعاً کم‌تر از واقع برآورد شده است. با وجود این، بازهم بالاتر از سطح متوسط تسهیلات بانکی در پنج کشور مورد بررسی است (رجوع شود به جدول شماره ۲). دست آخر آن که داده‌های جداول ۱ و ۲، میانگین‌های غیروزنی شرکت‌های نمونه هستند. از آن‌جا که رگرسیون‌های مربوط به وام (که گزارش نشده، ولی نزد نویسندگان مقاله موجود است) نشان می‌دهند. شرکت‌های بزرگ احتمال بیش‌تری برای دریافت وام دارند، اطلاعات حاصل از پرسشنامه‌ها ممکن است اهمیت تسهیلات بانکی در این کشورها را کم‌تر از واقع برآورد نمایند. ما میانگین‌های وزنی وام‌ها، سود سرمایه‌گذاری شده و سود سرمایه‌گذاری نشده را نیز محاسبه کردیم؛ بدین ترتیب که شمار کارکنان را به صورت وزن به کار بردیم. داده‌های وزن داده شده بر اساس میزان اشتغال برای تسهیلات بانکی و سود سرمایه‌گذاری نشده، در چهار کشور از پنج کشور مورد بررسی، نتایجی مشابه داده‌های غیروزنی به دست داده‌اند؛ ولی در اسلواکی، میانگین وزنی وام بانکی (بر مبنای وزن شمار کارکنان) ۳/۹ درصد از فروش (مقایسه شود با میانگین غیروزنی ۲/۵ درصد که در جدول شماره ۲ نشان داده شده است) و میانگین وزنی نرخ سود سرمایه‌گذاری نشده، ۳/۳ درصد فروش بوده است. لذا در اسلواکی، داده‌های وزنی نشان می‌دهند که تسهیلات بانکی بیش از میزان سود سرمایه‌گذاری نشده بوده است.

پیوست ج: بخش‌های منتخب از پرسشنامه

هدف از اجرای این تحقیق، جمع‌آوری اطلاعات در مورد محدودیت‌های نهادی و تأثیر آن‌ها بر رشد مؤسسات کوچک و متوسط در لهستان، اسلواکی و رومانی بوده است. این تحقیق را بانک اروپایی بازسازی و توسعه (EBRD) تأمین مالی کرده و (MEMRB) مسئول تکمیل پرسشنامه‌ها بوده است. نتایج این تحقیق به بانک یاری می‌رساند تا راهبردهای توسعه

۲۳۰ چند مقاله در زمینه موانع نهادی توسعه اقتصادی _____

مؤسسات کوچک و متوسط را تعیین نماید. اطلاعات به دست آمده در این تحقیق، کاملاً محرمانه تلقی می‌شود. هیچ‌گونه آمار دقیق مالی مورد نیاز نیست. فقط تخمینی از موضوع سؤال که در حافظه دارید کافی است.

(۲۹) سرمایه تأسیس شرکت را از چه منبعی تأمین کردید؟

درصد سهم	خیر	بله	
	۲	۱	پس انداز شخصی
	۲	۱	پس انداز خانواده
	۲	۱	دریافت وام از شرکت‌های خصوصی یا اشخاص
	۲	۱	دریافت وام از شرکت‌های دولتی
	۲	۱	دریافت وام از بانک
	۲	۱	فروش سهام به دیگران
٪۱۰۰	۲	۱	سایر (نام ببرید)

(۳۰) وام را از کجا دریافت کردید؟

خیر	بلی	
۲	۱	یک بانک دولتی
۲	۱	یک بانک خصوصی
۲	۱	یک دوست
۲	۱	یکی از اعضای خانواده
۲	۱	یک شرکت خصوصی داخلی
۲	۱	یک شرکت دولتی
۲	۱	یک شرکت خارجی
۲	۱	سایر منابع (نام ببرید)

(۱۸۳) حتی اگر تاکنون دعوای حقوقی نداشته‌اید، لطفاً بیان فرمایید که کدام‌یک از

طرف‌های زیر می‌توانند اجرای قراردادها را تضمین نمایند:

خیر	بلی	
۲	۱	دادگاه
۲	۱	ادارات دولتی
۲	۱	مقامات محلی
۲	۱	سازمان‌های غیر دولتی (مانند انجمن‌های بازرگانی)
۲	۱	سایر
۲	۱	هیچ سازمان و نهادی قادر به حل منازعات نیست

(۱۸۴) حتی اگر تاکنون دعوای حقوقی نداشته‌اید، لطفاً بیان فرمایید که کدام یک از نهادهای زیر می‌توانند در حل منازعات یا مذاکره برای رفع اختلافات به شما کمک کنند:

خیر	بلی	
۲	۱	ادارات دولتی محلی
۲	۱	ادارات دولتی در سطح ملی
۲	۱	انجمن‌های بازرگانی
۲	۱	واسطه‌ها و عمده فروشان
۲	۱	سایر
۲	۱	هیچ سازمان و نهادی قادر به حل منازعات نیست

(۲۱۰) چند درصد از زمان شما، در مقام مدیر ارشد، به فعالیت‌های زیر اختصاص دارد:

- ۱- مسائل داخلی ----- درصد
- ۲- مسائل خارج از شرکت ----- درصد
- ۳- مسائل مربوط به قوانین و مقررات دولتی ----- درصد
(از جمله مالیات‌ها، مجوزها، مقررات کار و تجارت)

۱۰۰ درصد

(۲۱۱) از زمانی که به ارتباط با دیگر شرکت‌ها اختصاص می‌دهید، چند درصد به موارد زیر مربوط است:

- درصد معامله با مشتریان و عرضه کنندگان کالاها
- درصد جستجو برای مشتریان و تولیدکنندگان جدید

۱۰۰ درصد

تسهیلات

(۲۱۲) حساب‌های پرداختی شما چند درصد فروش ماهانه است؟

----- درصد

(۲۱۳) حساب‌های دریافتی شما چند درصد فروش ماهانه است؟

----- درصد

۲۳۲ چند مقاله در زمینه موانع نهادی توسعه اقتصادی _____

(۲۱۴) آیا تاکنون وام یا تسهیلاتی از یک بانک یا یک مؤسسه مالی رسمی دریافت کرده‌اید؟

۱ بله

۲ خیر

(۲۱۵) حتی اگر تاکنون موفق به دریافت وام نشده‌اید، آیا می‌توانید وثیقه‌های زیر را به بانک ارائه کنید:

بله	خیر	
۱	۲	تجهیزات
۱	۲	زمین
۱	۲	ساختمان‌های تجاری (دفتر یا کارخانه)
۱	۲	ساختمان مسکونی (آپارتمان یا خانه)
۱	۲	سایر (نام ببرید)

بخش مالی

وام / تسهیلات در سال ۱۹۹۶

(۲۱۶) آیا در سال ۱۹۹۶ از بانک یا یک مؤسسه مالی رسمی وام دریافت کرده‌اید؟

۱ بله

۲ خیر

(۲۱۷) از چند بانک یا مؤسسه مالی رسمی، تاکنون وام گرفته‌اید؟

اگر از بیش از یک محل وام گرفته‌اید، لطفاً در مورد بانک یا مؤسسه مالی رسمی که بیش‌ترین وام را از آن دریافت کرده‌اید، به سؤالات زیر پاسخ دهید:

(۲۱۸) این وام چند درصد فروش ماهانه بود؟

---- درصد

(۲۲۳) چند درصد وام به صورت وثیقه به بانک ارائه شد؟

---- درصد

(۲۲۴) چه نوع وثیقه‌ای به بانک ارائه شد؟

خیر	بلی	
۲	۱	تجهیزات
۲	۱	زمین
۲	۱	ساختمان‌های تجاری (دفتر یا کارخانه)
۲	۱	ساختمان مسکونی (آپارتمان یا خانه)
۲	۱	سایر (نام ببرید)

(۲۲۵) اگر قبل از سال ۱۹۹۶، تسهیلاتی از بانک یا مؤسسات مالی دریافت کرده‌اید، اولین وامی که شما از این بانک گرفته‌اید، در چه سالی بوده است؟

(۲۴۹) در سال ۱۹۹۶، سود پس از کسر مالیات چند درصد فروش بوده است؟

- ۱ منفی
- ۲ صفر درصد
- ۳ ۱-۱۰ درصد
- ۴ ۱۱-۲۰ درصد
- ۵ ۲۱-۴۰ درصد
- ۶ بیش از ۴۰ درصد

(۲۵۰) در سال ۱۹۹۶، چند درصد سود شرکت را سرمایه‌گذاری نموده‌اید؟

- ۱ صفر درصد
- ۲ ۱-۱۰ درصد
- ۳ ۱۱-۲۵ درصد
- ۴ ۲۶-۴۹ درصد
- ۵ ۵۰-۷۵ درصد
- ۶ بیش از ۷۵ درصد

(۲۵۴) تصور می‌شود که بسیاری از شرکت‌ها در صنعت شما، برای این که بتوانند دوام بیاورند و رشد کنند، عملکرد تولیدی و مالی خود را غلط گزارش می‌کنند. فکر می‌کنید که در زمینه فعالیت تولیدی شما چند درصد از شرکت‌ها درباره فعالیت‌های خود گزارش غلط می‌دهند؟

---- پنهان کردن درصدی از فروش نسبت به فروش واقعی

- پنهان کردن حقوق به صورت درصدی از فهرست حقوق واقعی
----- هزینه‌های عوامل تولید و مواد به صورت درصدی از هزینه‌های واقعی
(در نظر داشته باشید که در صورت وجود گزارش غلط، این رقم می‌تواند بیش از ۱۰۰ درصد باشد)
----- صادرات گزارش شده به صورت درصدی از صادرات واقعی
(ممکن است بیش‌تر یا کم‌تر از ۱۰۰ درصد باشد)
----- واردات گزارش شده به صورت درصدی از واردات واقعی
(ممکن است بیش‌تر یا کم‌تر از ۱۰۰ درصد باشد)

(۲۵۵) شرکت برای نیروهای متخصص (حسابدار، وکیل، حسابرس و غیره) برطبق مقررات دولتی سالانه چه قدر می‌پردازد؟

- ۱- برحسب پول ملی
۲- درصد کل هزینه سالانه

(۲۵۶) هزینه‌های زیر چه درصدی از کل فروش شرکت‌ها در صنعت شما را به خود اختصاص می‌دهند:

- درصد نیروی کار
----- درصد مواد خام و سایر هزینه‌های تولیدی
----- درصد مالیات‌ها
----- درصد سایر پرداخت‌ها به دولت
----- درصد سود
----- درصد سایر

۱۰۰ درصد

(۲۵۷) به نظر می‌رسد که برخی از شرکت‌ها برای کسب «حمایت» برای فعالیت‌شان پرداخت‌هایی دارند. آیا این امر در مورد شرکت‌های فعال در صنعت شما صادق است؟

- ۱ بله
۲ خیر

(۲۵۸) یک شرکت معمولی در صنعت شما فکر می‌کنید ماهانه چه قدر بپردازد؟

۱- برحسب پول ملی
۲- درصدی از کل مخارج

(۲۵۹) به نظر می‌رسد که برخی از شرکت‌ها ممکن است برای اخذ مجوز، پروانه فعالیت و

غیره، مستقیم یا غیرمستقیم، پرداخت‌هایی به کارکنان دولت داشته باشند. آیا فکر می‌کنید که این امر در مورد شرکت‌های فعال در صنعت شما صادق است؟

- ۱ بله
۲ خیر

(۲۶۰) یک شرکت معمولی در صنعت شما در ماه چه قدر باید پردازد؟

- ۱- برحسب پول ملی
۲- درصدی از کل مخارج

(۲۶۱) به نظر می‌رسد که برخی شرکت‌ها برای دریافت خدمات دولتی باید مبالغی اضافی به صورت غیررسمی یا فراقانونی به کارکنان دولت پردازند. آیا فکر می‌کنید که این امر در مورد شرکت‌های فعال در صنعت شما صادق است؟

- ۱ بله
۲ خیر

(۲۶۲) حدس می‌زنید که میزان پرداخت‌های رسمی و غیررسمی در شرکت‌های فعال در صنعت شما چه قدر است؟

<u>غیررسمی</u>	<u>رسمی</u>	
----	----	۱- نصب خط تلفن
----	----	۲- ثبت اولیه شرکت
----	----	۳- تداوم انجام دادن اقدامات ثبت (سالانه)
----	----	۴- بازدید ناظر آتش نشانی و بهداشت
----	----	۵- ملاقات فصلی مأمور مالیات
----	----	۶- فضای تولیدی یا دفتراداری در مؤسسه دولتی (ماهانه)
----	----	۷- برق (ماهانه)
----	----	۸- گاز (ماهانه)
----	----	۹- دریافت مجوزهای لازم برای صادرات
----	----	۱۰- عبور از مرز با عوارض گمرکی (درصد ارزش کالا)
----	----	۱۱- کسب مجوز واردات
----	----	۱۲- دسترسی به تسهیلات با بهره ارزان‌تر از نرخ بهره بازار

جدول شماره ۱- احساس کارآفرینان درباره امنیت حقوق مالکیت

اوکراین	روسیه	رومانی	اسلواکی	لهستان	کل کشورها	
۸۶/۹۰٪	۹۱/۲۰٪	۲۰٪	۳۸/۲۰٪	۲۰/۱۰٪	۳۷/۳۰٪	درصد کسانی که اظهار داشته‌اند پرداخت‌های اضافی برای خدمات دولتی وجود دارد
۸۴	۱۱۴	۳۱۵	۳۰۶	۲۹۸	۱۱۱۷	
۸۷/۵۰٪	۹۱/۷۰٪	۱۷٪	۴۲/۲۰٪	۱۹/۳۰٪	۳۷/۹۰٪	درصد کسانی که اظهار داشته‌اند پرداخت‌های اضافی برای کسب مجوز وجود دارد
۸۸	۱۲۰	۳۱۷	۳۰۳	۳۰۰	۱۱۲۸	
۸۸/۸۰٪	۹۲/۹۰٪	۰/۶۰٪	۱۴/۹۰٪	۷/۹۰٪	۲۴/۴۰٪	درصد کسانی که اظهار داشته‌اند پرداخت‌های اضافی برای کسب حمایت وجود دارد
۱۰۷	۱۲۶	۳۲۰	۳۰۸	۳۰۲	۱۱۶۳	
۷۶/۹۰٪	۸۰٪	۱۹/۱۰٪	۳٪	۰/۴۰٪	۱۴/۰۰٪	درصد کسانی که اظهار داشته‌اند پرداخت‌های اضافی برای ثبت شرکت وجود دارد
۱۳	۵۵	۲۶۷	۲۳۶	۲۳۴	۸۰۵	
۹۱/۲۰٪	۶۷/۹۰٪	۲۱/۸۰٪	۱۲/۱۰٪	۲/۸۰٪	۱۹/۲۰٪	درصد کسانی که اظهار داشته‌اند پرداخت‌های اضافی برای بازرسی ایمنی و بهداشت وجود دارد
۳۴	۵۶	۲۸۹	۲۴۸	۲۵۴	۸۸۱	
۸۵٪	۷۵/۶۰٪	۱۷/۳۰٪	۲/۵۰٪	۰/۸۰٪	۱۲/۹۰٪	درصد کسانی که اظهار داشته‌اند پرداخت‌های اضافی برای بازرسی مالیاتی وجود دارد
۲۸٪	۲۶/۹۰٪	۱۷/۲۰٪	۱۶/۴۰٪	۱۵/۵۰٪	۱۸/۹۰٪	پرداخت مالیات به صورت درصدی از فروش برای شرکت‌ها در یک صنعت
۱۳۵	۱۱۹	۳۲۱	۲۷۸	۲۷۷	۱۱۳۰	
۴۵/۴۰٪	۴۴/۲۰٪	۱۳/۱۰٪	۳۲/۱۰٪	۲۷/۱۰٪	۳۱/۶۰٪	درصد کسانی که اظهار داشته‌اند نمی‌توان برای تضمین قراردادهای به قوه قضائیه متکی بود
۲۶۹	۲۶۹	۳۲۱	۳۰۸	۳۰۳	۱۴۷۰	
۲۷۰	۲۶۹	۳۲۱	۳۰۸	۳۰۳	۱۴۷۱	شمار کارآفرینان نمونه

نظر مشاهدات در هر مورد زیر درصد پاسخ‌دهندگان آمده است.

جدول شماره ۲- همبستگی میان شاخص های مختلف امنیت حقوق مالکیت

وام قبل از سال ۱۹۹۶	رشوه بابت مالیات	رشوه بابت ایمنی و بهداشت	رشوه بابت ثبت	مالیات درصد فروش	کارایی دستگاه قضایی	شاخص حقوق مالکیت	پرداخت بابت حمایت	پرداخت بابت مجوز	پرداخت بابت خدمات	
									۰.۶۶	پرداخت اضافی بابت اخذ مجوز
								(۱۱۰۵, <۰.۱)		
								۰.۵۴	۰.۵۲	پرداخت اضافی بابت کسب حمایت
								(۱۱۲۲, <۰.۱)	(۱۱۰۹, <۰.۱)	
							۰.۷۹	۰.۸۷	۰.۸۷	شاخص نبود امنیت در حقوق مالکیت
							(۱۰۹۹, <۰.۱)	(۱۰۹۹, <۰.۱)	(۱۰۹۹, <۰.۱)	
						۰.۱۵	۰.۲۲	۰.۱۱	۰.۱	عدم کارایی دادگاهها در تضمین تعهدات
						(۱۱۶۳, <۰.۱)	(۱۱۶۳, <۰.۱)	(۱۱۱۷, <۰.۱)	(۱۱۱۷, <۰.۱)	
					۰.۱۱	۰.۲۹	۰.۳۱	۰.۲۴	۰.۲۴	پرداخت مالیات به صورت درصد فروش شرکت در صنعت
					(۱۱۳, <۰.۱)	(۹۸۱, <۰.۱)	(۱۰۲۴, <۰.۱)	(۱۰۰۷, <۰.۱)	(۹۹۶, <۰.۱)	
				۰.۱۹	۰.۰۶	۰.۳۸	۰.۳۶	۰.۲۷	۰.۲۹	پرداخت غیر رسمی برای ثبت شرکت
				(۷۵۶, <۰.۱)	(۸۰۵,۰۰۹)	(۷۶۹, <۰.۱)	(۷۸۹, <۰.۱)	(۷۸۳, <۰.۱)	(۷۷۵, <۰.۱)	
			۰.۴۹	۰.۱۷	۰.۰۳	۰.۳۹	۰.۲۹	۰.۳۲	۰.۳۳	پرداخت غیر رسمی برای بازرسی ایمنی و بهداشت
			(۷۵۷, <۰.۱)	(۸۲, <۰.۱)	(۸۸۱,۰۰۴)	(۸۳, <۰.۱)	(۸۵۷, <۰.۱)	(۸۴۳, <۰.۱)	(۸۴, <۰.۱)	
		۰.۶۳	۰.۴۷	۰.۱۶	۰.۰۱	۰.۴۳	۰.۳۲	۰.۳۴	۰.۳۶	پرداخت غیر رسمی برای بازرسی مالیاتی
		(۸۱۱, <۰.۱)	(۷۳۴, <۰.۱)	(۷۸۹, <۰.۱)	(۸۴۳,۰۰۷۴)	(۸۰۶, <۰.۱)	(۸۲۸, <۰.۱)	(۸۱۸, <۰.۱)	(۸۱۶, <۰.۱)	
	۰.۰۸	۰.۱۶	۰.۱۶	۰.۱۵	۰.۰۶	۰.۰۲	۰.۲۶	۰.۱۶	۰.۱۵	شرکت هایی که قبل از سال ۱۹۹۶ وام داشته اند
	(۸۲۸,۰۰۲)	(۸۶۳,۰۰۱)	(۷۳۹, <۰.۱)	(۱۰۹۴, <۰.۱)	(۱۳۰۲,۰۰۲)	(۱۰۵۵, <۰.۱)	(۱۱۱۵, <۰.۱)	(۱۰۸۲, <۰.۱)	(۱۰۷۲, <۰.۱)	
۰.۰۳	۰.۰۴	۰.۰۳	۰.۰۸	۰.۰۴	۰.۰۵	۰.۰۵	۰.۰۳	۰.۰۳	۰.۰۵	شرکت هایی که وثیقه در اختیار داشته اند
(۱۱۸۹, <۰.۱)	(۷۶۹,۰۰۲۹)	(۸۰۵,۰۰۳۷)	(۷۳۹,۰۰۳)	(۱۰۱۸,۰۰۲۵)	(۱۲۱۷,۰۰۸)	(۹۸۰,۰۰۹)	(۱۰۴۰,۰۰۲۸)	(۱۰۰۶,۰۰۲۸)	(۹۹۷,۰۰۱۳)	

یادداشت: همبستگی برای پنج کشور به صورت ترکیبی محاسبه شده است. تعداد مشاهدات و سطح معناداری در پراتز آمده است.

جدول شماره ۳- استفاده از منابع مالی داخلی

لهستان	اسلواکی	رومانی	روسیه	اوکراین	
۳۰۳	۳۰۸	۳۲۱	۲۶۹	۲۷۰	تعداد شرکت‌ها
%۹/۹	%۵/۷	%۱۲/۹	%۲۰/۶	%۱۸/۰	سود سال ۱۹۹۶ بعد از مالیات به صورت درصد فروش سالانه
%۱۱/۱	%۱۰/۰	%۱۳/۴	%۱۷/۶	%۱۴/۳	برآورد سود صنعت پس از کسر مالیات
%۵۲/۶	%۴۲/۳	%۵۲/۸	%۳۸/۸	%۲۹/۶	سرمایه‌گذاری مجدد سود به صورت درصدی از سود پس از مالیات
%۴/۸	%۳/۶	%۵/۷	%۱۱/۷	%۱۲/۳	سود سرمایه‌گذاری نشده به صورت درصد از فروش سالانه
					سود پس از مالیات در سال اول تاسیس:
%۹/۹	%۲/۴	%۸/۳	%۴/۳	%۷/۶	۱۹۸۹-۱۹۹۱
%۴/۲	-%۰/۲	%۷/۸	%۴/۵	%۶/۶	۱۹۹۲-۱۹۹۳
%۲/۱	-%۱/۱	%۶/۷	%۳/۹	%۷/۴	۱۹۹۴-۱۹۹۶
۲۳۷	۲۳۸	۲۸۱	۱۲۸	۸۲	تعداد شرکتهای تازه تاسیس
%۱۰/۵	%۶/۰	%۱۳/۴	%۲۰/۸	%۱۹/۰	سود سال ۱۹۹۶ پس از مالیات به صورت درصدی از فروش
%۱۱/۳	%۹/۸	%۱۳/۸	%۱۸/۳	%۱۴/۹	برآورد سود صنعت پس از مالیات
%۵۳/۶	%۴۴/۸	%۵۴/۲	%۳۷/۵	%۲۹/۴	درصد سرمایه‌گذاری مجدد از سود پس از کسر مالیات
%۴/۸	%۳/۷	%۵/۸	%۱۲/۲	%۱۲/۹	سود سرمایه‌گذاری نشده سالانه
۶۶	۷۰	۴۰	۱۲۳	۱۸۳	تعداد شرکتهای خصوصی شده
%۷/۷	%۴/۶	%۹/۶	-%۲۰/۳	%۱۷/۷	سود سال ۱۹۹۶ پس از کسر مالیات
%۱۰/۱	%۱۰/۶	%۱۰/۵	%۱۷/۱	%۱۴/۰	برآورد سود صنعت پس از کسر مالیات
%۴۹/۰	%۳۳/۷	%۴۲/۵	%۳۹/۴	%۲۹/۶	سرمایه‌گذاری مجدد سود درصد، پس از کسر مالیات
%۵/۰	%۳/۵	%۵/۰	%۱۱/۲	%۱۲/۱	سود سرمایه‌گذاری نشده به صورت درصد از فروش سالانه

سرمایه‌گذاری مجدد سود به صورت درصدی از سود، بدون در نظر گرفتن شرکتهایی که سود معادل صفر یا زیان داشته‌اند. به منظور این که اطلاعات این جدول با جدول شماره ۴ قابل مقایسه باشد، فرض می‌کنیم که شرکتهای با سود صفر یا زیان، صفر درصد از فروش خود را سرمایه‌گذاری می‌کنند و صفر درصد از سود آنها سرمایه‌گذاری نشده باقی می‌ماند. درصد سود سرمایه‌گذاری شده از طریق حاصل ضرب سود به صورت درصدی از فروش در میزان سرمایه‌گذاری مجدد از سود، به صورت درصدی از سود محاسبه می‌شود. سود سرمایه‌گذاری نشده، به صورت درصدی از فروش از طریق حاصل ضرب سود به صورت درصدی از فروش در یک منهای سود سرمایه‌گذاری شده به صورت درصدی از سود، به دست می‌آید. برای توضیح بیشتر به ضمیمه ب مراجعه شود.

جدول شماره ۴- منابع تأمین مالی خارجی

لهستان	اسلواکی	رومانی	روسیه	اوکراین	
۳۰۳	۳۰۸	۳۲۱	۲۶۹	۲۷۰	تعداد شرکتها
%۶/۶	%۲۷/۰	%۹/۷	%۱۵/۲	%۱۲/۲	درصد شرکتهایی که در شروع کار وام دریافت کرده‌اند
%۷۰/۰	%۵۱/۰	%۴۹/۸	%۹۲/۴	%۷۹/۰	درصد شرکتهایی که تا زمان اجرای تحقیق وام دریافت کرده‌اند
%۴۸/۸	%۲۷/۶	%۲۴/۱	%۱۷/۰	%۱۳/۸	درصد شرکتهایی که در سال ۱۹۹۶ وام دریافت کرده‌اند
%۹۵/۷	%۸۰/۸	%۹۴/۴	%۸۷/۲	%۷۵/۵	درصد شرکتهایی که در زمان تکمیل پرسشنامه وثیقه در اختیار داشته‌اند
					- متوسط وام در سال ۱۹۹۶، به صورت درصدی از فروش سالانه
%۲/۳	%۲/۵	%۱/۷	%۲/۳	%۰/۸	- کل شرکتهای (بدون وام=درصد)
%۴/۸	%۱۰/۶	%۷/۳	%۲۴/۷	%۱۳/۴	- شرکتهای دارای وام
					حسابهای پرداختی، درصدی از فروش سالانه
%۲/۷	%۳/۴	NA	%۰/۱	%۰/۷	- کل شرکتهای
%۲/۵	%۴/۲	NA	%۰/۰۴	%۰/۳	- شرکتهایی که در سال ۱۹۹۶ وام داشته‌اند
					شرکتهای تازه تأسیس:
۲۳۷	۲۳۸	۲۸۱	۱۲۸	۸۲	- تعداد شرکتهای
					درصد شرکتهایی که وام بانکی داشته‌اند
%۷۲/۲	%۴۲/۴	%۴۶/۶	%۹۵/۴	%۸۱/۹	= تا به حال وام داشته‌اند
%۵۰/۶	%۲۲/۷	%۲۰/۸	%۱۲/۰	%۱۱/۱	= در سال ۱۹۹۶ وام داشته‌اند
%۲/۵	%۲/۰	%۱/۷	%۱/۷	%۱/۳	متوسط وام به صورت درصدی از فروش (بدون وام=درصد)
%۲/۵	%۳/۲	NA	%۰/۱	%۰/۹	حسابهای پرداختی، درصدی از فروش
					شرکتهای خصوصی شده
۶۶	۷۰	۴۰	۱۲۳	۱۸۳	- تعداد شرکتهای
					- درصد شرکتهای دارای وام
%۶۲/۱	%۸۰/۰	%۷۲/۵	%۸۹/۴	%۷۸/۵	= تا به حال وام داشته‌اند
%۴۲/۴	%۴۴/۳	%۴۷/۵	%۲۱/۵	%۱۴/۶	= در سال ۱۹۹۶ وام داشته‌اند
%۱/۵	%۴/۴	%۲/۲	%۲/۸	%۰/۶	متوسط وام در سال ۱۹۹۶، به صورت درصدی از فروش (بدون وام=درصد)
%۳/۲	%۴/۰	NA	%۰/۱	%۰/۷	حسابهای پرداختی به صورت درصدی از فروش

برای اطلاع بیشتر از تعاریف متغیرها به بخش دوم مقاله مراجعه شود.

جدول شماره ۵- نرخ سرمایه گذاری مجدد شرکتهای دارای وام یا بدون وام

شرکتهای بدون وام در سال ۱۹۹۶	شرکتهای دارای وام در سال ۱۹۹۶		
%۳۳	%۲۶	۰ - %۲۵	نرخ سرمایه گذاری مجدد به صورت درصدی از سود پس از کسر مالیات
%۳۱/۵	%۲۱	%۲۶ - %۴۹	
%۱۸/۲	%۲۱/۳	%۵۰ - %۷۵	
%۱۷/۴	%۳۱/۷	%۷۶ - %۱۰۰	

ادامه جدول شماره ۶- مدل پروییت رتبه‌ای برای نرخ سرمایه‌گذاری مجدد در سال ۱۹۹۶

کل پنج کشور	فقط لهستان و اسلواکی و رومانی		کل پنج کشور				(۱) تمامی کشورها و تمامی شرکت‌ها، بدون کنترل کشور و صنعت		
	فقط روسیه و اوکراین		(۲) تمامی کشورها و تمامی شرکت‌ها، بدون کنترل کشور	(۳) تمامی کشورها با کنترل کشور	(۴) شرکت‌های تازه تأسیس	(۵) شرکت‌های خصوصی شده			(۶) با چهار عامل در شاخص عدم امنیت حقوق مالکیت (فقط برای شرکت‌های تازه تأسیس)
(۹) شرکت‌هایی که دارای متغیرهای مربوط به وام‌می‌باشند	(۸) تمامی شرکت‌ها	(۷) فقط شرکت‌های تازه تأسیس	(۲) تمامی کشورها و تمامی شرکت‌ها، بدون کنترل کشور	(۳) تمامی کشورها با کنترل کشور	(۴) شرکت‌های تازه تأسیس	(۵) شرکت‌های خصوصی شده	(۶) با چهار عامل در شاخص عدم امنیت حقوق مالکیت (فقط برای شرکت‌های تازه تأسیس)	(۱) تمامی کشورها و تمامی شرکت‌ها، بدون کنترل کشور و صنعت	
-۰/۱۷ (۲/۸۸)		-۰/۱۸ (۲/۸۷)	-۰/۱۲ (۳/۳۹)	-۰/۱۲ (۱/۹۷)	-۰/۱۸ (۲/۸۳)	-۰/۰۰۰۳ (۰/۰۱)	-۰/۱۷ (۲/۹۳)	-۰/۱۷ (۵/۵۱)	شاخص احساس عدم امنیت در حقوق مالکیت
-۰/۲۳ (۱/۸۵)	-۰/۴۵ (۱/۹۵)	-۰/۱۶ (۱/۳۲)	-۰/۱۸ (۲/۰۱)	-۰/۱۸ (۱/۸۵)	-۰/۱۵ (۱/۳۱)	-۰/۱۱ (۰/۴۷)		-۰/۱۸ (۲/۰۱)	متغیر مجازی مربوط به باور نسبت به کارایی دادگاه
							-۰/۱۷ (۲/۹۳)		شاخص احساس امنیت در حقوق مالکیت (دارای ۴ عامل) از جمله کارایی دادگاه‌ها
۰/۰۱ (۱/۹۰)	-۰/۰۲ (۱/۵۵)	۰/۰۱ (۱/۸۶)	۰/۰۰۵ (۱/۱۳)	۰/۰۰۴ (۰/۹۱)	۰/۰۱ (۱/۸۰)	-۰/۰۲ (۰/۹۷)		۰/۰۰۵ (۱/۱۳)	برآورد نرخ سود صنعت
-۰/۳۳ (۲/۶۹)	-۰/۳۵ (۱/۲۲)	-۰/۲۵ (۲/۴۰)	-۰/۲۵ (۳/۳۴)	-۰/۳۰ (۳/۷۳)	-۰/۲۵ (۲/۳۵)	-۰/۷۷ (۳/۵۱)		-۰/۲۵ (۳/۳۴)	لگاریتم طول عمر شرکت
	-۰/۰۴ (۰/۱۵)			۰/۳۵ (۲/۷۳)				۰/۳۰ (۲/۸۰)	متغیر مجازی مربوط به تازگی تأسیس بودن شرکت
-۰/۰۰۲ (۰/۴۳)		-۰/۰۰۳ (۰/۸۶)	-۰/۰۱ (۱/۶۸)	-۰/۰۱ (۱/۶۸)	-۰/۰۰۴ (۰/۹۲)	-۰/۰۲ (۱/۵۰)		-۰/۰۱ (۱/۶۹)	میزان مالیات پرداختی به صورت درصدی از فروش شرکت

ادامه جدول شماره ۶- مدل پروییت رتبه‌ای برای نرخ سرمایه‌گذاری مجدد در سال ۱۹۹۶

کل پنج کشور	فقط لهستان و اسلواکی و رومانی		کل پنج کشور							
	فقط روسیه و اوکراین	فقط لهستان و اسلواکی و رومانی	(۱) تمامی کشورها و تمامی شرکت‌ها، بدون کنترل کشور و صنعت	(۲) تمامی کشورها و تمامی شرکت‌ها، بدون کنترل کشور	(۳) تمامی کشورها با کنترل کشور	(۴) شرکت‌های تازه تأسیس	(۵) شرکت‌های خصوصی شده	(۶) با چهار عامل در شاخص عدم امنیت حقوق مالکیت (فقط برای شرکت‌های تازه تأسیس)	(۷) فقط شرکت‌های تازه تأسیس	(۸) تمامی شرکت‌ها
۰/۱۱ (۰/۶۴)			متغیر مجازی برای در اختیار داشتن وثیقه برای دریافت وام بانکی							
۰/۱۴ (۱/۵۷)			متغیر مجازی مربوط به دریافت وام پیش از سال ۱۹۹۶							
بله	بله	بله	کنترل‌های صنعت	خیر	بله	بله	بله	بله	بله	بله
بله	بله	بله	کنترل‌های کشور	خیر	بله	بله	بله	بله	بله	بله
بله	بله	بله	خصوصیات مدیران که در رگرسیون لحاظ شده است	خیر	بله	بله	بله	بله	بله	بله
۵۵۹	۱۱۶	۵۷۴	تعداد مشاهدات	۸۱۵	۸۱۵	۸۱۵	۶۱۹	۱۹۶	۶۱۹	۵۵۹
۲۶۳/۶	۹۸/۸	۵۴۹/۲	چی دو	۳۰/۳	۲۳۶/۲	۵۷۰/۴	۷۲۲/۹	۲۸/۳	۳۱۴/۶	۲۶۳/۶
<۰/۰۰۱	<۰/۰۰۱	<۰/۰۰۱	میزان احتمال	<۰/۰۰۱	<۰/۰۰۱	<۰/۰۰۱	<۰/۰۰۱	۰/۰۰۵	<۰/۰۰۱	<۰/۰۰۱

رگرسیون‌ها به صورت پروییت رتبه‌ای هستند. متغیر وابسته نرخ سرمایه‌گذاری مجدد شرکت است که به دو گروه تقسیم شده است:

نرخ بالاتر نشان‌دهنده سرمایه‌گذاری بیشتر (به صورت درصدی از سود) است (برای جزئیات بیشتر به پیوست ب مراجعه شود). آماره t در پرانتز آمده است. کنترل کشور به طور همزمان بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. کنترل مربوط به مدیران شامل سن و سطح تحصیلات مدیر است، و شاخصی که نشان می‌دهد مدیر شرکت در گذشته از مدیران سطح بالای شرکت‌های دولتی بوده و این که مدیر سابقه کار در شرکت‌های خصوصی داشته است.

جدول شماره ۷- برآورد نرخ سرمایه گذاری مجدد از سود حاصل از محاسبه رگرسیون های پروبیت رتبه ای از ستون ۶ جدول شماره ۶

شاخص عدم امنیت حقوق مالکیت						نرخ سرمایه گذاری مجدد از سود
تمام شرکتها	ایمن ترین	۱	۲	۳	ناامن ترین	
۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
٪۳/۳	٪۱/۹	٪۳/۲	٪۴/۴	٪۶/۵	٪۹/۲	٪۰
٪۱۳/۷	٪۱۰/۴	٪۱۳/۶	٪۱۶/۶	٪۲۱/۰	٪۲۵/۰	۱-٪۱۰
٪۱۰/۹	٪۹/۵	٪۱۱/۱	٪۱۲/۴	٪۱۴/۰	٪۱۴/۹	۱۱-٪۲۵
٪۲۰/۲	٪۱۹/۲	٪۲۰/۶	٪۲۱/۳	٪۲۱/۸	٪۲۱/۳	۲۶-٪۴۹
٪۲۱/۰	٪۲۲/۰	٪۲۱/۴	٪۲۰/۳	٪۱۸/۴	٪۱۶/۱	۵۰-٪۷۵
٪۳۰/۸	٪۳۶/۹	٪۳۰/۲	٪۲۵/۰	٪۱۸/۳	٪۱۳/۵	۷۶-٪۱۰۰
٪۴۹/۹	٪۵۵/۱	٪۴۹/۸	٪۴۵/۳	٪۳۹/۰	٪۳۳/۵	نرخ سرمایه گذاری وزنی

احتمال قرار گرفتن در هر یک از گروه ها را بر اساس سطوح مختلف شاخص امنیت حقوق، مالکیت محاسبه کرده ایم. در اینجا از نتایج رگرسیونی ارائه شده در ستون ۶ جدول شماره ۶، شاخص امنیت حقوق مالکیت دارای چهار عامل (از جمله باور به کارایی دادگاه ها) استفاده به عمل آمده است. آخرین سطر جدول شماره ۷ متوسط وزنی نرخ سرمایه گذاری مجدد برای هر میزانی از شاخص را نشان می دهد. در اینجا از نقطه مبانی هر یک از گروه های سرمایه گذاری مجدد استفاده شده است.

جدول شماره ۶- مدل پرویت رتبه‌ای برای نرخ سرمایه‌گذاری مجدد در سال ۱۹۹۶

کل پنج کشور	فقط روسیه و اوکراین	فقط لهستان و اسلواکی و رومانی		کل پنج کشور					
		(۷) فقط شرکت‌های تازه تأسیس	(۶) با چهار عامل در شاخص عدم امنیت حقوق مالکیت (فقط برای شرکت‌های تازه تأسیس)	(۵) شرکت‌های خصوصی شده	(۴) شرکت‌های تازه تأسیس	(۳) تمامی کشورها با کنترل کشور	(۲) تمامی کشورها و تمامی شرکت‌ها، بدون کنترل کشور		(۱) تمامی کشورها و تمامی شرکت‌ها، بدون کنترل کشور و صنعت
-۰/۱۷ (۲/۸۸)		-۰/۱۸ (۲/۸۷)		-۰/۰۰۳ (۰/۰۱)	-۰/۱۸ (۲/۸۳)	-۰/۱۲ (۱/۹۷)	-۰/۱۲ (۳/۳۹)	-۰/۱۷ (۵/۵۱)	شاخص احساس عدم امنیت در حقوق مالکیت
-۰/۲۳ (۱/۸۵)	-۰/۴۵ (۱/۹۵)	-۰/۱۶ (۱/۳۲)		-۰/۱۱ (۰/۴۷)	-۰/۱۵ (۱/۳۱)	-۰/۱۸ (۱/۸۵)	-۰/۱۸ (۲/۰۱)		متغیر مجازی مربوط به باور نسبت به کارایی دادگاه
			-۰/۱۷ (۲/۹۳)						شاخص احساس امنیت در حقوق مالکیت (دارای عامل از جمله کارایی دادگاه‌ها)
۰/۰۱ (۱/۹۰)	-۰/۰۷ (۱/۵۵)	۰/۰۱ (۱/۸۶)	۰/۰۱ (۱/۸۱)	-۰/۰۲ (۰/۹۷)	۰/۰۱ (۱/۸۰)	۰/۰۰۴ (۰/۹۱)	۰/۰۰۵ (۱/۱۳)		برآورد نرخ سود صنعت
-۰/۳۳ (۲/۶۹)	-۰/۳۵ (۱/۲۲)	-۰/۲۵ (۲/۴۰)	-۰/۲۵ (۲/۳۶)	-۰/۷۷ (۳/۵۱)	-۰/۲۵ (۲/۳۵)	-۰/۳۰ (۳/۷۳)	-۰/۲۵ (۳/۳۴)		لگاریتم طول عمر شرکت
	-۰/۰۴ (۰/۱۵)					۰/۳۵ (۲/۷۳)	۰/۳۰ (۲/۸۰)		متغیر مجازی مربوط به تازه تأسیس بودن شرکت
-۰/۰۰۲ (۰/۴۳)		-۰/۰۰۳ (۰/۸۶)	-۰/۰۰۴ (۰/۹۳)	-۰/۰۲ (۱/۵۰)	-۰/۰۰۴ (۰/۹۲)	-۰/۰۱ (۱/۶۸)	-۰/۰۱ (۱/۶۹)		میزان مالیات پرداختی به صورت درصدی از فروش شرکت

جدول شماره ۶- مدل پروبیت رتبه‌ای برای نرخ سرمایه‌گذاری مجدد در سال ۱۹۹۶

کل پنج کشور	فقط روسیه و اوکراین	فقط لهستان و اسلواکی و رومانی		کل پنج کشور				(۱) تمامی کشورها و تمامی شرکت‌ها، بدون کنترل کشور و صنعت	
		(۷) فقط شرکت‌های تازه تأسیس	(۶) با چهار عامل در شاخص عدم امنیت حقوق مالکیت (فقط برای شرکت‌های تازه تأسیس)	(۵) شرکت‌های خصوصی شده	(۴) شرکت‌های تازه تأسیس	(۳) تمامی کشورها با کنترل کشور	(۲) تمامی کشورها و تمامی شرکت‌ها، بدون کنترل کشور		
۰/۱۱ (۰/۶۴)									متغیر مجازی برای در اختیار داشتن وثیقه برای دریافت وام بانکی
۰/۱۴ (۱/۵۷)									متغیر مجازی مربوط به دریافت وام پیش از سال ۱۹۹۶
بله	بله	بله	بله	بله	بله	بله	بله	خیر	کنترل‌های صنعت
بله	بله	بله	بله	بله	بله	بله	بله	خیر	کنترل‌های کشور
بله	بله	بله	بله	بله	بله	بله	بله	خیر	خصوصیات مدیران که در رگسیون لحاظ شده است
۵۵۹	۱۱۶	۵۷۴	۶۱۹	۱۹۶	۶۱۹	۸۱۵	۸۱۵	۸۱۵	تعداد مشاهدات
۲۶۳/۶	۹۸/۸	۵۴۹/۲	۳۱۴/۶	۲۸/۳	۷۲۲/۹	۵۷۰/۴	۲۳۶/۲	۳۰/۳	چی دو
<۰/۰۰۱	<۰/۰۰۱	<۰/۰۰۱	<۰/۰۰۱	۰/۰۰۵	<۰/۰۰۱	<۰/۰۰۱	<۰/۰۰۱	<۰/۰۰۱	میزان احتمال

رگرسیون‌ها به صورت پروبیت رتبه‌ای هستند. متغیر وابسته نرخ سرمایه‌گذاری مجدد شرکت است که به دو گروه تقسیم شده است:

نرخ بالاتر نشان‌دهنده سرمایه‌گذاری بیشتر (به صورت درصدی از سود) است (برای جزئیات بیشتر به پیوست ب مراجعه شود). آماره t در پرانتز آمده است. کنترل کشور به طور همزمان بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. کنترل مربوط به مدیران شامل سن و سطح تحصیلات مدیر است، و شاخصی که نشان می‌دهد مدیر شرکت در گذشته از مدیران سطح بالای شرکت‌های دولتی بوده و این که مدیر سابقه کار در شرکت‌های خصوصی داشته است.

منابع و مأخذ

1. Acemoglu, Daron; Johnson, Simon and Robinson, James; "The Colonial Origins of Comparative Development: An Empirical Investigation", *American Economic Review* 91 (5), December 2001, pp. 1369-1401.
2. Berkowitz, Daniel and DeJong, David N., "Accounting for Growth in Post-Soviet Russia," unpublished, University of Pittsburgh, June 2000.
3. Besley, Timothy; "Property Rights and Investment Incentives: Theory and Evidence from Ghana", *Journal of Political Economy* 103 (5), October 1995, pp. 903-937.
4. Bratkowski, Andrzej; Grosfeld, Irena and Rostowski, Jacek; "Investment and Finance in De Novo Private Firms: Empirical Results from the Czech Republic, Hungary, and Poland", *Economics of Transition* 8 (1), 2000, pp. 101-116.
5. Demirgüç-Kunt, Asli and Maksimovic, Vojislav; "Law, Finance, and Firm Growth", *Journal of Finance* 53 (6), December 1998, pp. 2107-2137.
6. Djankov, Simeon; La Porta, Rafael; Lopez-de-Silanes, Florencio and Shleifer, Andrei; "The Regulation of Entry," Unpublished, Harvard and The World Bank, July 2000.
7. European Bank for Reconstruction and Development 1996, *Transition Report*, London.
8. Federal Reserve Board of Governors; *National Survey of Small Business Finance*, Washington, DC, 1994.
9. Frye, Timothy and Shleifer, Andrei; "The Invisible Hand and the Grabbing Hand", *American Economic Review, Papers and Proceedings* 87 (2), May 1997, pp. 354- 358.
10. Hellman, Joel; Jones, Geraint; Kaufmann, Daniel and Schankerman, Mark; "Measuring Governance and State Capture: The Role of Bureaucrats and Firms in Shaping the Business Environment", Workshop on The Institutional Foundation of a Market Economy, Berlin, February 2000.
11. Johnson, Simon; Kaufmann, Daniel and Shleifer, Andrei; "The Unofficial Economy in Transition", *Brookings Papers on Economic Activity*, 2 Fall 1997, pp. 159-221.
12. Johnson, Simon and Loveman, Gary W., *Starting Over in Eastern Europe*, Boston, Harvard Business School Press, 1995.
13. Johnson, Simon; McMillan, John and Woodruff, Christopher; "Courts and Relational Contracts," *Journal of Law, Economics, and Organization*

- 18 (1), Spring 2002, pp. 221-277.
14. Knack, Stephen and Keefer, Philip; "Institutions and Economic Performance: Cross-Country Tests Using Alternative Institutional Measures," *Economics and Politics* 7 (3), November 1995, pp. 207-228.
15. La Porta, Rafael; Lopez-de-Silanes, Florencio; Shleifer, Andrei and Vishny, Robert; "Legal Determinants of External Finance," *Journal of Finance* 52 (3), July 1997, pp. 1131-1150.
16. La Porta, Rafael, Florencio Lopez-de-Silanes, Andrei Shleifer and Robert W. Vishny; "Law and Finance," *Journal of Political Economy*, 106 (6), December 1998, pp. 1113-55.
17. La Porta, Rafael, Florencio Lopez-de-Silanes, Andrei Shleifer and Robert W. Vishny; "Investor Protection and Corporate Governance." *Journal of Financial Economics* 58 (1-2), October-November 2000, pp. 3-28.
18. Levine, Ross; "Financial Development and Economic Growth: Views and Agenda," *Journal of Economic Literature* 35 (2), June 1997, pp. 688-726.
19. Lotspeich, Richard; "An Economic Analysis of Extortion in Russia," Unpublished, Indiana State University, 1996.
20. Mauro, Paolo; "Corruption and Growth," *Quarterly Journal of Economics* 110 (3), August 1995, pp. 681-712.
21. McMillan, John; "Markets in Transition," in *Advances in Economics and Econometrics: Theory and Applications*, ed. David M. Kreps and Kenneth Wallis, Cambridge: Cambridge University Press, 1997.
22. Meyendorff, Anna; "Tax Avoidance and the Allocation of Credit," Unpublished, William Davidson Institute, University of Michigan, May 1998.
23. Myers, Stewart C., and Majluf, Nicholas S., "Corporate Financing and Investment Decisions When Firms Have Information that Investors Do Not Have", *Journal of Financial Economics* 13(2), June 1984, pp. 187-221.
24. Naughton, Barry; *Growing Out of the Plan*, New York, Cambridge University Press, 1995.
25. Rajan, Raghuram, and Zingales, Luigi; "Financial Dependence and Growth", *American Economic Review* 88 (3), June 1998, pp. 559-586.
26. Shleifer, Andrei; "Government in Transition," *European Economic Review* 41 (3-5), April 1997, pp. 385-410.
27. Shleifer, Andrei, and Vishny, Robert W., "Corruption," *Quarterly*

Journal of Economics 108 (3), August 1993, pp. 599-617.

28. Shleifer, Andrei, and Vishny, Robert W., *The Grabbing Hand: Government Pathologies and their Cures*, Cambridge, Harvard University Press 1998.

29. Shyam-Sunder, Lakshmi, and Myers, Stewart C., "Testing Static Trade off Against Pecking Order Models of Capital Structure", *Journal of Financial Economics* 52 (1), February 1999, pp. 219-244.

30. Svensson, Jakob, "Investment, Property Rights and Political Instability: Theory and Evidence," *European Economic Review* 42 (7), July 1998, pp. 1317-1341. 40

چکیده

زمانی که روسیه برنامه خصوصی سازی را به اجرا گذاشت، بسیاری از کارشناسان معتقد بودند که اجرای این برنامه حامیان قدرتمندی برای حاکمیت قانون به وجود خواهد آورد؛ ولی این پیش بینی تحقق نیافت. در این مقاله با ارائه الگوی تعادلی پویا برای تقاضای سیاسی استقرار حاکمیت قانون، نشان داده می شود کسانی که از خصوصی سازی منتفع می شوند، ممکن است خواستار برقراری حاکمیت قانون نباشند، حتی اگر حاکمیت قانون همان «قواعد بازی» با کارایی پارتو^۱ باشد. دلیل این امر آن است که نااطمینانی در باره نظام حقوقی می تواند به غارت دارایی ها منجر شود، و امکان غارت دارایی ها سبب می گردد که شرایط فقدان حاکمیت قانون، به نفع گروه های ذی نفوذ، تداوم یابد.

مقدمه

در سال های اخیر، اقتصاددانان علاقه فراوانی به درک مسائل مربوط به شکل گیری «قواعد بازی» نشان می دهند. شکل گیری قواعد بازی، به مفهوم وسیع آن، در اقتصاد سیاسی مطرح شده، که موضوعی فراتر از رفتار کارگزاران اقتصادی در درون مجموعه ای از قواعد موجود است. با سقوط نظام های سوسیالیستی در اروپای شرقی و اتحاد شوروی در فاصله

۱. وضعیت بهینه پارتو، وضعیتی است که در آن رفاه اجتماعی حداکثر است و تغییر آن ممکن است به کاهش رفاه یک گروه و افزایش رفاه گروه دیگر، یا در کل، به کاهش رفاه اجتماعی منجر شود.

سال‌های ۸۹-۱۹۹۱، امکان خارق‌العاده‌ای برای مشاهده و آزمون اعمال نفوذ در خلق «قواعد بازی» به وجود آمد. در ابتدا اکثر ناظران معتقد بودند که از نظر سیاسی برقراری سریع حاکمیت قانون، با اتکا بر اقتصاد بازار، همزمان یا قبل از خصوصی شدن مؤسسات دولتی، امکان پذیر است. در همان زمان، گروهی بر این عقیده بودند که برقراری حاکمیت قانون از نظر سیاسی امکان پذیر نیست. حامیان تسریع خصوصی سازی، بدون توجه به نحوه اجرای برنامه‌های خصوصی سازی، ابراز می‌داشتند که «جای نگرانی نیست». اصلاحات به صورت پویا امکان پذیر است و تحقق می‌یابد. اگر از حقوق مالکیت خصوصی حمایت شود، اعطای حق کنترل دارایی‌ها به افراد می‌تواند نیروی پر قدرتی را برای حمایت از استقرار حاکمیت قانون به وجود آورد.

نهادهای غربی اعطا کننده کمک به کشورهای سوسیالیستی سابق، برنامه‌های خصوصی سازی انفجاری^۱ - انتقال سریع مؤسسات دولتی به کارگزاران خصوصی - را تشویق و ترغیب کردند.^۲ اصول این دیدگاه را، به طور خلاصه، ویشنی و اشلايفر (۱۹۹۸) چنین بیان می‌کنند:

«خصوصی سازی، منافع سیاسی بسیاری را برای خلق نهادهای حامی مالکیت خصوصی ایجاد می‌کند؛ زیرا مالکان خصوصی را به وجود می‌آورد که برای ایجاد نهادهای حامی بازار با حکومت وارد مذاکره می‌شوند... چنین نهادهایی به تبع مالکیت خصوصی خلق می‌شوند، نه از راهی دیگر» (ص ۱۰-۱۱).

ولی هیچ نظریه‌ای برای توضیح چگونگی فرایند شکل‌گیری نهادها ارائه نمی‌گردد؛ از جمله این که چگونه باید ساختار حقوقی برای حمایت از سرمایه‌گذاران ایجاد کرد. در واقع چنین ساختاری هنوز در روسیه، سایر کشورهای شوروی سابق، جمهوری چک و دیگر کشورها به وجود نیامده است. دلیل اصلی این امر، بر اساس نظریات بسیاری از کارشناسان، ضعف

1. Big Bang Privatization

2. Przeworski et al. 1995, p. viii, at note 2

تقاضای سیاسی برای برقراری حاکمیت قانون است^۱ برای مثال بلاک (۲۰۰۰) در مورد روسیه چنین اظهار می‌دارد:

«امید می‌رفت که مالکیت خصوصی گسترده، نیرویی را برای تقویت قوانین مدنی و تجاری به وجود آورد. چنین آرزویی تحقق نیافت. در عوض، مدیران شرکت‌ها و مسئولان فاسد دستگاه‌های اجرایی با جدیت از تقویت حاکمیت قوانین در بازار سرمایه ممانعت کردند. آنان کمیسیون نظارت بر بازار اوراق بهادار یا قوانین سختگیرانه‌ی ناظر بر مبادلات شخصی را نمی‌خواستند و آنچه را که نمی‌خواستند، به دست نیاوردند» (ص ۱۷۵۳).

تضاد میان آنچه را به وجود آمد و آنچه را اصلاحات بدان امید بود، فریلند (۲۰۰۰) با قدرت بیان کرده است. او در ابتدا، سخنان آناتولی چوبائیس، معمار اصلی خصوصی‌سازی روسیه، را در تشریح عملکرد تجار روس نقل می‌کند: «آنان می‌دزدند و می‌دزدند و می‌دزدند. آنان، همه جا، مطلقاً در حال دزدی هستند» (ص ۷۰)؛ ولی بعد سخنان چوبائیس را در حمایت از نظریه «کوز» بیان می‌دارد که مالکیت خصوصی برای اقتصاد بازار ضروری است، مهم نیست که این مالکیت چگونه به دست آمده است. «بگذارید بدزدند... بعد که مالک شدند، به صاحبان سرمایه و مقامات اجرایی محترم مبدل می‌گردند» (ص ۷۰). درحالی که روسیه در آن زمان فاقد ساختار حقوقی حامی مالکیت خصوصی بود.

فریلند، همانند بسیاری از کارشناسان غربی آن دوره، چوبائیس را حامی «نظریه سیاسی کوز» معرفی می‌کند. دیدگاهی که تأکید دارد: «زمانی که کنترل امور در اختیار مالکان خصوصی قرار گیرد، آنان قطعاً به اصلاحات سیاسی و برقراری حاکمیت قانون اقدام خواهند کرد». چوبائیس امیدوار است که بتواند برنامه خلاقانه‌ای را تدوین کند که در مقابل فساد گسترده

۱. در مورد روسیه رجوع شود به اسلاند و دیمیتریف (Aslund and Dimitriev)؛ ۱۹۹۹؛ گری و هندلی (Gray and Hendley)؛ ۱۹۹۷؛ استونر - ویس (Stoner-Weiss)؛ ۲۰۰۱؛ کیشکت (Kitschelt)؛ ۲۰۰۱.

در مورد دیگر کشورهای در حال گذار به اقتصاد بازار رجوع شود به بلاک و دیگران (Black et al)؛ ۲۰۰۰؛ و بانک اروپایی بازسازی و توسعه (EBRD)، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲.

در سراسر کشور ایستادگی کند؛ برنامه‌ای که بتواند حتی از فساد موجود بهره‌برداری نماید. طمع تجار سبب می‌گردد که آنان سرسخت‌ترین حامیان خصوصی‌سازی باشند. زمانی که آنان به مالکان واقعی مبدل شوند، فسادشان نیز از میان خواهد رفت (ص ۷۰).

ولی سرانجام خوش بینی توهم آمیز اکثریت اصلاح طلبان از میان رفت: «اصلاح طلبان روس فکر می‌کردند که اصول پایه‌ای باورهای آنان، یعنی مالکیت خصوصی، نهایتاً تنها چیز حائز اهمیت است، اصلاح طلبان ناگزیر شاهد تسلط فساد، حاکمیت ضعیف و قوانین غیر مؤثری شدند که مالکیت خصوصی را به امری بی فایده مبدل کرد» (ص ۳۴۴).

این مقاله، بخشی از تلاش گسترده برای روشن ساختن این مسأله است که پس از سقوط سوسیالیسم و خصوصی‌سازی وسیع‌داری‌ها، آیا اراده سیاسی برای تقویت برقراری حاکمیت قانون بوده یا علیه آن.^۱ در مقاله‌ای دیگر، عملکرد حامیان برقراری حاکمیت قانون در یک الگوی «الیگوپولی» مورد بررسی قرار گرفته که در آن برخی از کارگزاران نفوذ گسترده‌ای بر وسایل ارتباط جمعی و فرایندهای سیاسی دارند و توان سیاسی خود را برای ایجاد نظامی حقوقی به کار می‌گیرند که به آنان، در مقابل دیگران، امتیازهایی اعطا می‌کند. اگر گروه ذی‌نفوذ در تحقق اهداف خویش موفق شود، نظام حقوقی ایجاد شده، قادر به تضمین کارایی اقتصادی نخواهد بود.^۲

۱. در اینجا به طور خلاصه برخی از تحلیل‌های مربوط به بررسی موانع برقراری حاکمیت قانون پس از فروپاشی کمونیسم معرفی می‌شود: (۱) Roland and Verdier (1997), Johnson, Kaufmann, and Shleifer (1999), and Glacser, Johnson, and Shleifer (2000) به موضوع محدودیت در طرف عرضه می‌پردازند: شاید دولت در اخذ مالیات برای تأمین مالی سیستم حقوقی حامی عملکرد بازار ناتوان بوده است، یا احتمالاً عملکرد دستگاه قضایی در تقویت قوانین غیر کارآمد بوده است. (۲) Dewatripont and Roland (1992,1995) and Hellman (1998) به موضوع پایداری خواست مردم برای اصلاحات در طول زمان می‌پردازد: رای‌دهندگانی که با زیان‌های کوتاه‌مدت مواجه می‌شوند، ممکن است در مقابل اصلاحات جبهه بگیرند. یا برندگان مرحله آغازین اصلاحات ممکن است از تداوم اصلاحات ممانعت به عمل آورند تا از رانت‌های ویژه برخوردار گردند. برعکس فقدان عزم سیاسی برای برقراری حاکمیت قانون، حتی زمانی که رژیم حقوقی منافع اکثریت تصمیم‌گیرندگان را تأمین کند، موضوع اصلی این مقاله است.

۱. Hoff and Stiglitz (2002). Engerman and Sokoloff (2002) مثال‌های تاریخی بسیاری را ارائه می‌کنند که در آن‌ها یک طبقه کوچک

در این مقاله، شرایط مطلوب برای برقراری حاکمیت قانون مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این زمینه، الگوی ارائه می‌شود که در آن افرادی که مالکیت دارایی‌های خصوصی شده را در اختیار دارند، برای به دست آوردن حمایت دولت از حقوق مالکیت، به صورت فردی ناتوانند؛ ولی می‌توانند به طور دسته جمعی، از طریق انتخابات، حاکمیت قانون را برقرار سازند. در این الگو، حتی اگر خصوصی‌سازی گسترده، توان بالایی را برای برقراری حاکمیت قانون فراهم آورد، باز هم برقراری حاکمیت قانون راهبرد حاکم نخواهد بود (زیرا سرمایه‌دارانی که در درون نهادهای سیاسی جا خوش کرده‌اند، می‌توانند دولت را در اختیار بگیرند و نظام حقوقی خاصی ایجاد نمایند که منافع شخصی آنان را تأمین نماید)؛ ولی اگر خصوصی‌سازی، تحت شرایطی که در این مقاله مطرح خواهد شد، به برقراری حاکمیت قانون منجر نشود، اندیشهٔ خام تحولات نهادی که برای توجیه خصوصی‌سازی فوری به کار گرفته شده، باید با بدبینی، شدیداً مورد بازبینی قرار گیرد.

این مقاله نشان می‌دهد افرادی که از خصوصی‌سازی منتفع می‌شوند، ممکن است نتوانند از برقراری حاکمیت قانون حمایت نمایند، حتی اگر حاکمیت قانون همان «قواعد بازی» مؤثر پارتو باشد.

برای بیان ساده‌تر این مطلب باید جامعه‌ای را در نظر گرفت که در آن ساختارهای حقوقی متنوعی برای تأمین حقوق مالکیت وجود داشته باشد. دو نظام حقوقی متفاوت در مباحث مطرح شده در این مقاله، دو سر طیف را در بر می‌گیرند. منظور ما از حاکمیت قانون، حقوق مالکیت شفاف و تضمین شده، دستیابی وسیع به حقوق مالکیت، و قواعد قابل پیش‌بینی برای حل منازعات مربوط به حقوق مالکیت است. منظور ما از برقرارنشدن حاکمیت قانون به معنای برقراری نظام حقوقی خاصی است که از منافع سرمایه‌گذاران در مقابل مصادره مستبدانه و از حقوق سهام‌داران خرده‌پا در مقابل کلاهبرداران حمایت نمی‌کند، و حقوق و قوانین تجارت را تضمین نمی‌نماید.

ثروتمند توانسته حکومت را در دست گیرد و در جهت منافع خود نظام حقوقی خاصی را اعمال نموده که مشارکت بخش وسیعی از مردم در فعالیت‌های اقتصادی و فرایند توسعه را محدود ساخته است.

در این مقاله - همانند اکثر مباحث رایج - موضوع برقراری حاکمیت قانون و تضمین حقوق مالکیت، به شیوه‌های بسیار ساده‌ای مطرح می‌شود. در این جا، دولت، پیش از اجرای برنامه‌های خصوصی‌سازی، مالک و کنترل‌کننده دارایی‌هاست. خصوصی‌سازی، فرایند انتقال قدرت کنترل دارایی‌ها به کارگزاران اقتصادی خصوصی است.

در برخی از مواقع، حاکمیت قانون را با تعریف حالت فقدان آن، یعنی وضعیت آنارشی یا هرج و مرج، مشخص می‌سازند. هر دو مفهوم دارای ابهام هستند؛ برای مثال برخی از گروه‌های قدرتمند در روسیه از اهرم «قانون»، با سوء استفاده از مقررات مربوط به ورشکستگی، برای غارت دارایی‌ها استفاده می‌کنند. در برخی مواقع، «قانون» برای ایجاد مانع بر سر راه ورود به بازار و حفظ موقعیت انحصاری مورد استفاده قرار می‌گیرد. منظور ما از عبارت «حاکمیت قانون» توجه به تضمین حقوق مالکیت به صورت بی‌طرف و قابل پیش‌بینی است.^۱

در شرایط برقراری «حاکمیت قانون»، توان مسئولان دستگاه‌های اجرایی محلی، منطقه‌ای و ملی برای انجام دادن اقدامات دلخواه محدود می‌گردد. ولی خصوصی‌سازی در روسیه، عملاً حوزه اختیارات مسئولان محلی را گسترش داده است. در هر نظام حقوقی، حق مالکیت سهامدارانی که در اقلیت هستند، محفوظ است؛ ولی عموماً حق کنترل آن‌ها بر دارایی‌شان اندک است. در روسیه، فقدان حاکمیت قانون به معنای آن است که حتی حقوق مالکیت نیز در ابهام قرار دارد. ممکن است دارایی یک سهامدار یکشنبه به غارت رود. باید گفت در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی سابق، حتی سهامدارانی که حائز اکثریت هستند، نیز با مشکلات مشابهی دست به‌گریبانند (بلاک، ۲۰۰۰).

در این مقاله، راه‌های محتمل برای ایجاد انگیزه ثروت‌اندوزی، مانند تخصیص منابع برای دفاع از دارایی‌های تولید شده، و اعمال داوطلبانه سازمان‌های غیردولتی در جهت تقویت حقوق مالکیت و حقوق تجارت، مطرح نمی‌شود. ناگفته پیداست که چنین ترتیبی

۱. برقراری حاکمیت قانون به معنای ایجاد ساختارهای قانونی است که هزینه خالص نسبی را براساس شیوه مفروض تغییر می‌دهد.

در روسیه چندان قابل اجرا نیستند و نمونه‌های کمی وجود دارند که در آن‌ها چنین اقداماتی در سطح ملی مؤثر بوده باشند [فرای (۲۰۰۰) چند نمونه در مورد روسیه ارائه کرده است]. کارگزارانی که دارایی‌های خصوصی شده را در اختیار دارند، به دنبال منافی هستند که می‌توانند با استفاده از حق مالکیت خویش به دست آورند. این کارگزاران با دو گزینه مواجهند: تولید ثروت یا غارت دارایی. تولید ثروت، در مقایسه با گزینه دوم، در شرایط برقراری حاکمیت قانون، منافع بالاتری را برای اکثر کارگزاران تضمین می‌کند؛ ولی ناطمینانی درباره وجود یا فقدان حاکمیت قانون ممکن است بدان منجر شود که افراد راهبرد غارت دارایی‌ها - بهره‌گیری از دارایی‌های عمومی در جهت منافع فردی - را برگزینند. در چنین حالتی، تداوم وضعیت فقدان حاکمیت قانون، منافع آنان را تأمین خواهد نمود. در نتیجه، حمایت محدود از استقرار حاکمیت قانون و احتمال ضعیف برقراری حاکمیت قانون می‌تواند یک وضعیت تعادلی باشد.

در این مقاله، مسائل مربوط به «شکست بازار» مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و نشان داده می‌شود که چگونه رای یک گروه از کارگزاران بر عملکرد دیگران تأثیر می‌گذارد (اثر انتشار)، و چگونه عملکرد یک کارگزار در موقعیت سیاسی او مؤثر است (تأثیر انگیزه بین زمانی). هر فرد، در تلاش برای اعمال نفوذ بر محیط اطراف، درباره تأثیراتی که متوجه خود اوست، حساس است، نه بر تأثیراتی که متوجه دیگران است. بدین ترتیب فضای سیاسی، یک کالای عمومی است و در شرایط فقدان حاکمیت قانون، ممکن است با دارایی‌ها به مثابه منابع عمومی رفتار شود. آنچه یک فرد از منابع عمومی به خود اختصاص می‌دهد، بر منابعی که در دسترس دیگران است تأثیر منفی خواهد داشت.

اطلاع از این امر که حقوق مالکیت در آینده تدقیق و تضمین خواهد شد، ممکن است امروز به تشدید غارت بینجامد. و به همین ترتیب، آثار خارجی ناشی از فضای سیاسی ممکن است سبب شود که کارگزاران اعمالی انجام دهند که منافع آنان، در مسیر تداوم وضعیت فقدان حاکمیت قانون قرار گیرد.^۱

۱. این وضعیت در روسیه تا زمانی تداوم یافت که دارایی‌های دولتی برای توزیع وجود داشت. تمامی کسانی که فکر می‌کردند ممکن

بسیاری از عواملی که سبب کاهش نسبت حامیان برقراری حاکمیت قانون می‌گردند، در روسیه وجود دارند؛ مانند فقدان تجربه اقتصاد بازار قبل از برقراری نظام سوسیالیستی، میراث تاریخی وجود فساد، خصوصی‌سازی آمیخته به فساد، وفور منابع طبیعی، بازار آزاد سرمایه، و تورم لجام‌گسیخته در سال‌های ۹۳-۱۹۹۲ که پس انداز خصوصی را نابود و پیامدهای نقص بازار سرمایه را تشدید کرد. لذا این مباحث در توضیح آن چه واقعاً در روسیه اتفاق افتاد، به ما کمک خواهند کرد. چارچوب به کار رفته برای تحلیل، چارچوبی عمومی است و به همین دلیل می‌توان از این الگو برای تبیین سیاست‌های کلان اقتصادی و سیاست‌های بازار سرمایه - که در انتقال جامعه به سوی برقراری حاکمیت قانون مفید هستند - استفاده نمود.

حیرت‌انگیز نیست که «قواعد بازی» غیر مؤثر می‌توانند به مثابه تعادل نش^۱ تداوم یابند. تنها در شرایط کاملاً مشخص است که نقاط تعادلی «نش» مؤثر هستند (گرین والد و استیگلیتز، ۱۹۸۶). این مقاله در پی یافتن پاسخ این پرسش است که در شرایطی که مجموعه نهادهای موجود، نهادهای مناسب بازارهای کامل نیستند، آیا انتخاب‌های غیر متمرکز کارگزاران مستقل، می‌تواند به پیامدهای مؤثر منجر شوند یا خیر؟

تحولات نهادی در ماهیت خود، پدیده‌های پویایی هستند، هزینه‌ها و منافع این تحولات در طول زمان مشخص می‌گردد. با وجود این، به منظور تشریح مسأله مورد بحث، در قسمت دوم و سوم مقاله، چارچوب یک بازی هماهنگ‌شده^۲ استاندارد ارائه می‌شود.

است دارای این شانس باشند که این دارایی‌ها را با شرایط آسان به دست آورند، آرزو می‌کردند که برقراری حاکمیت قانون به تعویق افتد. برای این که تصویر روشنی ترسیم کرد، می‌توان گفت که آنان یک نیمه دیگر سبب را می‌خواستند. در این تحلیل، فرض می‌شود که هر فرد «کوچک» است؛ ولی در عمل، همان‌گونه که توضیح داده خواهد شد، مرحله دوم خصوصی‌سازی در روسیه (برنامه پرداخت وام برای خرید سهام)، الیگارش^۳ جدیدی را به وجود آورد که هریک از اعضای این الیگارش^۳ احتمالاً به تنهایی، ولی قطعاً با هماهنگی، دارای این قدرت بود که حاکمیت قانون را به تعویق اندازد. فریلند (فصل ۱۲) اظهار می‌دارد که در سال ۱۹۹۷ حداقل یکی از اعضای این الیگارش^۳ احساس کرد که سهم خود را از دارایی‌های دولت به دست نیاورده است. به همین دلیل - در اقدامی جسورانه - اصلاحات را متوقف ساخت.

2. Nash Equilibrium

در قسمت چهارم، پیچیدگی‌های تصمیم‌گیری بین‌زمانی کارگزاران مطرح می‌گردد. سپس نقش فرضیات کلیدی مباحث، مورد بحث قرار می‌گیرد. در قسمت بعد، مختصری از فرایند خصوصی‌سازی در روسیه، برای بررسی مسأله در بستری تاریخی، ارائه می‌شود.

نگاهی به خصوصی‌سازی در روسیه

در دسامبر سال ۱۹۹۱، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تجزیه شد و از میان رفت. سال بعد، روسیه اصلاحات انفجاری را به اجرا گذاشت. این اصلاحات، شامل آزاد سازی قیمت اکثر کالاها و اجرای برنامه‌های وسیع خصوصی‌سازی بود، که یا سهام شرکت‌های دولتی در اختیار مدیران و کارگران قرار می‌گرفت، یا از راه حراج‌های عمومی به مردم عرضه می‌شد. تا جولای سال ۱۹۹۴، زمانی که برنامه‌های وسیع خصوصی‌سازی به طور کامل اجرا شد، چهارده هزار شرکت بزرگ و متوسط دولتی (۷۰ درصد صنعت روسیه) به شرکت‌های سهامی خصوصی مبدل گردیدند. به طور متوسط، مدیران و کارکنان حدود ۷۰ درصد سهام شرکت‌های خصوصی شده را به دست آوردند. از آن‌جا که تعداد سهامداران زیاد بود و این گروه بسیار پراکنده بودند، در عمل، کنترل بسیاری از شرکت‌های خصوصی شده در دست مدیران سابق همان شرکت‌ها متمرکز گردید (فریدمن، ۱۹۹۶ و بلاسی، ۱۹۹۷).

در طول سال‌های ۹۷-۱۹۹۵، موج دوم خصوصی‌سازی - که بسیاری از شرکت‌های مهم چون صنایع ذوب فلزات، آب و برق و گاز و نفت را در بر می‌گرفت - از طریق اجرای برنامه‌ای تحت عنوان «وام برای خرید سهام» به اجرا گذاشته شد. مرحله اول خصوصی‌سازی با تشدید نابرابری همراه بود سرانجام، سهام به صورت نامتناسبی توزیع شد؛ زیرا با آن‌که قیمت سهام از حقوق کارکنان کسر گردید، کارگران راهی جز فروش سهام نداشتند (بلاک، ۲۰۰۰ و فریلند، ۲۰۰۰، ص ۹۳) - برنامه «وام برای خرید سهام» به طور ویژه‌ای به معنای استفاده از قدرت دولت برای کسب منافع خاص بود (لیبرمن و ویترا، ۱۹۹۶). این برنامه سبب رشد الیگارش‌های کوچکی از بانکداران و صنعتگران گردید که میلیون‌ها دلار از دارایی‌های دولتی را، در مقابل کمک به انتخاب مجدد رئیس‌جمهور یلتسین، به دست آوردند.

برنامه خصوصی سازی گسترده، پیش از شکل گیری نهادهای حامی برقراری حاکمیت قانون، به اجرا گذاشته شد. این گونه نهادها در تمامی جوامع نقص هایی دارند؛ ولی بین روسیه و کشورهای پیشرفته و جوامع صنعتی، تفاوت کیفی وجود داشت. در روسیه برای اداره مؤسسات، قوانین کافی وجود نداشت و در زمینه ضرورت پاسخگویی مدیریت، هیچ قانونی وضع نشده بود. مدیرعامل شرکت می توانست با در دست داشتن یک حکم، اداره شرکت را در اختیار گیرد. در طول سال های ۱۹۹۶-۱۹۹۵، مقرراتی برای حمایت از حقوق سهامداران در روسیه به تصویب رسید (انتخابات آزاد از سال ۱۹۹۳ به طور منظم انجام شد)؛ ولی مخالفان سیاسی این قوانین را، در مرحله اجرا، مسخ نمودند.

انتقال دارایی دولت به کارگزاران خصوصی در روسیه، با غارت دارایی ها همراه بود. خروج سرمایه از این کشور در سال های ۲۰۰۱-۱۹۹۵، بسته به نحوه محاسبه، بین پانزده تا بیست میلیارد دلار در سال (حدود ۵ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور) برآورد شده است (لانگانی و مارو، ۲۰۰۱ و رویترز، ۲۰ فوریه ۲۰۰۲).

براساس اطلاعات موجود در طول سال های ۱۹۹۹-۱۹۹۵، تشکیل سرمایه ثابت خالص خصوصی منفی بوده است. در این دوران، روسیه که از نظر موجودی سرمایه کشوری فقیر است و صادر کننده خالص سرمایه به غرب بوده است (بویتر، ۲۰۰۰).

شواهد موجود در مورد نبود امنیت حقوق مالکیت در روسیه و ۲۱ کشور در حال گذار از اقتصاد متمرکز به اقتصاد بازار را بانک اروپایی بازسازی و توسعه، و بانک جهانی منتشر می کنند. براساس اطلاعاتی که بانک اروپایی منتشر کرده، در پاسخ به این سؤال که «آیا برای تضمین اجرای قرارداد و حقوق مالکیت، در هنگام بروز اختلاف در معاملات، به نظام حقوقی اعتقاد دارید؟»، حدود ۷۵ درصد از شرکت ها در روسیه، قرقیزستان، مولداوی و اوکراین جواب منفی داده اند. نمودار شماره ۱، ارتباط میان نبود امنیت حقوق مالکیت و رشد اقتصادی را برای تمامی کشورهایی که اطلاعات در مورد آنها وجود داشته، نشان می دهد.^۱ محور افقی نسبت شرکت هایی را نشان می دهد که در تحقیق بیان

۱. در تمامی این کشورها، به جز روسیه سفید، در سال ۱۹۸۹، بخش خصوصی سهم بسیار ناچیزی از کل اقتصاد را به خود اختصاص

داشته‌اند برای تضمین حقوق مالکیت و تعهد به قرارداد، به نظام حقوقی موجود کشور اعتمادی ندارند. محور عمودی درصد تغییر در تولید ناخالص داخلی (GDP) را در فاصله سال‌های ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۰ نشان می‌دهد. براساس آمار رسمی، در شش کشوری که حقوق مالکیت از دیگر کشورها ناامن‌تر بوده، GDP بیش از ۳۰ درصد کاهش یافته است.^۱ جانسون (۲۰۰۲) نشان می‌دهد که ضعف حقوق مالکیت در کشورهای سوسیالیستی سابق مانع از آن می‌شود که شرکت‌ها سود خود را مجدداً سرمایه‌گذاری کنند و این امر نیز عامل مؤثری در عملکرد ضعیف اقتصادی بوده است.

تقاضا برای برقراری حاکمیت قانون^۲

برای ایجاد تصویری از پیامدهای برقراری حاکمیت قانون، ساختار یک بازی هماهنگ را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

کارگزاران: فرض کنید که زمان بازی، شامل دو مرحله است، هر کارگزار در مرحله اول، تا حدودی، از حق کنترل عملکرد مؤسسه برخوردار است و بین دو عمل زیر، یکی را بر می‌گزیند:^۳

می‌داده؛ در حالی که در سال ۲۰۰۰، سهم غالب در اختیار این بخش بوده است (EBRD، ۲۰۰۱).

۲. در آمار رسمی، محاسبات دقیق نیست؛ زیرا سهم اقتصاد غیر رسمی از کل اقتصاد در کشورهای مختلف متفاوت است. با توجه به آمار موجود در مورد نرخ فقر و مرگ و میر، الگوی کیفی دقیق‌تری به دست می‌آید. رجوع شود به جانسون، کافمن و اشلايفر (Johnson, Kaufmann and Shleifer, 1997).

۳. در ترجمه این مقاله روابط ریاضی الگو حذف گردیده است و تنها به تفسیر معادلات ریاضی بسنده شده است. علت این امر یکدست شدن کلیه مقالات و اجتناب از پیچیده شدن مطالب برای برخی از خوانندگان بوده است. م

۴. برای ساده کردن بحث فرض می‌کنیم این دو گزینه جایگزین یکدیگرند. برای مؤسسه‌ای که درآمد آن تنها متعلق به یک سهامدار است، هرگز دلیلی وجود ندارد که هر دو گزینه را انتخاب کند؛ ولی برای شرکتی که سهامداران متعدد دارد، سهامدار کنترل‌کننده ممکن است بخواهد هر دو گزینه تولید ارزش و مبادله شخصی را برگزیند؛ ولی چنین حالتی قابل‌دوام نیست؛ زیرا

تولید ارزش: سرمایه‌گذاری در جهت افزایش تولید مؤسسه

غارت دارایی: غارت دارایی‌های مؤسسه و انتقال سرمایه به مکانی امن، تخلیه منابع و غارت سرمایه‌های موجود.

هرچه دارایی‌های مؤسسه نقدتر، بدهی‌ها سنگین‌تر و میزان سهام سهامداران اقلیت بیش‌تر باشد، منافع ناشی از غارت مؤسسه بالاتر خواهد بود.

فضای سیاسی: وضعیت ابتدایی، وضعیت فقدان حاکمیت قانون است. کارگزارانی که تولید ارزش می‌کنند، خواستار اصلاحات - برقراری حاکمیت قانون - هستند؛ زیرا حاکمیت قانون، تنها نظام حقوقی است که حقوق مالکیت را تضمین می‌کند. غارت‌کنندگان دارایی، که از راهبرد «پول را بدزد و فرار کن» تبعیت می‌کنند و می‌توانند از حق کنترل خود به طور نامشروع بهره‌گیرند، حامی اصلاحات نیستند. بنابراین، راهبرد اقتصادی هر کارگزار، موضع سیاسی او را مشخص می‌سازد. احتمال برقراری حاکمیت قانون، به اندازه نسبت حامیان اصلاحات و بسیاری عوامل دیگر (مانند آزادی بیان، ساختار احزاب سیاسی و شوک‌های تصادفی) بستگی دارد.

کارگزاری که به تولید ارزش اشتغال دارد، به میزان معینی سرمایه‌گذاری می‌کند و میزان دارایی را افزایش می‌دهد. منافع کارگزار در مرحله دوم، به نظام حقوقی موجود در کشور بستگی می‌یابد. نظام‌های حقوقی، به هنگام برقراری حاکمیت قانون و در وضعیت فقدان حاکمیت قانون، با یکدیگر کاملاً متفاوت هستند.

چنانچه برای کارگزار منافع ناشی از برقراری حاکمیت قانون بیش از وضعیت فقدان حاکمیت قانون باشد، کارگزار به تولید ارزش می‌پردازد. در این حالت، کارگزار به منظور تولید ارزش باید با دیگران تعامل داشته باشد. بنابراین، میزان دسترسی به بازارهای داخلی و خارجی را افزایش می‌دهد تا به نهادهای تولیدی و منابع مالی دست یابد؛ در صورتی که در

وضعیت فقدان حاکمیت قانون، دستیابی به منافع حاصل از سرمایه گذاری با خطر مواجه است.^۱

اگر بخش بزرگی از فعالان اقتصادی، در جریان غارت دارایی‌ها مشارکت داشته باشند (همانند وضعیت روسیه در سال‌های دهه ۱۹۹۰)، در این صورت، تولید کل آسیب خواهد دید و بازده دارایی و مهم‌تر از آن، رشد دارایی کاهش خواهد یافت.

فرض می‌شود که اکثر کارگزاران، تحت شرایط برقراری حاکمیت قانون، به طور قطع، در تولید ارزش، منافع بیش‌تری کسب خواهند کرد تا در وضعیت غارت دارایی‌ها.

وضعیت حدی، وضعیتی است که میزان بحرانی منافع حاصل از غارت دارایی را نشان می‌دهد. اگر منافع حاصل از غارت دارایی، کم‌تر از حد بحرانی باشد، کارگزاران به تولید ارزش خواهند پرداخت و متقاضی برقراری حاکمیت قانون خواهند بود و بالاتر از آن، حالت معکوس بروز خواهد نمود.

دیدگاه خوشبینانه این است که خصوصی‌سازی، طبقه‌ای جدید را به وجود خواهد آورد که با تولید ارزش در مؤسسات خود، منافع چشمگیری به دست خواهند آورد. این طبقه، خواستار برقراری حاکمیت قانون خواهند بود. ناظران وضعیت روسیه اظهار می‌داشتند که چرا «گازپروم» (شرکت روسی تولیدکننده انرژی و بزرگترین تولیدکننده گاز طبیعی جهان) به دزدیدن ادامه می‌دهد؛ در حالی که می‌تواند میلیاردها دلار از تولید سود ببرد^۲، پاسخ به این سؤال به وضعیت حقوق مالکیت مرتبط است. اگر مالکیت یک فرد در گازپروم با ابهام مواجه باشد و در آینده زیر سؤال رود، او نخواهد توانست میلیاردها دلار (از طریق سرمایه گذاری معمول) به دست آورد. این نکته زمانی برجسته می‌شود که بدانیم حق کنترل

۱. برای ساده کردن بحث، فرض شده که با توجه به فناوری موجود، به میزان معینی از سرمایه گذاری نیاز است. بنابراین در غیاب حاکمیت قانون، میزان بالاتری از سرمایه گذاری ضروری است. در حالت دیگر می‌توانستیم الگو را به صورتی معرفی کنیم که برقراری حاکمیت قانون در بر دارنده بازده کاهش یافته برای میزان معینی از سرمایه‌گذاری باشد. در این حالت نیز هیچ چیز وابسته به فروض ساده شده انتخابی نیست.

۲. شماری از این اظهارات در مقاله فریدمن، مورفی و راپازینسکی (Frydman, Murphy, and Rapaczynski) ۱۹۹۸، ص ۵۴ آمده است.

ممکن است فراتر از حق مالکیت قرار داشته باشد. کسانی که از غارت دارایی‌ها منافع بیش‌تری کسب می‌کنند، حتی زمانی که خود صاحب دارایی‌هایی هستند که قانون باید آن‌ها را حفاظت کند، در استفاده شخصی از دارایی‌های مؤسسه و دارایی‌های اجتماعی، دارای منافع بیش‌تری هستند و به همین دلیل از برقراری حاکمیت قانون دفاع نمی‌کنند.

به نقل از بوریس برزوفسکی، یکی از اعضای الیگارشی روس، گفته شده: «چرا تولید کنی، وقتی می‌توانی بدزدی؟»^۱ تحلیل ما نشان می‌دهد که در هر دو دیدگاه، بخشی از حقایق وجود دارد - تولید ارزش و غارت دارایی، هر دو ممکن است عقلایی باشند - ولی متأسفانه ممکن است نقطه تعادل در آینده، همان نقطه‌ای باشد که در حال حاضر وجود دارد. کارشناسان معتقدند در عزم سیاسی برای برقراری حاکمیت قانون در کشورهای سوسیالیستی سابق، عوامل متنوعی مؤثرند.

عوامل خارجی موجب تغییر عبارتند از: توزیع توان غارت دارایی، بازده خالص تولید ارزش، و احتمال برقراری حاکمیت قانون. تحول در این متغیرها بر تقاضا برای برقراری حاکمیت قانون تأثیر مستقیم دارد؛ برای مثال اعمال سیاست‌هایی که بازده فعالیت‌های تولیدی را کاهش می‌دهد (سیاست‌های پولی، مالی، تجاری و...)، نسبت کارگزارانی را که از حاکمیت قانون حمایت نمی‌کنند، افزایش و میزان «تولید دارایی» را کاهش خواهد داد. در چنین حالتی، گرایش به تولید دارایی تضعیف خواهد شد.

۱. گفته می‌شود که بوریس برزوفسکی، استاد طراحی برنامه‌هایی بود که «نقدینگی مؤسسات بزرگ را می‌مکید و شرکت‌ها را ورشکسته می‌کرد» (Klebnikov، ۲۰۰۰، ص ۴). یکی از برنامه‌های معروف او معرفی یک خودروی جدید روسی در یک شرکت مختلط، در مشارکت میان آوتوواز و جنرال موتورز بود. گزارش می‌شود که او به فروش اوراق مشارکت اقدام کرد؛ ولی نه برای ساخت کارخانه، بلکه برای «تأمین منافع خود و یکی از مدیران آوتوواز» به خصوصی‌سازی آوتوواز (تاج جواهرصنایع روسیه) دست زد. (Hoffman، ۲۰۰۲، ص ۲۱۷ - ۲۲۶). در سال ۱۹۹۴، جنرال موتورز که از غارتگری و فساد در آوتوواز مطلع شده بود، از اجرای قرارداد سر باز زد (Klebnikov، ص ۱۴۱). این کارخانه هیچ‌گاه ساخته نشد.

شرایط اولیه کشور، میزان پای‌بندی یا عدم پای‌بندی به «تقوای مدنی»^۱ و سیاست‌های اعمال شده دولت، بر تقاضا برای استقرار حاکمیت قانون مؤثر است. **شرایط اولیه:** آنچه در گذشته اتفاق افتاده، بر آنچه مردم معتقدند در آینده اتفاق خواهد افتاد، تأثیر می‌گذارد. روسیه، ۷۴ سال حاکمیت حزب کمونیست را تجربه کرده است. عملکرد این حزب با هیچ قانونی محدود نمی‌شده است. پیامد این تجربه طولانی از کمونیسم، به معنای فقدان نهادهای مدنی در جامعه (کلیسا، مطبوعات و احزاب سیاسی) و نبود قدرت متوازن کننده برای پاسخگو ساختن دولت بوده است (گلنر، ۱۹۹۴). (برعکس، لهستان دارای شبکه اجتماعی قدرتمندی، چون کلیسای کاتولیک و اتحادیه کارگری همبستگی بوده است).

طی دوران طولانی حاکمیت شوروی، یک ساختار موازی غیررسمی در کنار ساختار رسمی حزبی رشد کرده، که در آن افراد، غالباً با هزینه‌های دولتی، به یکدیگر خدمات ویژه ارائه می‌کرده و به مبادلات غیرقانونی مشغول بوده‌اند. این ساختار پس از سقوط حاکمیت شوروی به حیات خود ادامه داده است. در این باره، بازرگان روسی چنین توضیح می‌دهد:

«تمامی فعالیت‌های خلافکارانه - کلاهبرداری‌های مالی، وام‌های پرداخت نشده، طرح‌های سرمایه‌گذاری که در آن میلیون‌ها دلار در مسیرهای نامعلوم سربه نیست می‌شوند - غالباً بر اساس ارتباطات قبلی صورت می‌پذیرند».^۲ ساختار موازی که میراث دوران شوروی است، رسوخ مافیا به درون دولت روسیه را تسهیل کرده است.^۳ فرایند خصوصی‌سازی فاسد، بدبینی مردم به عملکرد اجتماعی را تشدید نموده است.

هریک از این «شرایط اولیه»، بیانگر کاهش میزان احتمال حاکمیت قانون بوده‌اند. کاهش احتمال استقرار حاکمیت قانون و توزیع توان غارت‌داری‌ها، شمار حامیان برقراری حاکمیت قانون را کاهش می‌دهد.

2. Civic Virtue

۱. به نقل از Ledeneva ، ۱۹۹۸ ، ص ۲۱۱ .

۲. آندرسون، ۱۹۹۵ و پلاتو، ۲۰۰۰ .

موضوع بعدی، نقش موجودی منابع طبیعی است. تمامی دارایی‌ها را می‌توان به مثابه منابع تجدیدناپذیر معرفی کرد. در حالی که بخش عمده ارزش تولید صنعتی به دسترسی به بازارها در طول سال‌های آتی بستگی دارد، که نمی‌توان آن را غارت کرد، بسیاری از منابع طبیعی را به سادگی می‌توان غارت نمود. این امر سبب طرح فرضیه‌ای می‌گردد که براساس آن وفور نسبی منابع طبیعی (در مقایسه با دارایی‌های صنعتی) از تعداد حامیان برقراری حاکمیت قانون می‌کاهد (رجوع شود به نمودار شماره ۵ الف).

جدول شماره ۱، به منزله تأییدی بر صحت این فرضیه، نه برای حمایت از پیامدهای آن، ارائه شده است.^۱ در این جا دو نوع از شاخص‌های مربوط به وفور منابع طبیعی در کشور و سه پیامد حاصل از آن تعریف می‌شود؛ شاخص‌های اندازه‌گیری وفور منابع طبیعی عبارتند از:

۱. نسبت صادرات مواد سوختی و مواد معدنی به کل صادرات

۲. نسبت صادرات مواد سوختی و مواد معدنی به تولید ناخالص داخلی

شاخص‌های اندازه‌گیری پیامدهای وفور منابع طبیعی عبارتند از:

الف) نرخ رشد اقتصادی،

ب) محاسبات سال ۱۹۹۹ بانک اروپایی بازسازی و توسعه و بانک جهانی در مورد نبود

امنیت حقوق مالکیت (که در قسمت اول درباره آن بحث شد)،

۱. نمونه‌ای از چهارده کشور، که اطلاعات مربوط به وفور منابع طبیعی برای آن‌ها در دسترس بوده، نمونه بسیار کوچکی است که بسیار نامتجانس است. به همین دلیل به دست آوردن نتایج قابل اتکا از آن، ممکن نیست. حتی مطالعه مقطعی با نمونه‌ای بزرگ‌تر، نمی‌تواند این فرضیه را آزمون کند؛ زیرا تشخیص جهت علیت ممکن نیست. وفور منابع طبیعی، با نفوذ در بازده نسبی غارت دارایی‌ها یا تولید ارزش، و به تبع آن، تأثیر بر تعداد حامیان حاکمیت قانون، بر رژیم حقوقی تأثیر می‌گذارد؛ ولی فقدان حاکمیت قانون با کاهش انگیزه برای فعالیت در برخی از زیربخش‌های صنعت، در مقایسه با فعالیت‌های مربوط به منابع طبیعی (Blanchard and Kremer، ۱۹۹۷) فعالیت‌های مربوط به منابع طبیعی وافر را افزایش می‌دهد. در روسیه، در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ - ۱۹۹۶ به دلیل کاهش صادرات صنعتی و افزایش صادرات مواد معدنی، صادرات مواد سوختی و مواد معدنی به منزله درصدی از کل صادرات روسیه از ۵۳/۲ درصد به ۶۰/۶ درصد افزایش یافت (بانک جهانی، اطلاعات آماری و تحلیل‌های مدیریتی).

ج) شاخص وال استریت ژورنال درباره حاکمیت قانون.^۱

در کشورهایی که صادرات مواد طبیعی پایین است (کمتر از ۱۰ درصد از کل صادرات)، تنها ۴۰ درصد از شرکت‌ها به این سؤال که «آیا نظام حقوقی می‌تواند اجرای قراردادها و حقوق مالکیت شما را تضمین کند؟» پاسخ منفی داده‌اند، و شاخص وال استریت ژورنال برای این کشورها ۷/۵ از ۱۰ است. در کشورهایی که صادرات منابع طبیعی بالاست (بیش از ۲۰ درصد کل صادرات)، حدود ۷۰ درصد شرکت‌ها به سؤال مربوط به تضمین حقوق مالکیت پاسخ منفی داده‌اند، شاخص وال استریت ژورنال برای این دسته از کشورها ۴/۲ درصد است.

بر مبنای دیدگاهی که امروزه بسیار مورد پذیرش واقع شده، منابع طبیعی برای کشورهای در حال توسعه مصیبت هستند، نه نعمت (برای مثال رجوع شود به راس، ۱۹۹۹ و رایبسون، تورویک و وردیر، ۲۰۰۲)؛ ولی نظریه‌های موجود عمدتاً به وضعیت رانت جویان می‌پردازند (که از کنترل خود بر منابع طبیعی سود می‌جویند تا قدرت و ثروت خویش را حفظ کنند، بدون توجه به استقرار نظام حقوقی که برای عموم مفید است). در این دست از مطالعات، عمدتاً به مسأله ائتلاف منابع از طریق رقابت در رانت جویی و به دست گرفتن کنترل منابع پرداخته شده است.

ما ساز و کار دیگری را مطرح می‌کنیم، هر چه نسبت منابع طبیعی به دارایی‌های صنعتی در یک اقتصاد بیش تر باشد، حقوق مالکیت ضعیف می‌تواند به افزایش بازده نسبی غارت دارایی‌ها (در مقایسه با تولید ارزش) منجر شود، که این امر نیز از شمار حامیان سیاسی برقراری حاکمیت قانون می‌کاهد.

تقوای مدنی: گروهی از کارگزاران، بدون توجه به منافع فردی خود، همواره از حاکمیت قانون دفاع می‌کنند.^۲ حضور این گروه از کارگزاران در جامعه می‌تواند انگیزه

۲. هیأت وال استریت ژورنال، متشکل از متخصصان سرمایه‌گذاری، کشورهای در حال گذار را بر اساس میزان برقراری حاکمیت قانون بین صفر (بدترین وضعیت) و ۱ (بهترین وضعیت) رتبه‌بندی کرده است.

۱. این تعدیل مربوط است به کار هالتوانگر و والدمن (Haltiwanger and Waldman)، ۱۹۹۱.

سایر کارگزارانی را که به دنبال منافع شخصی خود هستند، برای حمایت از استقرار حاکمیت قانون افزایش دهد (ضریب فزاینده اجتماعی)^۱.
فرض کنید جامعه از دو گروه تشکیل شده است؛ درصد معینی از مردم «تقوای مدنی» دارند و همواره از حاکمیت قانون دفاع می‌کنند. بقیه فرصت‌طلبانی مانند کارگزاران مورد بحث ما هستند.

وجود افرادی با تقوای مدنی می‌تواند نقشی مهم در ایجاد وضعیت تعادلی «خوب» ایفا نماید. به طور تاریخی، طراحان قانون اساسی ایالات متحده آمریکا نه تنها اهمیت «تقوای مدنی» را درک کرده بودند، بلکه آن را در رفتار خویش انعکاس داده بودند. این افراد، حتی زمانی که برای دولت کار نمی‌کردند، تلاش خارق‌العاده‌ای برای حفظ خوشنامی و شهرت خویش به عمل می‌آوردند.^۲ وضعیت معکوس، وضعیت فقدان تقوای مدنی است؛ همان گونه که در روسیه اتفاق افتاده است. هنگامی که مدیران فاسد و افراد خلافکار، کنترل‌داری‌ها را از طریق خصوصی‌سازی رسمی، در دست می‌گیرند، نقش مهمی در ایجاد وضعیت تعادلی «بد» ایفا می‌نمایند.^۳

این مباحث، تأثیر ضریب فزاینده‌ای را نشان می‌دهند که در نتیجه ائتلاف سیاستمداران شکل می‌گیرد. فرض کنید کارگزاران تحت تأثیر مجموعه‌ای از سیاست‌ها - نه فقط نظام

۲. حضور افراد با تقوای مدنی، تأثیر فزاینده‌ای بر گرایش به استقرار حاکمیت قانون در جامعه ایجاد می‌کند؛ به این معنا که مثلاً ۱۰ درصد افزایش در شمار افراد دارای تقوای مدنی، احتمال استقرار حاکمیت قانون را بیش از ۱۰ درصد افزایش می‌دهد. م.
۱. الکساندر همیلتون می‌نویسد: «خوش‌نامی به تقوای اجتماعی به معنای حفظ خود در وضعیتی است که بهترین خدمات را ارائه دهیم». [به نقل از وود (Wood)، ۱۹۹۱، ص ۲۶۵]. بسیاری از فعالیت‌های جورج واشنگتن پس از سال ۱۷۸۳ را می‌توان تنها به دلیل تلاش وافر او برای حفظ شهرت خویش، در مقام یک رهبر پاکدامن، درک کرد. تصویب قانون اساسی آمریکا به نوعی تأیید شخصیت خود او بود (وود، صص ۲۰۷-۲۰۹).
۲. همان‌گونه که افزایش شمار افراد دارای تقوای مدنی، به نحو فزاینده‌ای، احتمال برقراری حاکمیت قانون را بیشتر می‌کند، افزایش تعداد کسانی که فاقد تقوای مدنی هستند، نیز می‌تواند احتمال استقرار حاکمیت قانون را، به نحو فزاینده‌ای، کاهش دهد. م.

حقوقی - از جمله تأمین اجتماعی هستند. کارگزارانی که به مسأله تأمین اجتماعی، بیش از نظام حقوقی توجه دارند، ممکن است با کسانی که حامی استقرار حاکمیت قانون هستند، ائتلاف نمایند. آنان با اعلام تعهد به برقراری حاکمیت قانون، ممکن است نقشی را ایفا نمایند که با نقش کارگزاران پایبند به تقوای مدنی (که در بالا شرح داده شد) متفاوت باشد.

سیاستگذاری: تقاضا برای استقرار حاکمیت قانون، یا هواداری از فقدان حاکمیت قانون را نمی‌توان از سیاست‌های کلان اقتصادی، از سیاست‌هایی چون آزاد سازی بازار مالی و نیز از ماهیت فرایند خصوصی سازی مجزا ساخت. سیاست پولی آثار متعددی به دنبال دارد؛ سیاستی که نرخ بهره واقعی را بالا می‌برد، هزینه سرمایه را افزایش می‌دهد و اعتبارات را از دسترس خارج می‌سازد، در عمل، توازن شرایط موجود را علیه تولید ارزش بر هم می‌زند.^۱ چنین آثاری، استقرار حاکمیت قانون را نامحتمل تر می‌سازد.

سیاست پولی بر وضعیت اقتصادی اثر می‌گذارد. سیاست پولی انقباضی، اهرم مهمی برای کاهش خطر بروز تورم، به ویژه بروز تورم لجام گسیخته، و ایجاد اطمینان به ثبات اقتصادی است. لذا بازده فعالیت‌های مربوط به تولید ارزش را افزایش می‌دهد؛ ولی پیامد سیاست پولی انقباضی ممکن است بدتر از آن چیزی باشد که در این استدلال مطرح می‌شود؛ زیرا با تداوم غارت دارایی‌ها، منحنی عرضه کل که به چپ منتقل می‌گردد، نادیده گرفته می‌شود. کاهش تولید ناخالص داخلی، فشار تورمی ایجاد می‌کند و امکان کاهش نرخ بهره را از میان می‌برد؛ در حالی که نرخ بهره پایین بخشی از عملکرد سالم و پویایی است که به طور سنتی از سیاست پولی انقباضی انتظار می‌رود.^۲

۱. مباحث بین دوره‌ای پیچیده‌ای در این زمینه وجود دارد. برخی از اقتصاددانان معتقدند که نرخ بالای بهره امروز به معنای نرخ پائین بهره در سال‌های آینده است. در چنین حالتی تاثیر تغییرات نرخ بهره بر بازده تولید ارزش متفاوت خواهد بود.

۲. پس از آن که در طول سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۹۰، تولید ناخالص داخلی روسیه ۴۰ درصد کاهش یافت، به طور گسترده‌ای مطرح شد که سیاست‌های انبساطی ممکن است به تورم منجر شود. این استدلال صحیح بود؛ ولی به معنای از بین رفتن ۷۲ درصد از ظرفیت تولیدی کشور بود. بدون توجه به مشکلات سیاست‌های انقباضی (که خود به

تأثیر آزادسازی بازار سرمایه را در نظر بگیرید. در غیاب حاکمیت قانون، مردم قویاً خواستار آنند که از دارایی‌های آنان در مقابل مصادره دولتی یا غارت گروه‌های مافیایی حمایت شود. آزادسازی بازار سرمایه، «فناوری» جدیدی را برای حمایت از غارتگران فراهم می‌سازد؛ در حالی که تولیدکنندگان ارزش، از چنین حمایتی برخوردار نیستند: اگر سرمایه را بتوان در خارج از کشور پنهان کرد، دیگر نمی‌توان آن را دزدید. این اثر ممکن است شدیداً توازن را به نفع تمایل به غارت دارایی تغییر دهد و احتمال استقرار حاکمیت قانون را کم‌تر نماید.

سرانجام به آثار طراحی نهادی توجه کنید. ما تنها افرادی را در مباحث خود لحاظ کرده‌ایم که شرکت‌های خصوصی شده را تحت کنترل دارند (در سال ۱۹۹۴ بیش از چهارده هزار شرکت خصوصی شده، در روسیه وجود داشت)؛ زیرا مسأله مورد بحث در این جا تمایلات آنهاست. ما نفوذ سیاسی دیگران را مد نظر قرار نداده‌ایم. اعمال نفوذ سایر گروه‌ها، همراه با افزایش تلاش برای طراحی نهادهایی که آزادی بیان، تفکیک قوا و دسترسی وسیع به اطلاعات درباره شرکت‌های دولتی و عمومی را تضمین می‌کنند، افزایش می‌یابد. سرانجام این که وجود چنین نهادهایی احتمال استقرار حاکمیت قانون را بیش‌تر می‌کند.

تقاضا برای استقرار حاکمیت قانون (انتخاب حال و آینده)

همان‌گونه که در قسمت قبل اشاره شد، نااطمینانی در مورد فضای حقوقی سبب می‌گردد افراد راهبردهای اقتصادی خاصی را برگزینند و براساس این راهبردها، از استقرار حاکمیت قانون حمایت نکنند؛ ولی آیا می‌توان این استدلال را به یک ساختار پویا مبدل کرد؟ ممکن است تصور شود که خیر؛ اما روی هم رفته، کار گزارانی که به غارت دارایی‌ها مشغولند

کاهش محصول منجر می‌گردد) و با استفاده از تابع تولید کاب -
 داگلاس این تخمین به دست آمده است. اگر سهم سرمایه در تولید
 ۰/۴ باشد، در این صورت، موجودی سرمایه، به مثابه بخشی از
 وضعیت اولیه، ایجاد می‌کند که تولید ناخالص داخلی ۴۰ درصد
 کاهش یابد:

$$0/6 \cdot 10/4 = 0/28$$

(تا منافع آتی خود را تأمین کنند)، اگر به آینده نظر داشته باشند، ممکن است در عین حال از استقرار حاکمیت قانون نیز حمایت کنند (تا منافع آتی خود را تضمین نمایند). حامیان فقدان حاکمیت قانون و کارگزارانی که به غارت‌داری مشغولند، لزوماً یک گروه نیستند. برای تحلیل این مسأله، در این قسمت، یک چارچوب پویا را مطرح می‌نماییم. در این حالت، تصمیمات جاری، کارگزاران را به موقعیت‌های آتی او پیوند می‌دهند؛ اول آن که تصمیم کنونی برای غارت‌داری، موقعیت آتی او را در نظام حقوقی به خطر خواهد انداخت. دوم آن که چنین تصمیمی بازده نسبی او را از برقراری حاکمیت قانون (در مقایسه با وضعیت فقدان حاکمیت قانون) کاهش می‌دهد؛ زیرا استقرار حاکمیت قانون در پایان یک دوره معین، توانایی او را برای غارت‌داری‌ها محدود می‌کند. با توجه به وجود پیوند بین حال و آینده، نتایج کیفی الگوی ایستا به چارچوبی پویا منتقل می‌شود.

الف. فرضیات

محدودیت زمانی: کارگزاران ارزش حال، منافع آتی را برآورد می‌کنند. در دوره اول، حاکمیت قانون برقرار نیست. در هر دوره، زمان بندی به صورت زیر است:

مرحله ۱. کارگزاران حرکتی را انتخاب می‌کنند - یا تولید ارزش یا غارت‌داری‌ها - و له یا علیه استقرار حاکمیت قانون موضع سیاسی می‌گیرند.

مرحله ۲. وضعیت فقدان حاکمیت قانون یا وضعیت برقراری حاکمیت قانون وجود دارد و براساس وضعیت موجود، منافع یا مضار کارگزاران قابل برآورد است.

احتمال بروز شرایط انتقالی: احتمال انتقال به وضعیت استقرار حاکمیت قانون، همانند گذشته، به نسبت حامیان اصلاحات بستگی دارد. ما تمامی حالات محتمل را مورد بررسی قرار نداده‌ایم؛ ولی زیر مجموعه‌ای از حالات محتمل را، به هنگام فقدان حاکمیت قانون بررسی نموده‌ایم. در این حالت، فرض می‌شود نسبت حامیان اصلاحات در طول زمان ثابت باقی می‌ماند.

پویایی‌های دیگری نیز وجود دارند که براساس آن‌ها نسبت حامیان استقرار حاکمیت قانون ممکن است از یک مرحله به مرحله دیگر جهش کند. چنین احتمالی در این تحقیق بررسی نشده است.

پس از آن که حاکمیت قانون در جامعه‌ای استقرار یافت، فرض می‌کنیم که این وضعیت برای همیشه تداوم خواهد یافت (اگر به احتمال ضعیف، جامعه به وضعیت فقدان حاکمیت قانون بازگردد، نتایج مشابهی برای چنین حالتی مصداق خواهد داشت). اکثریت مردم از استقرار حاکمیت قانون سود می‌برند؛ زیرا حاکمیت قانون امکان سوء استفاده از قدرت را محدود می‌سازد. کاهش توان کارگزار برای فرصت طلبی، هزینه‌ای است که او باید برای استقرار حاکمیت قانون پردازد.

ب. تصمیم اقتصادی

کارگزار باید در هر دوره تصمیم بگیرد که یا ارزش تولید کند یا دارایی‌ها را غارت نماید. فرض می‌شود که در شرایط استقرار حاکمیت قانون، او همواره به تولید ارزش خواهد پرداخت. تنها این مسأله باقی می‌ماند که در شرایط فقدان حاکمیت قانون، چه تصمیمی خواهد گرفت. این مسأله را گام به گام بررسی می‌کنیم. بروز سه حالت محتمل است: در حالت اول، کارگزاران به تولید ارزش می‌پردازند و از حاکمیت قانون حمایت می‌کنند. در حالت دوم، به غارت دارایی‌ها می‌پردازند و مخالف استقرار حاکمیت قانون هستند. در حالت سوم، به غارت دارایی‌ها مشغولند؛ ولی از استقرار حاکمیت قانون دفاع می‌کنند. برای این گروه، منافع ناشی از استقرار حاکمیت قانون، بیش از زیان‌های ناشی از حذف درآمد حاصل از غارت دارایی‌هاست.

در حالت سوم، محتمل است که فرد به طور عقلایی هم به غارت دارایی پردازد و هم هوادار استقرار حاکمیت قانون باشد و به آن رأی دهد.

اکنون باید مشخص باشد که چرا ممکن است در وضعیت پویا حالت‌های مختلفی بروز نماید، حتی اگر کارگزاران آینده نگر باشند و احتمال مورد انتظار برای استقرار

حاکمیت قانون پایین باشد، بازده فرایند تولید ارزش، هم درآمد جاری و هم بازده مورد انتظار نسبت به افزایش دارایی پایه، پایین خواهد بود. بنابراین، بسیاری از کارگزاران به طور عقلایی به غارت دارایی می‌پردازند، و در چنین حالتی، اگر تأثیر حاکمیت قانون بر منافع ناشی از غارت دارایی عمیق باشد (با توجه به این مسأله که میزان دارایی تخصیص یافته برای تولید ارزش نیز کاهش خواهد یافت)، برخی از کارگزاران علیه استقرار حاکمیت قانون رأی خواهند داد.^۱ این امر سبب می‌گردد که وضعیت فقدان حاکمیت قانون دوام یابد.

برعکس، اگر احتمال مورد انتظار برای انتقال به وضعیت حاکمیت قانون بالا باشد، در این حالت، بازده فرایند تولید ارزش به دو دلیل بالا خواهد بود: بالا بودن منافع نسبی فعلی فرایند تولید ارزش و نیز بالا بودن بازده بلندمدت تولید ارزش. در این حالت، بسیاری از کارگزاران (احتمالاً همه کارگزاران) در دوره جاری به تولید ارزش خواهند پرداخت. این کارگزاران، به وضوح، از استقرار حاکمیت قانون سود می‌برند، و بدین ترتیب، حمایت سیاسی از استقرار حاکمیت قانون بسیار قدرتمند خواهد بود.

هرچه بازده غارت دارایی بیش‌تر باشد، مخالفت با استقرار حاکمیت قانون افزایش می‌یابد. در مقابل، هرچه بازده تولید ارزش بیش‌تر باشد، این مخالفت کاهش خواهد یافت، و با افزایش احتمال استقرار حاکمیت قانون، مخالفت‌ها اندکی تخفیف پیدا خواهد کرد. افزایش احتمال استقرار حاکمیت قانون سبب کاهش غارت دارایی‌ها می‌گردد؛ ولی بر تعداد مخالفان حاکمیت قانون تأثیری ندارد. این نتیجه صحت دارد؛ زیرا برخی از افراد که به صورت حاشیه‌ای در غارت دارایی‌ها شرکت دارند، از استقرار حاکمیت قانون حمایت می‌کنند.

۱. رأی هر کارگزار، تأثیر ناچیزی بر احتمال استقرار حاکمیت قانون دارد؛ بنابراین، در انتخاب میان عمل اقتصادی، او تأثیر تصمیم خویش را در مورد رأی که می‌دهد، این که مردم درباره چگونگی تحولات نظام چه عقیده‌ای دارند، و این که دیگران چگونه سرمایه‌گذاری می‌کنند و چگونه رأی می‌دهند، نادیده می‌گیرد. در این حالت، دو نوع شکست بازار در زمینه رأی دادن، که ماهیتاً کالایی عمومی است، وجود دارد.

در مباحث پویا، تغییر در عوامل مختلف، بر رشد اقتصادی تأثیر می‌گذارد. بنابراین، عواملی که احتمال استقرار حاکمیت قانون را کاهش می‌دهند، دوران فقدان حاکمیت قانون را طولانی‌تر می‌کنند، و کشوری که دوران طولانی فقدان حاکمیت قانون را تجربه می‌کند، همواره فقیرتر از کشوری است که از ثروت اولیه یکسانی برخوردار بوده؛ ولی فقدان حاکمیت قانون در آن زمان کوتاه‌تری تداوم یافته است در این جا ذکر دو مطلب، مباحث ما را در قسمت سوم تکمیل می‌نماید.

الف - آثار منفی منابع طبیعی: در بالا اشاره شد که افزایش برون‌زا در دارایی‌های طبیعی (نه در تولیدات صنعتی) می‌تواند به افزایش بازده نسبی غارت دارایی بینجامد. این امر نیز سبب افزایش هواداران طولانی‌تر شدن دوران فقدان حاکمیت قانون می‌گردد. لذا این الگو برای تبیین این که چرا در کشوری که متکی به منابع طبیعی - به ویژه نفت، گاز و منابع معدنی - است (که نسبتاً به سهولت می‌توان آن‌ها را غارت کرد)، احتمالاً برای خلق نهادهایی که به نحو وسیعی برای توسعه اقتصادی (حاکمیت قانون) سودمندند، کم‌تر تلاش می‌شود.

ب - سیاست کلان اقتصادی: تأکید بر لزوم اجرای برنامه اصلاحات انفجاری بر این استدلال مبتنی است که اگر دارایی‌ها خصوصی شوند، قیمت‌های نسبی واقعی و باثبات، و نهادهای حامی ساز و کار بازار، از جمله استقرار حاکمیت قانون، خود به خود به دنبال خصوصی‌سازی خواهند آمد. برعکس تجربه نشان می‌دهد تأکید بر سیاست‌های تثبیت اقتصادی، اگر بازده نسبی تولید ثروت را کاهش دهد، می‌تواند مانع استقرار حاکمیت قانون گردد.

انتقاد ما به دیدگاه رایج این است که ارتباط میان متغیرهای اصلی اقتصادی (مانند رشد، سطح اشتغال و حجم سرمایه‌گذاری) و متغیرهای سیاست‌گذاری (مانند هزینه‌های دولت و رشد حجم پول) به ساختارهای نهادی بستگی دارد. این نهادها برون‌زا هستند؛ برای مثال فرض کنید رفاه اجتماعی، در شرایط استقرار حاکمیت قانون، بسیار بالاتر از شرایط فقدان حاکمیت قانون است. بنابراین گرایش باید به وضعیت استقرار حاکمیت قانون باشد؛ ولی

باید در نظر داشت که سیاست‌های اقتصادی دولت لازم است به نحوی طراحی شوند که حاکمیت قانون، به مثابه بخشی جدایی ناپذیر از تعادل سیاسی، شکل بگیرد. حامیان سیاست‌های پولی انقباضی در روسیه، که اظهار می‌دارند مشکلات کنونی کشور ناشی از سیاست‌های اقتصادی نیست، بلکه نهادهای ضعیف روسیه چنین پیامدهایی را سبب شده‌اند، به خطا می‌روند. بر اساس تحلیل ما، نهادهایی که خود تحت تأثیر سیاست‌های کلان اقتصادی قرار داشته‌اند، نقشی منفی در استقرار حاکمیت قانون ایفا نموده‌اند.

توضیح فرضیات

در این قسمت، فرضیات اصلی مباحث با دقت بیش‌تری مورد بررسی قرار می‌گیرند. **آثار بین زمانی:** وضعیت سیاسی رایج در جامعه بر رفتار اقتصادی مردم تأثیر دارد و رفتار اقتصادی کنونی نیز بر رأی افراد در مورد نظام سیاسی حاکم در دوره بعد، اثر می‌گذارد. در دو مورد خاص ممکن است چنین ارتباطی وجود نداشته باشد؛ اول آن که حاکمیت قانون بر منافع حاصل از غارت‌داری‌ها بی‌اثر باشد، در این حالت، هر کس به وضعیتی رأی می‌دهد که بالاترین منافع را در بلندمدت برای او در بردارد. ما معتقدیم که در عمل، استقرار حاکمیت قانون بر میزان غارت‌داری‌ها اثر می‌گذارد. حاکمیت قانون، توان فرد را برای غارت‌داری محدود می‌سازد؛ به عبارت دیگر، حاکمیت قانون، برخی از فعالیت‌ها در جهت حداکثر ساختن بازده غارت‌داری را محدود می‌کند.

استقرار حاکمیت قانون، بر مبنای نظام حقوقی و وضعیت اخلاقی جامعه استوار است (فولر، ۱۹۶۸ و دال، ۱۹۹۰) تعهد به استقرار حاکمیت قانون می‌تواند مانع از تدوین مقرراتی گردد که در جهت توزیع‌داری‌های دولتی عمل می‌کنند.^۱

در نظام دموکراتیک نمی‌توان به توزیع نامشروع حقوق مالکیت دست یازید.^۱ این امر به کاهش ارزش استقرار حاکمیت قانون منجر می‌شود و حتی ممکن است در وضعیت

۱. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، فرض می‌کنیم کسانی که در غارت‌داری‌ها مزیت نسبی دارند، به‌طور کلی از توزیع در وضعیت فقدان حاکمیت قانون بیش‌تر منتفع می‌شوند.

استقرار حاکمیت قانون، کسانی که ثروت خود را از راه‌های نامشروع به دست آورده‌اند، به تداوم غارت دارایی‌های کشور تشویق شوند.

احتمال دیگر آن است که چشم انداز استقرار حاکمیت قانون در آینده، افرادی را تحریک کند که امروز برای حداکثر کردن ثروت خود تلاش کنند؛ برای مثال در حالتی که بازارهای سرمایه کامل هستند (اجرای قراردادها را نهادهای غیر دولتی تضمین می‌کنند) و چشم انداز استقرار حاکمیت قانون در آینده روشن است، به نفع همه خواهد بود ارزش دارایی‌هایی را که می‌توانند «به چنگ آورند» حداکثر نمایند. ممکن است این شیوه استدلال کسانی باشد که به تجزیه و تحلیل «کوز»^۲ باور دارند؛ ولی موضوع انتقال از حالت فقدان حاکمیت قانون به وضعیت استقرار حاکمیت قانون، به توالی و ترادف زمانی، سرعت اصلاحات و خلق نهادها ارتباط می‌یابد. مخالفان خصوصی‌سازی، پیش از خلق بازارهای مؤثر سرمایه، بر خطرات اجرای خصوصی‌سازی در غیاب زیربنای حامی ساز و کار بازار تأکید می‌کردند؛ ولی هواداران شوک درمانی به این اخطارها توجهی نکردند.

جالب آن که به هنگام وجود بازارهای ناقص سرمایه، باور به استقرار حاکمیت قانون، بیش از آن چه در الگوی ساده ما پیش‌بینی شده بود، به غارت چشمگیر دارایی‌ها منجر گردید. غارت دارایی‌ها این تضمین را به وجود می‌آورد که ثروت‌های غصب شده، دیگر مصادره نخواهند شد. اورلاندو فیگنز (۱۹۹۶) شرح می‌دهد که چگونه در سال ۱۹۲۰ در تعطیلات آخر هفته، طی مدت زمانی که ارتش سفید یک شهر را ترک کرد و ارتش سرخ به آن شهر رسید، شهروندان تمامی درختان خیابان‌ها را بریدند. به همین ترتیب ممکن است

۲. به نظر می‌رسد که ارزش یک دارایی در وضعیت حاکمیت قانون، تا حدی، به نحوه دستیابی به آن ثروت بستگی دارد. اگر ثروت از طریق فرایند خصوصی‌سازی به دست آمده باشد، مقبولیت نخواهد داشت؛ زیرا این احتمال وجود دارد که حتی در شرایط استقرار حاکمیت قانون، مجدداً مورد مصادره دولت قرار گیرد. این امر شدیداً محاسبات ریاضی را دشوار می‌سازد.

اعلام این مسأله که در کشور برزیل به زودی برای قطع درختان محدودیت‌های سختی وضع خواهد شد، در کوتاه مدت، به تشدید عملیات قطع درختان، منجر گردد. در روسیه، تداوم حق کنترل بر دارایی‌ها در آینده نامطمئن است. بنابراین، افرادی که کنترل دارایی‌ها را در اختیار دارند، می‌خواهند تا پیش از از دست دادن سمت و قدرت خود، یا پیش از اعمال کنترل‌هایی بر عملکردشان، به سرعت دارایی‌ها را غارت کنند (همانند وضعیتی که در ارتباط با صدور سرمایه ممکن است بروز کند).^۱ شیوه خصوصی‌سازی در روسیه مشکل را تشدید نموده است. کنترل بسیاری از شرکت‌ها در اختیار افراد سالخورده‌ای قرار گرفته که قبل از شکل‌گیری یک بازار سرمایه فعال، بازنشست می‌شده‌اند.^۲ برای آن‌ها تنها راه به دست آوردن ثروت، نه تولید ارزش، بلکه غارت دارایی‌های مؤسسات بوده است.^۳



۲. این باور که حاکمیت قانون فوراً استقرار نخواهد یافت، بلکه استقرار آن در میان مدت خواهد بود، نشان‌دهنده بدترین حالت ممکن است. اگر این اعتقاد وجود می‌داشت که حاکمیت قانون فقط در بلندمدت برقرار می‌شود، وضعیت مؤثرتری از غارت دارایی‌ها به وجود می‌آمد. اگر این اعتقاد وجود می‌داشت که حاکمیت قانون خیلی زود برقرار خواهد شد، اصلاً دیگر امکان غارت دارایی وجود نداشت؛ زیرا در وضعیت استقرار حاکمیت قانون، ارزش دارایی بسیار بالاست.

۱. برعکس در لهستان که خصوصی‌سازی به کندي صورت گرفت و شرکت‌های بزرگ به واحدهای کوچک تبدیل شدند، مدیریت مؤسسات خصوصی شده غالباً به دست افراد جوان‌تر افتاد که برای آنان سرمایه‌گذاری بلندمدت بازده بیشتری داشت و چشم انداز خلق بازار سرمایه مؤثر، پیش از بازنشستگی، وجود داشت.

۲. تجربه کشورها نشان می‌دهد که هر زمان گروهی از افراد، به طور مداوم، بازی هماهنگ شده‌ای را تکرار کنند که تعادل چندگانه دارد، چه نتایجی حاصل خواهد شد. تحقیقات اخیر (فن هایگ و دیگران ۱۹۹۰، کرافورد ۱۹۹۱) دو نتیجه اصلی را برجسته کرده‌اند: الف) نتایج به تجارب تاریخ وابسته‌اند. برخلاف نظر شلینگ، بازیکنان لزوماً بر اساس پیامدهای مؤثر بایکدیگر تبانی نمی‌کنند؛ بلکه بازی اولیه نقش مهم و اساسی در دیگر بازی‌ها ایفا می‌نماید. در برخی موارد، نقطه تعادلی ریسکی در بازی‌ها تکرار می‌شود. این نقطه تعادلی با ریسک راهبردی کم‌تر است در حالتی که در مورد عملکرد دیگر بازیکنان عدم اطمینان وجود دارد، باید قدرتمند عمل کرد. همان‌گونه که هریک از تحقیقات نشان داده‌اند، این راهبرد خاصی است که دیگران دنبال خواهند کرد و این نقطه تعادلی به صورت منحصر به فرد بروز می‌کند، حتی اگر بسیار نامؤثر هم باشد.

احتمال انتقال به وضعیت استقرار حاکمیت قانون: در این مباحث فرض شده است که احتمال استقرار حاکمیت قانون همواره ثابت است، ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا همه چیز باید یکنواخت و ثابت باشد؟ پاسخ آن است که از ابتدا فرض شد فقط دو نوع فعالیت در جامعه وجود دارد: غارت‌داری یا تولید ارزش. اگر دیگر فعالیت‌هایی را که کارگزاران در وضعیت فقدان حاکمیت قانون می‌توانند انجام دهند، کنار بگذاریم، سرانجام با تخلیه‌داری‌های کشور، همه مردم به ناگزیر تولید ارزش را انتخاب خواهند کرد. بنابراین در بلندمدت هیچ کس نمی‌تواند با استقرار حاکمیت قانون مخالفت کند.

فرضیه دیگری که برای ساده کردن تحلیل به کار رفته، فرض بازده ثابت نسبت به سرمایه‌گذاری است. اگر همان گونه که در تحلیل‌های رایج رشد اقتصادی مطرح است، با کاهش میزان دارایی، بازده نهایی سرمایه‌گذاری از دارایی‌ها افزایش یابد، با خروج هر چه بیش‌تر دارایی‌ها از کشور، موجودی سرمایه آن چنان تخلیه می‌شود که جاذبه سرمایه‌گذاری مجدد از سودهای حاصل از فعالیت‌های تولیدی و استقرار حاکمیت قانون افزایش می‌یابد. در هر دو حالت یاد شده، احتمال استقرار حاکمیت قانون ضعیف نیست.

فرضیات بحث، تورش‌هایی دارد؛ اول آن که فرض می‌شود توزیع توان غارت‌داری‌ها برون‌زا است. علی‌رغم غارت چشمگیر دارایی‌های روسیه در طول ده سال گذشته، این کشور هنوز از نظر منابع طبیعی غنی است. با گذشت زمان ممکن است وضعیت نامطلوب - وضعیتی که بازده نسبی غارت‌داری بالاست - بدتر هم شود؛ زیرا ارزش سرمایه‌های تولیدی انسان (ماشین‌آلات، ساختمان‌ها و تجهیزات) در اثر غارت‌داری‌ها، یا نبود راهبرد تعمیر و نگهداری، سریع‌تر از منابع طبیعی از بین می‌روند. فروپاشی واحدهای صنعتی، هنوز در روسیه تداوم دارد. ممکن است توانایی غارت‌داری از یک گروه به گروه دیگری منتقل شود. در این حالت، احتمال دارد انگیزه غارت‌داری‌ها در طول زمان افزایش یابد و احتمال استقرار حاکمیت قانون ضعیف‌تر از آن چیزی باشد که در مباحث ما مطرح می‌شود.

فرض دیگری که مطرح شده، این است که باورهای مردم ممکن است مستقل از وقایعی باشد که پس از انفجار بزرگ (خصوصی سازی سریع) روی داده است؛ ولی تجارب دوران گذار، باورهای مردم را عمیق تر می کند، مردم یاد می گیرند که اعتماد نکنند. تجارب طولانی از وجود سطوح پایین یا بالای فساد در جامعه، انتظارات را به سوی وضعیت نامطلوبی رهنمون می سازد، که در آینده وقوع خواهد یافت.^۱

ولادیمیر راشایلو این اتهام را که ۷۰ درصد مسئولان روسی فاسد هستند، اکیداً رد کرد... «تنها کسانی را که با گروه های خلافکار سازمان یافته ارتباط دارند، می توان فاسد خواند. رشوه خواری را با فساد اشتباه نگیرید».^۲

در برخی موارد، برای مثال در روسیه، برای فعالیت های خلافکارانه ای که برای کنترل دارایی ها اعمال می شود، دلیل دیگری نیز وجود دارد که مشخص می سازد چرا نمی توان از وضعیت فقدان حاکمیت قانون خارج شد. برای کسانی که درگیر فعالیت های خلافکارانه اند، انتقال به وضعیت استقرار حاکمیت قانون ممکن است منافع خالص آنان را کاهش دهد. ممکن است دارایی های شان ضبط شود. علاوه بر آن، این خطر وجود دارد که

۱. دو دسته معتقدند که نباید در برابر فساد حساس بود؛ یکی از این گروه، موضوع اصلی بررسی این مقاله است که اظهار می دارد مهم نیست چگونه حق مالکیت به دست می آید؛ تنها موضوع حائز اهمیت آن است که حق مالکیت ایجاد شود. دیدگاه دوم فساد را به یک حراجی تشبیه می کند. در یک رقابت شدید، دارایی ها به فردی فروخته می شود که بیشترین قیمت را پیشنهاد کند. در چنین حالتی رشوه دهی، کارایی اقتصادی را بهبود می بخشد و شکل بدی از فساد نیست. تنها در شرایطی، این دیدگاه ممکن است صادق باشد که بازارها به خوبی کار کنند و اطلاعات کامل باشد، و اگر اطلاعات کامل باشد، دیگر فسادی بروز نخواهد یافت. تحقیقات نظری و تجربی نشان می دهند که هرچه رشوه بیشتر باشد، فشار مقررات اداری بیشتر خواهد شد؛ زیرا سیاستمداران فاسد مقرراتی را به وجود می آورند که بعد در مقابل دریافت رشوه شرکتها را از قید این مقررات خلاص می کنند (کافمن و ووی Kaufman و Wei ۱۹۹۹ و مارتین و لافونت Laffont و Martimort ۱۹۹۹)، در حالی که شرکتها به دولت رشوه می دهند تا به نحوی رقابت را محدود سازد (هلمن، جونز و کافمن Hellman, Jones and Kaufmann ۲۰۰۰).

۱. بیانات وزیرکشور روسیه، خبرگزاری آر، آی، آ (RIA) روسیه، مسکو، ۱۳ مارس سال ۲۰۰۱ / خبرگزاری بی، بی، سی (BBC).

به علت اعمال خلاف گذشته تحت تعقیب قضایی قرار گیرند. این گروه، که از هزینه‌های بالای انتقال به وضعیت استقرار حاکمیت قانون آگاهی دارند، ممکن است برای حفظ شرایط فقدان حاکمیت قانون «سرمایه‌گذاری» سنگینی انجام دهند؛ از جمله کشتن کسانی که برای استقرار حاکمیت قانون تلاش می‌کنند. نه تنها برخی از افراد به اعمال گذشته خویش پیوند خورده‌اند، بلکه گروهی دیگر که خواستار استقرار حاکمیت قانون هستند، ممکن است به علت حمایت از استقرار حاکمیت قانون، به طور عمده، در معرض خطر قرار گیرند.^۱ تجارب تاریخی، بر عملکرد مردم تأثیری عمیق دارد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

این مقاله با مطرح ساختن متغیری درون‌زا - فضای سیاسی (حاکمیت قانون) - که در گذشته برون‌زا فرض می‌شد، قدم کوچکی به جلو برداشته است. در مباحث مطرح شده در این مقاله، فرض گردیده که هیچ فرد یا گروهی دارای این قدرت نیست که دیدگاه محدود خود را از قانون و نظم، به سود خود و به زیان دیگران، حاکم نماید. با وجود آن که استقرار حاکمیت قانون بسیار مطلوب است، تحت شرایط ظاهراً مطلوب، اصلاحات انفجاری ممکن است به استقرار حاکمیت قانون منجر نگردد. در این مقاله نشان داده‌ایم که حتی اگر انفجار بزرگ به نحوی صورت نمی‌پذیرفت که به شکل‌گیری یک الیگارشسی منتهی شود، بازهم یک گروه کوچک می‌توانست فضای نهادی، از جمله چارچوب حقوقی، را به نفع خود و به زیان دیگران شکل دهد.^۲

۲. سوء قصد به جان و گلوولیفوف، نماینده پارلمان، در آگوست سال ۲۰۰۲، یکی از اسامی فهرست بلند سوء قصد به جان مسئولان دولت روسیه است که در فعالیت‌های خلاف دست داشته‌اند. تاکنون تقریباً هیچ‌یک از سوء قصدکنندگان دستگیر نشده‌اند. گلوولیفوف را یکی از دوستان سابق وی به قتل رساند؛ زیرا از یک‌گذشته خلافکارانه به درون‌گروه حامی استقرار قانون وارد شده بود. (مایکل وینز، «سیاست در مسکو خنجر، نه ماسک»، نیویورک تایمز، ۲۴ اگوست ۲۰۰۲، صص ۴-۱).

۱. باید تأکید نمود که در چنین حالتی تحلیل ارائه شده را، به صورت مستقیم، برای شرایط خاص روسیه، که در آن یک الیگارشسی قدرتمند شکل گرفت، نمی‌توان به کار برد.

در یک سطح از تحلیل، نتایج به دست آمده از این مقاله حیرت انگیز نیست. از دیدگاه تاریخی یا نظری، دلیلی در دست نیست که بتوان انتظار داشت خصوصی سازی (حق کنترل دارایی‌ها) به استقرار حاکمیت قانون - ساختاری حقوقی که کارایی اقتصادی را در سازوکار بازار ارتقا دهد - منجر شود. شواهد تجربی در روسیه نشان داده‌اند که هر چند انگیزه‌های کارگزاران حائز اهمیت است، اگر فضای اقتصادی و سیاسی به درستی طراحی نشده باشد، انگیزه‌های خلق شده توسط خصوصی سازی انفجاری، بیش از آن که به تولید ارزش منجر شود، به غارت دارایی‌ها و تداوم حیات نظامی خواهد انجامید که از استقرار حاکمیت قانون فاصله دارد. بدون خصوصی سازی، کنترل دارایی‌ها در دست مسئولان دولتی (مسئولانی که خود به غارت دارایی‌ها می‌پردازند) باقی می‌ماند. (فرایندی که به هنگام پروستریکا روی داد و به خصوصی سازی درونی^۱ معروف گردید). نکته این جاست که با اجرای رسمی برنامه‌های خصوصی سازی، توان مسئولان دولتی سابق برای غارت دارایی‌ها افزایش یافت. پیش از خصوصی سازی رسمی، یک کارمند طمع کار دولت را می‌شد از کاربرکنار کرد و امتیاز ناشی از این مقام را از او گرفت. خصوصی سازی رسمی، حق کنترل را در اختیار کارکنان سابق بخش دولتی قرار داد.

هدف اصلی این مقاله آن است که نشان دهد دیدگاهی که معتقد است پس از غارت دارایی، زمانی فرا خواهد رسید که غارتگران خواهند گفت «دیگر بس است!» و با حمایت از استقرار حاکمیت قانون به دنبال حمایت مردمی از منافع خود برخواهند خواست، دیدگاهی غلط است. با منتزع ساختن این موضوع آشکار که غارتگران ثروت هنگفتی به دست آورده‌اند که می‌توانند حمایت دولت را خریداری کنند، دو جریان نه چندان آشکار، ولی خوشبینانه در مورد اصلاحات انفجاری، روشن می‌گردد؛ اول آن که غارتگران دارایی می‌توانند دارایی‌ها را از دید مردم پنهان نگاه دارند و برای خود حفظ کنند. در چنین حالتی، آنان به حمایت افکار عمومی از منافع خود اهمیتی نمی‌دهند. دوم آن که اعمال^۲ حقوق مالکیت که با دیدگاه جامعه از عدالت تقابل پیدا می‌کند، باور اخلاقی در مورد

2. Spontaneous Privatization

۱. از جمله فرایندهایی که بر اساس آن این اعمال شکل می‌گیرد.

قوانین را تضعیف می‌نماید و موجب تخریب درونی می‌شود. احساس عدالت در یک نظام، برای ایجاد همکاری میان افرادی که در فرایند استقرار حاکمیت قانون مشارکت دارند (قضات، قانونگذاران، حامیان بالقوه و غیره) حائز اهمیت است. حتی اگر حاکمیت قانون صوری باشد، حمایت دولتی از غارتگران دارایی را امکان‌ناپذیر می‌کند. غارتگران که از این امر مطلع هستند، از استقرار حاکمیت قانون حمایت نمی‌کنند.

این مقاله یک نکته دیگر را نیز مطرح می‌سازد، مسأله مهم آن است که حاکمیت قانون با چه سرعتی استقرار یابد. راهبرد انفجار بزرگ فرض می‌کند که هرچه دارایی‌های دولتی زودتر در اختیار بخش خصوصی قرار گیرد، اقتصاد بازار، از جمله حاکمیت قانون، سریع‌تر استقرار خواهد یافت. تحلیل ما نشان می‌دهد که حتی اگر به صورت اتفاقی حاکمیت قانون استقرار یابد، خصوصی‌سازی انفجاری نیروهایی را وارد بازی خواهد نمود که استقرار حاکمیت قانون را به تعویق خواهند انداخت. بازهم ممکن است لاک پشت از خرگوش ببرد! در این مقاله، تأثیر برخی از سیاست‌گذاری‌ها، از جمله ساختار ویژه خصوصی‌سازی و سیاست پولی، بر تعادل سیاسی - و تعادل اقتصادی - بررسی شده است. در تحلیل گسترده‌تر، همین سیاست‌ها را می‌توان به صورت عوامل درون‌زا مورد توجه قرار داد. قطعاً نهادهای بین‌المللی و افرادی دیگر، جریان سریع خصوصی‌سازی، آزاد سازی بازار سرمایه و سیاست‌های انقباضی پولی را ترغیب نموده‌اند. ولی حداقل برخی از سیاست‌ها در خدمت منافع خاصی اعمال شده‌اند و منافع این گروه‌ها، حتی بدون فشار از خارج، احتمالاً غالب می‌شده است. این یکی از انبوه مسائل پیچیده تاریخی است که در این مقاله مورد بحث قرار نگرفته است.^۱

۱. بدیهی است که خصوصی‌سازی سریع در خدمت منافع کسانی بود که سرانجام کنترل دارایی‌ها را در اختیار گرفتند. شاید بدون فشارهای خارجی، خصوصی‌سازی‌های داخلی بیش‌تری صورت می‌گرفت. با این که تحلیل ما نمی‌تواند به چنین سؤال‌هایی پاسخ دقیق دهد، چارچوبی را برای بررسی شاخه‌های دیگر بحث فراهم می‌آورد. اگر خصوصی‌سازی داخلی، نسبت به برنامه خصوصی‌سازی وام برای سهام، مشروعیت سیاسی بیش‌تری می‌داشت (احتمالاً مشروعیت کم‌تری نداشته است)، در این صورت، ایجاد امنیت برای افراد داخل که در کشور سرمایه‌گذاری می‌کردند، ساده‌تر از ایجاد امنیت برای کسانی بود

از این جا به کجا می‌رویم؟ همواره آثار روند گذشته^۱ باقی است. تاریخ را نمی‌توان به عقب بازگرداند. مباحث مطرح شده، چارچوبی برای تفکر درباره انواع تحولات سیاستگذاری پیشنهاد می‌کند که با توجه به تجارب گذشته، می‌تواند به ایجاد حمایت از استقرار حاکمیت قانون منجر شود. سیاست‌هایی که بازده سرمایه‌گذاری برای تولید ارزش را، در مقایسه با منافع حاصل از غارت‌داری‌ها، افزایش می‌دهند، نه تنها در کوتاه‌مدت وضعیت اقتصادی را تحکیم می‌بخشد، بلکه حمایت سیاسی برای استقرار حاکمیت قانون را تقویت می‌نمایند، و زمینه مناسبی برای رشد اقتصادی بلندمدت فراهم می‌آورند. این مقاله انواع تحولات سیاستگذاری برای ایجاد تأثیرات مطلوب را به تفصیل بیان داشته است.

جدول شماره ۱ - وفور منابع طبیعی، رشد و عدم امنیت حقوق مالکیت

کشور	میزان وفور منابع طبیعی			شاخص‌های نحوه عملکرد اقتصادی		
	نسبت صادرات نفت و مواد معدنی به کل صادرات (درصد)	نسبت صادرات نفت و مواد معدنی به GDP (درصد)	سال	نسبت GDP ₂₀₀₀ به GDP ₁₉₈₀ (درصد)	درصد کسانی که معتقدند که به هنگام بروز اختلاف‌های تجاری، نظام قضایی در اجرای قرارداد و تأمین حق مالکیت مصفاه عمل خواهد کرد.	شاخص حاکمیت قانون وال استریت ۱۰ = بهترین ۱ = بدترین
مولداوی	۳/۸۰	۰/۶۹	۱۹۹۴	۳۳	۷۴	۴/۷
اسلوانی	۴/۳۶	۱/۶۵	۱۹۹۴	۱۱۴	۲۶	۸/۴
مجارستان	۷/۰۰	۱/۷۰	۱۹۹۴	۱۰۴	۲۹	۸/۷
جمهوری اسلواکی	۸/۰۴	۳/۱۳	۱۹۹۴	۱۰۳	۳۶	۶/۴
جمهوری چک	۸/۴۸	۲/۴۳	۱۹۹۴	۹۸	۵۵	۸/۳
استونی	۹/۱۸	۳/۶۸	۱۹۹۵	۸۳	۲۳	۸/۵
میانگین	۶/۸۱	۲/۲۱	-	۸۹	۴۰	۷/۵
کرواسی	۱۱/۰۲	۳/۱۶	۱۹۹۴	۸۰	۳۴	۷/۰
رومانی	۱۳/۶۳	۲/۸۱	۱۹۹۴	۷۷	۴۳	۵/۶
بلغارستان	۱۶/۱۷	۶/۷۲	۱۹۹۶	۷۱	۴۳	۵/۹

که دارایی‌ها را به خارج از کشور منتقل می‌ساختند. در این حالت، حمایت برای استقرار حاکمیت قانون بیشتر است و به همین دلیل، تعادل سیاسی و اقتصادی «بهتری» ممکن است به وجود آید.

2. Hysteresis Effects

لهستان	۱۶/۹۸	۲/۸۲	۱۹۹۴	۱۲۷	۲۵	۸/۷
لیتوانی	۱۸/۳۲	۵/۹۶	۱۹۹۴	۶۵	۶۵	۷/۲
میانگین	۱۵/۲۲	۴/۲۹	-	۸۴	۴۲	۶/۹
جمهوری قرقیزستان	۲۳/۶۳	۲/۹۳	۱۹۹۵	۶۶	۷۱	۴/۴
قزاقستان	۴۸/۸۶	۱۲/۸۷	۱۹۹۵	۶۹	۵۹	۴/۵
روسیه	۵۳/۱۶	۴۱/۴۴	۱۹۹۶	۶۳	۷۳	۳/۷
میانگین	۴۱/۸۸	۱۰/۰۸	-	۶۶	۶۸	۴/۲

یادداشت: کشورها به ترتیب وفور منابع طبیعی، که در ستون ۲ آمده، مرتب شده‌اند.

مأخذ: برای رتبه‌بندی حاکمیت قانون از جمله اقتصادی اروپای مرکزی

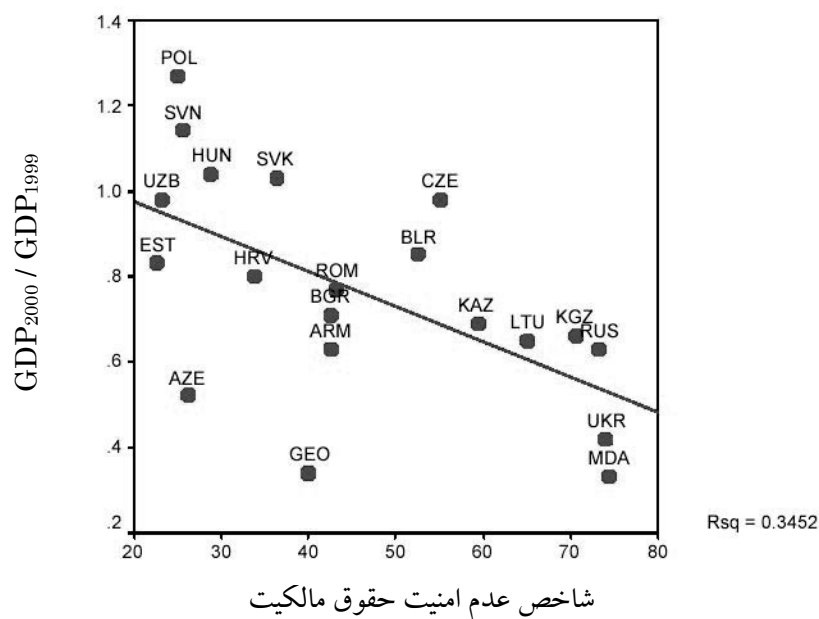
Central European Economic Review

پیوست وال استریت ژورنال استفاده شده است. اطلاعات مربوط به GDP و صادرات برای ستونهای ۱ و ۲ از تحلیل آماری و

مدیریتی (SIMA)، بانک جهانی استفاده شده است.

اطلاعات مربوط به رشد در ستون ۵ از بانک اروپایی بازسازی و توسعه EBRD، ۲۰۰۱ استفاده شده است.

نمودار شماره ۱- رشد و عدم امنیت حقوق مالکیت در ۲۰ کشور در حال گذار



یادداشت: شاخص عدم امنیت نسبت پاسخ دهندگانی است که با جمله زیر اعلام مخالفت کرده‌اند:
«من مطمئن هستم به هنگام بروز اختلاف‌های تجاری نظام حقوقی در اجرای قراردادها و تامین حق مالکیت، منصفانه عمل خواهد کرد.»

در محاسبه این شاخص پاسخی که گرایش به مخالفت داشته‌اند نیز به صورت مخالفت در نظر گرفته شده‌اند.
مأخذ: برای اطلاعات مربوط به تولید ناخالصی داخلی به بانک اروپایی بازسازی و توسعه EBRD، ۲۰۰۰، برای دیگر اطلاعات به مقاله‌های هلمن، جونز و کافمن، ۲۰۰۰؛ و هلمن و شانکرمن، ۲۰۰۰؛ مورد بررسی قرار گرفته است.
<http://www.worldbank.org/wbi/governance.beepsinteractive.htm> رجوع شود. این تحقیق در

منابع و مأخذ

1. Anderson, Annelise; "The Red Mafia: A Legacy of Communism", in: Edward P. Lazear, ed. *Economic Transition in Eastern Europe and Russia*. Stanford, CA: Hoover Institution, 1995, pp. 340-367.
2. Aslund, Anders, and Mikhail Dmitriev., "Economic Reform vs. Rent Seeking", in *Russia after Communism*, A. Aslund and Martha Olcott, eds., Carnegie Endowment for International Peace: Washington, DC, pp. 91-130, 1999.
3. Black, Bernard, Reinier Kraakman, and Anna Tarassova; "Russian Privatization and Corporate Governance: What Went Wrong?", *Stanford Law Review*, 2000.
4. Blanchard, Olivier and Michael Kremer; "Disorganization", *Quarterly Journal of Economics*, 1997.
5. Blasi, Joseph R., Maya Kroumova, and Douglas Kruse., *Kremlin: Capitalism: Privatizing the Russian Economy*, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1997.
6. Buiters, W., "From Predation to Accumulation? The Second Transition Decade in Russia", *Economics of Transition* 8 (3), 2000, pp. 603-622.
7. Crawford, Vincent P., "An 'Evolutionary' Interpretation of Van Huyck, Battalio, and Beil's Experimental Results on Coordination", *Games and Economic Behavior* 3(1), February 1991, pp. 25-59.

8. Dahl, Robert A., *After the Revolution? Authority in a Good Society*, Revised Edition, New Haven: Yale University Press, 1990.
9. de Meza, David, and J. R. Gould; "The Social Efficiency of Private Decisions to Enforce Property Rights", *Journal of Political Economy* 100 (3), 1992, pp. 561-80.
10. Dewatripont, Mathias and Gerard Roland., "The Virtues of Gradualism and Legitimacy in the Transition to a Market Economy", *Economic Journal* 102, 1992, pp. 291-300.
11. "The Design of Reform Packages under Uncertainty", *American Economic Review*, December 1995, pp. 1207-1223, 1995.
12. Engerman, Stanley L. and Kenneth Sokoloff; "Factor Endowments, Inequality, and Paths of Institutional and Economic Development among New World Economies", *Economia* 3, Fall 2002, Forthcoming.
13. European Bank for Reconstruction and Development (EBRD). *Transition Report 2000, 2001*. London, UK, 2001, 2002.
14. Figes, Orlando; *A People's Tragedy: The Russian Revolution*, New York: Penguin, 1996.
15. Freeland, Chrystia; *Sale of the Century: Russia's Wild Ride from Communism to Capitalism*, New York: Random House, 2000.
16. Frydman, Roman, Katharina Pistor, and Andrzej Rapaczynski; "Exit and Voice after Mass Privatization: The Case of Russia", *European Economic Review*, 40, 1996, 581-588.
17. Frydman, Roman, Kenneth Murphy, and Andrzej Rapaczynski; *Capitalism with a Comrade's Face*, Budapest Central European University Press, 1998.
18. Frye, Timothy; *Brokers and Bureaucrats: Building Market Institutions in Russia*, Ann Arbor: The University of Michigan Press, 2000.
19. Fuller, Lon L., *Anatomy of the Law*. New York: Praeger, 1968.
20. Gellner, Ernest; *Conditions of Liberty*, New York: Penguin Press, 1994.
21. Glaeser, Edward, Simon Johnson and Andrei Shleifer; "Coase versus the Coasians", *Quarterly Journal of Economics* CXVI (3) 2001, 853-99.
22. Gray, Cheryl and Kathryn Hendley; "Developing Commercial Law in Transition Economies: Examples from Hungary and Russia", In: Jeffrey Sachs and K. Pistor, eds. 1997, 139-164.
23. "Externalities in Economics with Imperfect Information and Incomplete

- Markets", *Quarterly Journal of Economics* 1986 (May): 229-64.
24. Greif, Avner; "Cultural Beliefs and the Organization of Society: A Historical and Theoretical Reflection on Collectivist and Individualist Societies", *Journal of Political Economy*, 102 (5), 1994, pp. 912 – 50.
25. Haltiwanger, John and Michael Waldman; "Responders versus Non-Responders: A New Perspective on Heterogeneity", *Economic Journal* 101 (Sept.). 1991, 1085-1102.
26. Hellman, Joel; "Winners Take All – The Politics of Partial Reform in Postcommunist Transitions", *World Politics* 50 (January 1998), 203-234.
27. Hellman, Joel and Mark Schankerman; "Intervention, Corruption and Capture", *Economics of Transition* 8 (3), 2000, pp. 545-576.
28. Geraint Jones, and Daniel Kaufmann; "Seize the State, Seize the Day: State Capture, Corruption, and Influence in Transition", World Bank Policy Research Working Paper No. 2444, 2000.
29. Hoff, Karla and Joseph E. Stiglitz; "Modern Economic Theory and Development", in: Gerald Meier and Stiglitz, eds. *Frontiers of Development Economics*, Oxford: Oxford University Press, 2001, 389-459.
30. "The Political Economy of Property Rights in the Transition Economies: The Role of New Entry", World Bank, Manuscript, 2002.
31. Hoffman, David E., *The Oligarchs*, New York: Public Affairs, 2002.
32. Johnson, Simon, Daniel Kaufmann, and Andrei Shleifer; "The Unofficial Economy in Transition", *Brookings Papers on Economic Activity*, 2:1997.
33. Johnson, Simon, John McMillan, and Christopher Woodruff; "Property Rights and Finance", NBER Working Paper No. 8852, 2002.
34. Kaufmann, Daniel, and Shang-Jin Wei, "Does 'Grease Money Speed Up the Wheels of Commerce?", NBER Working Paper No. 7093. April 1999.
35. Kitschelt, Herbert; "Post-Communist Economic Reform: Causal Mechanisms and Concomitant Properties", Duke University, manuscript, 2001.
36. Klebnikov, Paul; *Godfather of the Kremlin: Boris Berezovsky and the Looting of Russia*, New York: Harcourt, 2000.
37. Laffont, Jean-Jacques, and David Martimort; "Separation of Regulators against Collusive Behavior", *RAND Journal of Economics*, 30 (2), 1999, 232-62.
38. Ledeneva, Alena V., *Russia's Economy of Favours*, Cambridge,

Cambridge University Press, 1998.

39. Lieberman, Ira and Rogi Veimetra; "The Rush for State Shares in the 'Klondyke' of Wild East Capitalism: Loans-for-Shares Transactions in Russia", *George Washington Journal of International Law and Economics*, 29, 3, 1996, p. 739.

40. Loungani, Prakash, and Paolo Mauro; "Capital Flight from Russia", *The World Economy*, 24 (5), pp. 689-706, 2001.

41. Murphy, Kevin M., Andrei Schleifer, and Robert W. Vishny; "Why Is Rent-Seeking So Costly to Growth?", *American Economic Review* 83, May 1993, 409-14.

42. Platteau, Jean-Philippe., *Institutions, Social Norms, and Economic Development*, Amsterdam, Harwood Academic Publishers 2000.

43. Przeworski, Adam; *Sustainable Democracy*, Cambridge: Cambridge U. Press, 1995.

44. Robinson, James, Ragnar Torvik, and Thierry Verdier; "Political Foundations of the Resource Curse", CEPR Working Paper No. 3422, 2002.

45. Roland, Gerard, and Thierry Verdier; "Law Enforcement and Transition", CERGE-EI Working Paper 22, 1999.

46. Ross, Michael; "The Political Economy of the Resource Curse", *World Politics* 51, 1999, 297-322.

47. Shleifer, Andrei and Robert W. Vishny; *The Grabbing Hand – Government Pathologies and their Cures*. Cambridge, MA: Harvard University Press, 1998.

48. Stoner-Weiss, Kathryn; "The Limited Reach of Russia's Party System: Underinstitutionalization in Dual Transitions", *Politics and Society* 29 (3), 2001, 385-414.

49. Wood, Gordon S., *The Radicalism of the American Revolution: How a Revolution Transformed a Monarchical Society into a Democratic One Unlike Any that Had Ever Existed*, New York: Random House, 1991.

50. Van Huyck, John B, R. C. Battalio, and R. O. Beil; "Tacit Coordination Games, Strategic Uncertainty, and Coordination Failure", *American Economic Review* 80(1), 1990, 234-48.